آیات سبحانی امام المعتبرین همام المحدثین مخترع قوانین علوم سموات وارضین حضرت مولائی
وملجائی واستادی جدّ امجدی حضرت مولانا ابو الفضل مولانا بهادر علی خان صاحب محدث
مغفور دهلوی مولداً وحنفی مذهباً وقادری سلسلةً منجمله تلامیذ رشیده ومسترشدین سعید
ومستفیدین جلیله حضرت مولانا فخر الهند مولانا شاه عبد العزیز دهلوی که ذات ملکوتی صفات
گنجینه فیوض الهی وشانی از شیونات سرمدی وآیتی از آیات لم یزلی جامع الطریقین مجمع البحرین
بجهات سته عالم بشیر اخیار کبار از علما وفضلا همچو وجود قمری مستفیض ومقتبس از لمعات اشعه
انوار شمسی ذات تقدس اساسش گشته وبعد حل معاقد دقیقه وتکمیل فنون شریفه وتتمیم علوم
بدیعه وتحصیل اسانید صحاح وتفاسیر جلیله باریکه ارشاد عالم ذریعه فوز ونجاح امور اهم واعظم
وواسطه حسن شهود معاد خاص وعام جلوه گر اند ارتحال او عالم را پامال کرده وطرفه شورش و
یورش وآشوب کذب وباطل در کشورها افتاده ع صد حیف باد یارب جای او روضه
خلد برین ماوای او المختصر زمانی قلیل ومدتی قصیر محرر ومکتسب علوم شریفه وفنون بدیعه
بخدمت حضرت جدی مغفور ماندم من بعد بحسن توفیق سعادت ابدی وسابقه حسن عنایت
سرمدی الوف سعادت ومکرمت ملوین اعنی شد رحال حرمین شریفین زادهما الله تعظیماً و
تکریماً وتشریفاً از قوت بفعل گرائید بعد مراجعت ووصول بلده گوالیار تا زمانی بصحابت
دو سال سابقه ومدتی بزبر قدیمه وجدیده حبلی استقرار به تفحص وتتبع بلیغ مضمون
ما حرزنا واشتم الا تحریری اتم واکمل وتقریری ماقل ودل بعبارت فرس سلیس به پیرایه
وجیز وقصیر خاصة اندرین باب نیافتم اندیشیدم که درین دار ناپایدار متاعی الی حین
اگر امری از باقیات صالحات وعمده حسنات به پیرایه حسن نظام وجلوه اتمام گیرد بالیقین ربّما
باید الافتخار ونتیجه حیات مستعار تتواند شد چنانچه از مواهب الهی وعظیم فیوض محمدی

التزام آمیتی بعنوان شگرف حمد و نعت نسبت پس از انجا که بمحوای کلمه طیبه و رفعنا
لک ذکرک محمده ترین اذکار و ستوده ترین قال بعد ذکر حق سبحانه بیان نعت شمائل و
شرائف حضرت حبیب ذو الجلال است بنا بر آن علیه بعض مسائل شریفه نبویه و منزلیه سعید آیات
کریمه و احادیث طیبه صحیحه بروایات وثیقه از نهایت ضبط و تصحیح خصوصا طبیعت متفحص نعوت
و صفات دل لیل و نهار ما بین صغار و کبار فراهم نموده ام تا حضور اهم در این وقت هم
از حسن تشرف و استسعاد سماعت بعض شرائف رسول اکرم سید ولد آدم شفعت
عامه و افادت تامه و خیر کثیر و فضل جزیل بر دارند و بعد معاینه این قول قویم طریق
مستقیم و مسالک سلیم و بیان متین از زمره طاغین و شاکین نشوند و این بدیع الاسلوب
مرغوب القلوب که درر فاخره تحقیق و جواهر مشرقه تدقیق است از غایت عرق ریزی
و تیقظ قلبی و همت بلیغ و سعی مالیق باحسن وجه من التفسیر و اکمل جهة من التحریر اوسط
بین الطویل الممل و القصیر المخل ترتیب داده بعین القلب و فکر صائب و ذهن ثاقب
خط وافی بر داشته بحق این نامه سیاه و عصیان پناه از ادعیات و اثنیات حسن خاتمت
و محمود الآخرة دریغ نفرمایند و عناد و تعصب عناد بر لعیاد بصیرت نیندازند سوم
بتبصره ختمنا و قد رجوت بها الفوز بجنات النعیم و توسلت الی مرضاة هذا النبی الکریم
بالرؤف الجلیل و التکریم علیه فضل الصلوة و التسلیم و اتحفت بها کل ذی ذهن قویم و طبع
سلیم و فوق کل ذی علم علیم فالمرجو من الاحباب و الاخلاء الدین بالاجتناب عن التعصب
و الاعتساف و ان ینظروا فی هذه الرسالة بعین العنایة و الانصاف فانظر الی ما قال
و لا تنظر الی من قال و لیس هذا الجهد منی طمعا للدنیا و طلبا للاثمان و نقفا ذخرا علی الاخوان
بل حسبة لله و نفعا للمسلمین الخلان ربنا تقبل منا بحرمة نبی الانس و الجان اجعل سعی

بتشکوفه وقصدهای مبرورنا فی هذا الکتاب حالا سخن با نافث مدعی بالوف التعظیم
وتکریم اقصی میرود گوش هوش واکن و قلب سلیم را بالی متوجه کن بر ارباب خبرت و
بصیرت محتجب نماند که نخستین کائنات واولین مخلوقات و واسطه صدور موجودات
مجردات و مرکبات ذات اشرف بریات خاتم النبیین سید الانبیاء و المرسلین است
چنانچه انتباه و اشعار باین معنی متواتر رسیده و اهل سلف و خلف را مجال دم زدن و
سخن گفتن نه باقی مانده بحدیث صحیح ورود یافته اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ نُوْرِیْ و قلم
و عقل و روح که بطریق متعدده و اخبار مختلفه وارد گشته عند اهل الایمان و العرفان
هم عبارت ازان نور است چه اختلاف اسم موجب اختلاف مسمی نمیگردد کما لا یخفی
علی الاذکیاء و همین معنی مجمع علیه و متفق علیه فحول علماء شرق و غرب است التصریح
باین معنی عباد مکرمون نوالت بوقلمون ذوق مشحون فرموده اند این شکر بدیع حال نیز
از حسن قائل آن سر مکنون و راز مکتوم گزک دهان تکلم ساخته عقاید و اصول
اهل تذهب را همیار امنور امنوده کشف راز این معنی بدینگونه میسازد که هرگاه شاه
خلوتکده کَانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهُ شَیْءٌ خواست که مرآتی خدا نما ترتیب دهد و اندران
صورت جمال کمال اسمائی و صفاتی جمالی و جلالی لطفی و قهری ملاحظه فرماید
از نور ذات احدیت مالوف راز و نیاز و خصوصیت سرایای انا احمد بلا میم صد ...
عظیم مظهر لطف عمیم مصداق وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ را لقالب
بشریت و پیرایه عبدیت گو یا العبارت من رانی فقد رای الحق فرمود و بزم ناسوتیان
و فرشیان و انجمن ملکوتیان و روحانیان را ترانه و نغمه جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ
مست و مدهوش از ماسوی نمود و طرفه تماشای عجوبه تمثالی و خوشا نگار ...

دیگران بود شاہد بی ریا بالوف للصدق و صفا سلام احجار و سجدہ اشجار و شہادت

حیوانات و شمس و قمر و حجر و بر و جن و انس از اجلی بدیہیات و از اعظم مشہودات است و نیز دلیلی

بر اینست بر رسالت عامہ و نبوت تامہ قال السیوطی فی المقامات السندسیہ وارسلہ الی جمیع الخلق

کافۃ من الانس والجن والملائکۃ لصافۃ و قال البارزی و ادخل فی دعوتہ الحیوانات

والحجر والشجر انتہی در حدیث معتبر ورود یافتہ الی عبد اللہ مکتوب خاتم النبیین و ان آدم

لمنجدل فی طینہ و نیز وارد شدہ کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد و کلمہ بین الماء والطین

کہ اندرین مقام متداول و متعارف بالسنہ عوام است گفتہ اند کہ این لفظ عند المحدثین

بصحت نرسیدہ اما مآلش و معنویش واحد چہ آنکہ خلاف انیقی برا و کیا حاصل کہ اختلاف

تغایر عنوانات مستلزم اختلاف و تغایر معنونات نیست بر تقدیر و علی ای التعبیر اخبار

صدق آثار ہمہ وجوہ محتوی و منطوی بتقدیم نبوۃ حضرت نبی الانبیا و تفضیل آن فخر الصفیا

حضرت سید الوری ست بلکہ اگر از چشم معنی و قلب سلیم ملاحظہ نماید بداہۃ مکشوف

مبرہن خواہد شد کہ روح پر فتوح آن سرور عالم صلعم مربی و کفیل ارواح جملہ انبیا

و مفیض علوم الہیہ و معارف قدسیہ و لطائف جلیلہ بسائر اعیان ممکنہ بود و لسان آن

ثقلین بلسان حال و قال لتصدق مقال احسن حال از ممتولی و مشکوری فرہسوی آن

الفیوض محمدیہ نغمہ خیز بود و عالمی و خلقی بہ ترانہ تہنیت لا تقنطوا من رحمۃ اللہ و نغمہ

پر لذت و طنطنہ پر کیفیت یبدل اللہ سیاتہم حسنات زمزمہ خیز بود و لنعم ما قیل

رہ ندانم آن گل خندان چہ رنگ و بو دارد + کہ مرغ ہر چمنی گفتگوی او دارد + اینہمہ نغمہ دائم

زمزمہ سازی و گرم جوشی انفس و آفاق مظہر الغایات منتہی حقیقیہ باستر ضای خاطر عاطر

الغالم پناہی است کہ این مشت خاک ما رہین از فضل عظیم لفظمتی رسانیدہ و بنزلتی

ومرتبتی بوصل گردانیده که ازا، بابی این عقد لالی را لسلک نظم چه جذب معلوم درموم
ست این جبین لطف ابر محراب دو ابرو می ترسنا گر ملک سر ننهد پیش تو ملعون باشد
نشنیده حکایت یوم میثاق که خالق علی الاطلاق تا حینیکه اقرار و اعتراف انبیای
مرسل و پیشان شمع کون و مکان بر ایجاب قبول ایمان و فرمان و شهادت عظمت
اکرمیت آن مبدا دو جهان و ملازمت حسن خدمت و عظم اقدام بصرف همت و نصرت
آن آقای ولی نعمت انس و جان سراپا رحمت دو عالمیان با صناف عجز و انواع توقیر
نگرفته و سهند اتا حینیکه بالای شهادت آنهمه با حضرت صمدیت جلت عظمته و ست
نعمته طره شهادت و گلدسته راز و نیاز و خصوصیت و تاج عینیت و محبوبیت زیب
فرق مبارک احمدی نخشا و آملان لکافه انس و جان با تحایا حقیقی و یکجان دو قالبی
درندا ده ملبوس فاخر نبوت با نبیا و تشریف شریف ولایت با ولیا دست نداده الحق
کدامی از ملوین و نشاتین ست که از وجود با جود سرا پا مقصودش نهایا نگشته و کدام
از اعیان انس و جان ست که بدر دولت احمدی و آستانه مکرمت محمدی نیاز مندی
فروتنی نکرده و سرمایه سعادت و مفاخرت دارینی و اوفند شرافت و عظمت دو جهانی
بدست نداده و کدامی از اولی الالباب و اولی الابصار ست که از خوان نعمت محمدی و
خرمن فیضان عام مصطفوی نعمتهای گوناگون و لذتهای بوقلمون نچشیده
و گلهای مقصود و اثمار محمود نچیده و کدامی از اهل تمکین و تلوین ست که از شفاخانه
محمدی درد را درمانی و صحت دائمی در درونی و برونی نبرده و شربت کفارت
و قند مکرر ترقی درجات نوشیجان نموده و کدامی از عارفین و مقربین ست که از خاک
پای مبارکش ضیا بخش دیده باطن نگشته و از غبار نعلین شریفش شفا بخش

قلوبشان سودای معصیت زده را صیقل نموده و شبهای ظلمت نسرائی را نورآگین و منبع فیوض کهین و مهین ساخته و کدامی معاتب و مخاطب از انبیا و اصفیا و صلحا و عرفا بر بود که از حسن توسل و دعای اللهم بحق جاه محمد صلعم مقبولیت ها و عظمت ها و مکرمت ها برده و سر خط غلامی بنامه آن رسی بدست عنبا ورده و کدامی از خواقین و عبید و ملک عزیز و جلیل بوده است که سرهای خود را بجاده شریعتش در باخته و غاشیه اطاعت و فرمان برداری بجان بردوش نیاز مندی و هوا خواهی نه انداخته و حلقه بگوش نگردیده و سر رضا و تسلیم بر جاده مستقیم و مسلک قویم ارشاد او نگون نه ساخته و تبارزیانه شریعت غرا اش بالراس و العین تن در نداده و کدامی از ارباب صدق و صفا و اصحاب مجد و علا ست که از حسن تذکار آن شفیع الوری خیر البریه انجمن ها نساخته تا گاه سروش غیبی بگوش هوش رسید و از ثقلین و ملوین بزبان حال و قال این زمزمه شنید ؎ در فیض ست ملتقین از کشاده نا امید اینجا ✿ بزنگ دانه از هر قفل میروید کلید اینجا ✿ مقام انتباه و استعار با ولی الالباب است که لیاقت چنین آقائی و مولائی و سزاواری چنین خداوندی و صاحبی بجز ذات فیض آیات کرا میرسد که دارد و القاب شرافت نصاب معالی مآب کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ بجز امت مرحومه محمدیه بر که راست و صادق می آید و لنعم ما قیل ؎ بر زمینی که نشان کف پای تو بود سالها سجده صاحب نظران خواهد بود ✿ قال العلامة السیوطی رحمه في المقامات السندسیة بنی سری قدره على برهانه جلی خیر الخلیقة اماداً و آباءً و ازکاهم حسبا و نسبا خلق الله لاجله الکونین و اقر به من کل مومن العینین جعله نبی الانبیاء و آدم منجدل فی طینه و کتب اسمه على العرش اعلاما بمرتبته عنده و فضیلته و توسل به آدم فتاب علیه و اخبره انه لولاه ما خلقه و ناهیک بها مرتبته لدیه انتهی اگر بخوبی تعلق خاطر با ستماع عجوبه ادکا

طیبات سراپا التصدیقات داری دمیخواہی کہ زبانی الطف وکیفیت وحلاوت ولذت

انتقام بہم رسانی پس نظر کن بکلام قدس التیام صاحب قصیدہ بردہ اشعار

وکل آی اتی الرسل الکرام بہا + فانما اتصلت من نورہ بہم + فانہ شمس فضل ہم

کواکبہا + یظہرن انوارہا للناس فی الظلم + وکلہم من رسول اللہ ملتمس + غرفا

من البحر او رشفا من الدیم + وواقفون لدیہ عند حدہم + من نقطۃ العلم او

من شکلۃ الحکم + وہکذا قررہ العلامۃ الامام العلامۃ السبکی رح وہو ارسل الی کل

من تقدم وغیرہ وجمیع الانبیاء وامہم کلہم من امتہ ویشمولون برسالتہ ونبوتہ ولذلک

یاتی عیسی ع فی آخر الزمان علی شریعتہ وجمیع الشرائع اللتی جاءت بہا الانبیاء

منسوبۃ الیہ فہو نبی الانبیاء وما جاؤا بہ الی امہم احکامہ فی الازمنۃ المتقدمۃ علیہ انتہی

مقالہ السبکی فی المقامات السندسیہ معہذا موضح ہمینی وکاشف این راز درونی منشور

لازم الوثوق انا سید ولد آدم ولا فخر کافی ووافی ست چہ آدم در عرف معنی نوع

انسان آید تا آدم نیز در مفہوم آن داخل معہذا سکلمہ ولا فخر اندر ہمین مقام رنگ دیگر

وجلوہ آخر مینماید ارباب بصیرت وصحاب معرفت ہمچو لطائف جلیلہ ونکات عزیزہ

لطف ہای گوناگون وکیفیات بوقلمون بر داشتہ اند وفی بر دارند وخواہند برداشت

حتی بینی بمضمون عظمت ومفاخرت مشحون کہ چہ قدر برسطوت وکثرت احمدیت خاص

وجلالت محمدی خبر میدہد لو کان موسی حیا لما وسعہ الا اتباعی نسخہ سفر نامہ دہلی

مقبول صلعم وہو اصدق القائلین کہ اگر موسی العہد ما موجود وزندہ می بود وی

ونتقدرت میداشت ونمیتوانست تا وقتیکہ بجز حسن امتثال وانقیاد فرمان محمدی

وتقدیم لمنی لاہا دالحق چنین ظہور حقیقت محمدیہ دجلاء وجلال مصطفویہ وشہود محبوبیت

مطلقہ و تقابل راز دنیا ز با خدا علی عرش اعلی کہ امی از انبیا راولی العزم واز ملائکہ
مقرب اعظم واکرم رہرا و و یار امید ست کہ مصاحبت و مجالست و مکالمہ و طلاقت پیشگاہ
احمدی مبادرت و پیش قدمی بنیا لی مع اللہ وقت لا یسعنی ملک مقرب ولا نبی مرسل
فاما اندرینمقام اگر از احدی اولی الابصار بعین بصیرت و خبرت ملاحظہ نماید ہمعنی زا
مشروط بشرط وقتی و مقید بقید حالی نہ بیند بل بہر انفاس ہمعنی را نصب العین سازد کہ
ساعات و آیات از خالق ارض و سموات نہایت اہتمام و تجمل دربار مالکانہ محمدی با وجلالت
و شوکت بارگاہ شاہانہ احمدی از جملہ طیبہ لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ پیداست و برانیمعنی
وَلَا تَجْهَرُوا اللّٰهَ بِالْقَوْلِ نادی باعلی ندارست سبحان اللہ شوکت و عظمت و سطوت
و حرمت انجمنی و آب و تاب و جاہ و جلال محفلی و احتشام و اکرام و منزلت و احترام دربار
و قدسیت جلالت و رفعت پیشگاہی دیدہ باید کہ در حینیکہ خود حضرت رب العزت
لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ بداہتہ و عیانا حسن اقدام ہیچو انتظام و اہتمام
محفل قدسی منزل محمدی فرا شتہ باشد چہ یارا و زہرہ کہ از فرشیان و عرشیان احدی
دم از قیل و قال کشد و از حرفی و قالی لب کشاید الحق تصدیق ہمعنی از اخبار و آثار
پیداست کہ از ارباب اجلہ حاضرین انجمن مبارک محمدی و اصحاب اعزہ مستفیدین
بزم شریف احمدی در پیشگاہ مصطفوی بجز جملہ و مقولہ اللہ و رسولہ اعلم صدای دیگر
بر نمیخاست و ہر یک از نفوس قادسہ و ذوات طاہرہ بعد سماعت کلمات طیبات
سراپا تصدیقات اوحیت جوامع الکلم از زبان و جنان بآمنا و صدقنا می بر داخت
و مرات و کرات ورد و وظیفہ میساخت و جز النظم و نسق ہمعنی درست نشود و چگونہ
ثقلین سخن ادائی نمیپردازد کہ احکم الحاکمین تازیانہ تحذیر و قرع صماخ شدید

ان مخبط اعمال کمر برزمره بی باکان میزند سبحان الله چه کلامی قدس انتمامی
دنبالی رفعت نشانی که آفریدگار خود آفرین و تحسین میفرماید وما ینطق
عن الهوی وچه حسن تقرب و خصاصی و اتحادی و وصالی که صاحب لامکان
تعبیر ازقاب قوسین بلکه از کلمه او ادنی یاد میفرماید معنی خارج از نطاق
نامیه النسان و مستغنی از شرح و بیان از عقل دوربین نتوان دید و از قوت دراک
و ناطقه تا آنجا نتوان رسید مصرع فاش گرگویم جهان برهم زنم + ولنعم ما قیل
شد محمد مبعوث عرب آمده + معنی نگر عین رب آمده + جمهور اهل تفسیر متفق اند
بر این معنی که حقتعالی در قرآن مجید و فرقان حمید قسم بحیات و بقای آن سید کائنات
علیه الف الف تحیات الصلوة والتسلیمات خورده و فرموده لعمرک انهم لفی
سکرتهم یعمهون اند رمقام حسب البصیرت با الوف حیرت و خبرت ملاحظه نماید
که این معنی چه نوع متضمن و مستلزم غایت تشریف و تعظیم و اقصی احترام و تکریم است
چه قدر بر درستی و حسن خوبی معامله ارباب راز و نیاز مطابق و منطبق میشود
چنانکه عاشق قسم معشوق خود خورد و بگوید که قسم جان تو محرمان اسرار و سالکان
حجب جستار که از قدر و منزلت و حرمت و عظمت و ذوق کیفیت این از و نیاز
و همچو تعامل بر مذاق واقف اند میدانند که از همچو قسم چه تراوش میشود و چه نوع مرتبه
محبوبیت مطلق و خلت و خصوصیت بر حق رو مینماید فاعتبروا یا اولی الابصار
و بمقام آخر هم چند گه تعبیر این معنی با هزاران جوش و خروش سرزده میفرماید لا اقسم بهذا
البلد الحرام ارباب محققین میفرمایند که قسم خوردن بلد که عبارت از زمین سمت ذو شان
مراد معنی آن است در حقیقت و واقع قسم خوردن خاک پای آن محبوب هر دو سرا است

وازین قسم سر ملعون ورازملعون همچو سب وشتم وغیظ وخشم نسبت ولید ابن مغیره وآنکه
تبت یدا ابی لهب وتب بی توان بردامانظر کوتاه مبنیان وکم فهمان وبی ادبان
اعمی فطرتان از ادراک همچو اسرار شریفه ومطالب معارف منیفه وجلیله قاصر وفاتر
آری حقیقت بینان عالی فطرتان که واقف وماهر انداز ولطایف ناز ونیاز عاشق ومعشوق
هستند از همچو سخنان کیفیتی ولذتی وحلاوتی ومذاقی مییابند که تعبیر ازان بالفاظ امکان
ندارد غرض این مقامی ست که ارباب حال را انتقال دارباب قال را بجال آرد واصحاب
تمکین را به تلوین واصحاب تلوین را بتمکین رساند وسبحان الله قول قائلی محب
القلوب یاد آمد وبیتی از زبان قلم برآمد ع شرح گوید منع لب کن عشق گوید نعره زن
کای تو هم درراه عشق خود عنان انداخته + بالجمله حق همچو محبوب مطلق برگزیده احدی
برحق از هرچه بگوید سزاست وبجاست وزیباست بلکه از همه گفتگوها وسخن سرایها
بالاست وسبز است اندرین باب اجمال حدا قصیده برده بر تفصیل شرحها وخوبیها دارد
میفرماید ع ما ادعته النصاری فی نبیهم + واحکم بما شئت مدحا غیر محتکم + وظهور اتم
واکمل وشهود اعظم واکبر حقیقت محمدیه در نشأه آخره ملاحظه کردنی ست واین تماشای
عجیب وماجرای غریب قابل دیدنی ست وشنیدنی ست که جمیع انبیاء ومرسلین تحت
لوای محمدی صلعم وظل عاطفت احمدی باشند واز زلازل ومهالک عرصات محشر
رستگاری یابند حالا چشم بصیرت واکن ع کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
درحینیکه تمامی عالمیان از شدت هول موقف بجان آیند وبطلب شفیع برآیند
تا درد ایشان را درمانی کند آنگاه تمامی مرسلین شرمنده زلات خود شده هر یکی
بدیگری حواله کند وهیچکس از ترس وخطر وخوف وحذر انتقام ذوالجلال والاکرام

قدم پیش نه بردارد تا در حضرت محبوب مطلق خطاب ولسوف یعطیک ملید
و حضور از دل بود با وجود سر ا با معشوقان محبوبیت و جلوهٔ معشوقیت با همراهان از و نیاز
و خصوصیت و خلعت خلق بالطبع سراپردهٔ عزت و اقبال در آید در مقام محمود که جز او
قیام در آن مقام ممکن نباشد ترقی فرماید در پیشگاه حضرت خداوند حقیقی ابحبی و بدو
حکم شود که سر از سجده بردار و هر چه خواهی بخواه و هر چه گوئی بگو حتی که از شفاعت
آن شفیع در عالم هیچ کس باقی نماند الا آنکه قرآن مجید مخلود بار بر وی حکم کرده باشد یعنی
کافران و منکران این مضمون حدیثی است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است بالجمله نقد آیست
باید فهمید که آنچه ذکر محمد است صلعم و مقام مقام او و سخن سخن او و جاه جاه او و از دیهان
دیگران بطفیلی وی خواهد بود در قرآن مجید خطاب میرود ولسوف یعطیک الخ یعنی ای محبوب
وای محب من ای محبوب من وای بندهٔ خاص من چندان نعمت دهم فضل و رحمت کنم
بر تو که راضی شوی از من تا هیچ آرزوی دل تو نشکند ای محمد صلعم همه کس جویای من طالب رضای من است
و من رضای تو خواهم گفت من راضی نشوم تا یک یک از امت من نیامرزی و این سر
جلیل راز لیست عظیم فهم من فهم وذاق من ذاق حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه
نور الله مرقده در صحیحه نیز بوجود حسن از غایت آب و تاب استکمال همین فرموده ام
این صدای بشارت و تهنیت در گردد مباد که مغفرت و شفاعت عاصیان از اثر بست
بی اختیار بحال اضطرار و نقل حال قول حافظ علیه الرحمة بر زبان آمده نصیب ما
بهشت است ای خدا شناس برو که مستحق کرامت گناهگارانند + بعض اعمی فطرتان
کور باطنان طائفهٔ وهابیه بمعرفت حقیقت محمدیه چنین قدر پی برده اند که محمد صلی الله
علیه وسلم ذی بن سعید بعد صورت بشری و تمثال انسانی میداشت و با هر کس می پرداخت

و بیساخت تیجه بیخودی نوشید و همچو شنیدن و متعبیر در شکاک و شوارع بابد این ابلاغ حکام
الٰهی میکرد و صبح و مسا در اسواق ملک میگشت نعوذ بالله از اقوال کائنات الاغوال
این بهایم و الغام فروع حقیقت محمدیه و آب و تاب ذات پاک مصطفویه نوعی لطیفه
لتقسامی بازبید یُرِیْدُوْنَ لِیُطْفِئُوْا نُوْرَ اللّٰهِ الخ اما منطایفه خبیثه از شامت
منکرات اقوال و قساوت و شقاوت بدگفتار عاقبة الامر دیو الزوغ عقیدت مسکنی
منزل ساخته و در درکات نیران مقامی ترتیب داده و دولت ایمان و نور اسلام را
یکسر باد داده و عبادات بیسر قضای شهور و سنین از نوافل و اربعین بادیه عدو
بلین شیطان لعین و نذر خناس بئس القرین نموده خَسِرَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ
هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ هادی مطلق بابینها هدایت فرماید و قلب هریک مسلم و
مومن را محبت و عشق حبیب خود معمور و سراپا نور بل نور علی نور سبز و رهو فور
دارد آمین اندرین مقام چند ابیات مناسب مقام بخاطر فقیر رسیده بود و بدیا ختم
از زبان قلم برآمد تد سبحان الله کلامی است که احیای قلوب قاسی القلوب
مینماید و باهل درد و ذوق حالت محویت و ربودگی و بیخودی و سرشاری
رومید بد دیوانگان جمال تمثال پاک مصطفوی و عاشقان سراپای شاید
مقدس محمدی بعد سماعت همچو کلام معجز نظام تا یوم البعث و نشور سر نه بر داشته اند
وازته خاک مشاهد و قبور در بیت سرا این ترانه و زمزمه آشنا ساخته اند غزل

| | |
|---|---|
| عالم همه سودای زده موی محمدؐ | زنجیر دل از حلقهٔ گیسوی محمدؐ |
| تا نکهت از خاک درش باد صبا برد | جان دو جهان مست شد از بوی محمدؐ |
| زاهد تو ره گلشن فردوس برین گیر | مائیم بتمنای سر کوی محمدؐ |

| | | |
|---|---|---|
| زاہد بتو فردوس برین باد مبارک<br>واجب کہ لبا تا کہ زند دم ز محبت | | ما ئیم تماشاہی گل روئی محمد<br>چون ہست خدا تشنۂ روئی محمد |

حالیا مقام این ست کہ چشم حقیقت بین واکن وبشارۃ کن بفضل عظیم الہی بر حبیب نبی امی حسب علم لدنی از قول حضرت علامہ امام محمد غزالی رحمہ کہ بداہۃ عیانا خبر ولائی وفرمانروای محمدی وجاہ واجلال احمدی خبر میدہد وباطنا ومعنا چہ نوعدیگر رنگ مینماید وچہ نحو بر صطفا مطلق وبرگزیدگی وخشنودگی نبوت التسرا اعظمت آیہ رحمت اشعار وانی می بخشد قال السیوطی فی المقامات السندسیۃ ومن خصائصہ فی ما ذکر الغزالی ان اللہ ملکہ الجنۃ واذن لہ ان یقطع منہا ما یشاء وعظم بذلک منہ انتہی اندر ینمقام جدل ونزاع ارباب معاصر ومعاہد رخصت تفسیر تبئین این سر مکنون وراز مکتوم مندہد چہ ناحق مسلمی اہل قبلہ متبع ومستقیم ملت حنفیہ مورد الوف مطاعن وتوہین نعوذ باللہ مصداق کفر مبین از اصول مؤلفہ کفرت وقوانین مخترعات فرقہ ضالین خواہد شد چہ انکشاف ہمین براو کیا حاصل کہ تفسیر مجرد معانی از دائرہ تخمین وتجویز بیرون واز دورۂ تحریر وتقریر افزون عقول عقلا متحیر دربط وضبط آن از عالیہ مضطر بلا معرفت ومشتاق از مذاق صوفیہ صافیہ انتظام وانصرام آن خیلی صعب ودشوار ناچار عنان تحریر منعطف ساختم ورشتہ سخن باز رسیدم از ہمین جا ست کہ حرام ست دخول جنت بر تمامی انبیا تا انیکہ سید المرسلین خاتم النبیین قدم رحمت توام نیارد وہمچنان حرام ست بر تمامی امم تا انیکہ امت مرحومہ محمدیہ متلذذ وتمکین از کیفیات جنات نعیم نشود وکما ورد فی تفسیر معالم التنزیل تحت تفسیر قولہ تعالی فاوحی الی عبدہ ما اوحی ان الجنۃ محرمۃ

علی الانبیاء حتی تدخلها انت و علی الامم حتی تدخلها امتک و نیز
ست که از نحن الآخرون السابقون هم مستفاد میشود و تحقیق واضح شده که حقیقت
در شب معراج با حبیب خود گفته لولاک لما خلقت الافلاک و معنی قاب قوسین که
عبارت از حصول اجتماع مرتبتین قرب فرایض و نوافل است نصیبت شده و نه داده
مر غیر محمد صلعم را از ان نصیبی این عظمت و عطیه کبری و منصب و منزلت اعلی بجائی
رسیده است و مقامی یافته است که تعبیر و عنوانش با الفاظ و فکر نارسا از تخلیق و پیام
شائبه ربطی و نحوی تعلقی ندارد مناسب همچو مقام قول قائلی عجب مرعوب العقول و بدایع اسلوب
واگذشته است یقین دارم که کلام محمود و مربوط همچو فور خوبی و لطافت و الوف کیفیت و ندرت کیسی
ارباب فهم گفته باشند کم شنیده باشند سبحان الله و لنعم ما قیل ع موسی ز هوش رفت بیک پرتو
صفات * تو عین ذات می نگری در تبسمی * ملخص مرام اینکه جائیکه حقائق نورانیه و ذوات
قدسیه طاهره انبیا و مرسلین در انشاء آخرت بجز حصن حصین عاطفت و رأفت احمدی
قصر مشید حمایت و نصرت محمدی مسکن و مستقر از ندشته باشند و انسلاک در زمره امتیان
محمدی و شمول بتوابعان و هواخواهان احمدی از قبیل اضافت تشریفی و نسبت تعظیمی
دیگر می خواهند عقول ناسوتیان و ملکوتیان راچه یارا و زهره که بشبهب قوت و ادراک الکن و نم
گنه آن دوانند و از زبان قاصر البیان چه حرف با مقبول و صوت فی اصول غیر این
بجز اینکه بورد کلمات طیبات صلوا علیه و سلموا تسلیما از ان فیضان بر دارد
و از صله این تحقیق سرا بالقصد این متوقع احسن اجرات و اعظم نتایج و ثمرات دنیوی
و اخروی از پیشگاه محمدی و دربارگاه احمدی گردد و لنعم ما قیل ع لایمکن الثناء
کما کان حقه * بعد از خدا بزرگ توئی قصه مختصر * و ما اشرع فی المقصود متوکلاً

علی بفیض الخیر والجود انه ولی التوفیق والهدایه وعلیه التوکل فی البدایه والنهایه
بر مقتبسان انوار سنت کاشفان سر حقیقت محتجب نماند که امیمعنی محقق گردیده است که
هر کمالاتی و صفاتی فرادی که در ذوات سایر انبیا و رسل مخصوص و مودع بود نه از قوه
بفعل گرائید مجموعه آنها مع شی زائد بوجه اتم و اکمل از ان سرور عالم فخر بنی آدم
لمعان ظهور و جلوه شهود گرفت بلکه چون اشتمال و اشتراک انبیا آخر مانع حصول
مابه الامتیاز کلی و حائق تفرد و انفراد جملگی بود در اوصاف ذات پاک آن مبدا کائنات
با عنایت اوصاف و کمالات مخصوصه آخر فارق و فاصل امیمعنی گردانید تا قرب باتم
و حضور حضرت عظیم آن رسول اکرم با خدای عالم از اجلی بدیهیات و اعظم مشهودات جلوه ظهور
و لمعان شهود و مدد بالنفس و آفاق بداهته و عیانا مرئی و محسوس گردد و شاید تفوق
و برتری حقیقت محمدی بادنی جلوه گری بازیکه فضیلت و سریر اشرفیت نادی باعلی
ندا گردد فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَاسْتَمِعُوا وَانْصِتُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
که منجمله از معجزات و خوارق مشریف نبوی صلعم ست زنده فرمودن الوین شریفین
مدبما و مشرف شدان بشرف ایمان و دولت اسلام و عرفان آن هر دو مقتدار محققین
متاخرین و مجتهدین متقدمین سلفا و خلفا جملةً و کلیته طائفه احبار کبار و سواد اعظم
قدیمه و جدیده ابراز اظهار این مسئله جلیله از اعظم مسائل اسلام و از اکرم و افخم خواص
و خصائص آن نبی کافه انام علیه الصلوة والسلام شمرده و امیمعنی را من کل الوجه بطرق
سدید و عنوانات رشیده و روایات وثیقه از اخبار متوالیه و احادیث متتابعه
قیمه قویه صحیحه جلوه تحقیق و پیرایه تصحیح داده بحسن براهین واضحه و حجج ساطعه و دلائل لامعه
با رتبه پایه صداقت و مرتبه وثاقت رسانیده حتی که علمای متاخرین این مسئله مسلم الثبوت

لطیف خاطر ایجاب و قبول نمودد و نوعی اند بینات از قبیل و قال و چون بجر الب بکشود
تعطیهات شان صحیح صحاح و لنجینا و تکریما بطهارة نبی الاکرم قرطبی میفرماید خلاصه شرح
بعبارت فارسی چنین است که خصائص خاتم النبیین و فضائل سرالف سید المرسلین
دائما متوالیا بجوالب حجج قلوب و پیرایه گونا گون از قوت بفعل میگرائیدند الی حین انتقال
و متتابع و متوالی مشهود میگشتند الی وقت الارتحال پس مضمون صدق مشحون هم
شعر الیست از انعامات و فضائل الهی عطیات و اکرامات بامر نبی کما ورد فی قوله تعالی
وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا قال السیوطی رح فی المقامات السندسیه و احیاء
بذیهه من المعجزات الوفی جملته و اتاه من الخصائص بالم یوت نبیا قبله و قال ابن سید
الناس ذکر بعض اہل العلم ان النبی صلعم لم یزل راقیا فی المقامات السنیه صاعدا فی الدرجات
العلیه الی ان قبض الله روحه الطاهرة الیه و ازلفه بما خصه به لدیه من الکرامة حین
القدوم علیه فمن الجائز ان تکون بذه درجة حصلت له بعد ان لم تکن و ان الاحیاء
والایمان متاخر عن تلک الاحادیث فلا تعارض و کان مما انتسب من المعجزات و لخصائص
الیه احیاؤه حتی آمنا به ابویه و قال القرطبی ان فضائل النبی صلعم و خصائصه لم تزل
تتوالی الی حین مماته و تتابع الی وقت وفاته فیکون بذا مما فضله الله به و اکرم به فضلا
ولیس احیاؤهما ممتنع بشرعا و لا عقلا انتهی توضیح کلام و تبیین مرام بدینگونه است که
مسئله احیای والدین رسول الثقلین و مشرف شدن بشرف ایمان و دولت اسلام
نزد مان از مسائل قطعی و یقینی ست و نیست باحدی وجوه از ممنوعات عقلی و شرعی
معجزه عبارت است از خرق عادتی که بر دست مدعی نبوة بر وفق دعوای وی
ظاهر گردد و غیر وی از اتیان بمثل آن عاجز آید حکیم مطلق که تمامی امور را و انسب هم

ساختہ ست وسنت الہی بران رفتہ کہ آن امرالہی سبب بردست رسول خدا ام
بیدا آرد تا برہان بود بر رسالت وی ومعجزہ فعل الہی ست نہ فعل رسول چہ خرق عادت
خالق از عبد ممکن نباشد وجملہ اقسام خوارق چہار ست اگر مقرون بایمان وعمل صالح
نیست آنرا مکر واستدراج گویند واگر مقرون بایمان وعمل صالح وکمال معرفت
آنرا کرامت نامند واگر بدعوی نبوت باشد آن معجزہ ست وگاہی از عوام مومنین واہل
صلاح نیز ازین باب ظہور یابد آنرا معونت گویند پس ہر نبی را حسب اقتضای حکمت الہی
بینات ومعجزات وخصائص ومکرمات عطا شدہ ومجموعہ آنہا مع شی زائد خاتم النبیین
عطا شدہ وظاہر ست کہ حضرت عیسی را از جناب رب العزت جلیلہ این معجزہ جلیلہ
کہ از جملہ قم باذن اللہ احیای موتی میفرمودند تا بحسب قانون شرعیہ وقاعدہ ممہدہ
سابقہ صدر نسبت بآن مولای عالم سید ولد آدم چہ گفتہ آید پس ضرور شد کہ فاطبۃ نجوم
این معنی نیز از ذات سرور عالم صلعم بہ پیرایہ حسن وطریقہ مستحسن ومسلک محمود وقالب
لمعان ظہور وجلوہ شہود یابد اگرچہ بینات وآیات آنرا منبدار کائنات بدین حقیقت از کتم
از قوۃ بفعل گراید مثل انشقاق قمر وسلام وکلام کردن حجر وآمدن شجر بفرمودہ او ونالیدن
چوب ستون ابر قبا وتسبیح کردن سنگریزہ ہا در دست او ونبوت بیدا یران در روان
شدن چشمہ ہای آب از انگشتان او وشکایت ناقہ شتر وباد آہو ودیگر جانوران
بی زبان پیش او وگواہی دادن سوسمار وگرگ بصدق دعوای او وسیر شدن بسی کسان
از طعام اندک بہ برکت او ودور شدن امراض صعبۃ العلاج بدست مبارک او
ہر ہر آیتہ ازین کلام عظام بہ قلب مقدس او با وجود امی بودن وغیر ذالک از آیات بینات
ومعجزات بیرون از اندازہ وتبشیر مدیح ومناقب وکمالات ومعجزات واخلاق حمیدہ

واز صفات پسندیده و شمائل محمود و خصائل ستوده حضرت رسول مقبول صلعم فزون

از حصا و اعداد بیشتر از حد در بشر است که همگی و جملگی را احاطه نماید چنانچه معجزات

حضرت رسول مقبول صلعم که در کتب احادیث و تفسیر است چهار هزار و شصت هزار اند

پس هنده احیاکه بهمه وجوه اقرب و مماثل و غایت اوفق و مشاکل است چگونه محل

استبعاد و استعجاب و ابا و انکار و اعتراض و اعراض تصور یده شود قال السیوطی

فی المقامات السندسیة و بعض الاساطین اید و شیاده و قواه و شد ذه و مهد طریقه

و سدد ه بانه وافق القاعدة اللتی اتفقت علیها الامة کلها انه لم یوت نبی معجزة

او خصیصة الا وقع لنبینا مثلها وقد اوتی عیسی احیاء الموتی من القبور فلا بد ان یکون

نظیر ولیست هذه القصة فیما اشتهر من الماثور وان کان وقع له من هذا النمط نطق الذراع

وحنین الخشبة من الاجذاع فان قصة الابوین اقرب الی المماثلة و انسب بالمشاکلة

انتهی مخفی نماند که وقوع و شهود همچو کرامات از بعض صحابه و اولیای امت بطریق

شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را آنجا مجال نباشد درین مقام نظر

باطناب بشنوید و سه حکایت بطور مثل مشهور و نظیر معروف مستثنی نمونه از خروار

اکتفا میکنم صاحب شفا فی اخلاق المصطفی حضرت مولانا قاضی عیاض رح از کمال

داب و آداب و غایت آب و تاب استکمال انتهی فرموده ترجمه اش بی کم و زیادت و اینکه

بیهقی و ابن عدی از حضرت انس رض روایت کرده که جوانی از انصار وفات یافت مادرش

کبر سنی و کوری میداشت بر فرق نعش جامه انداخت و با حاضرین از مادرش

سخنان مصابرت و استرجاع درمیان نهادیم همین حالت مادرش پرسید که آیا پسرم

مرد جواب دادیم که آری گفت کیا الله اگر تو دانا و علیم است باینمعنی که من بطرف تو

مورخه ۲ ... متعلقه باحیای ... از معجزات

و بطرف جمیع نو با ابن امید هجرة کرده ام که تو در هر مرحله ات و قربت ما حفاظت فرمائی پس
این شدت و کربت بر ما منید از حضرت انس میفرمایند تا آنکه دیدیم که او به حوالی جامه از سر
برداشت حیات کامله و زندگانی تازه یافت مقام بصیرت و عبرت با ولی الالباب است
که از مهتر سید الانبیا خیر الوری بیرزالی با بیضا از برکت نام نامی و اسم گرامی محمد صلعم مولی
حی گردانید و نیز بیهقی از عبد الله بن عبید الله انصاری روایت نموده که هرگاه ثابت
بن قیس در جنگ یمامه شهید شدند در دفن شان حاضر بودیم هرگاه در قبر گذاشتیم
شنیدیم که میگفت محمد رسول الله ابو بکر الصدیق عمر الشهید عثمان البر الرحیم
و بعد فراغ این کلمات طیبات بحالت سابقه گردید یافتیم این هم معجزه آنحضرت صلعم
است که موتی زنده گشته شهادت رسالت و خلفاء راشدین داد و نیز طبرانی و ابو نعیم
و ابن منده از نعمان بن بشیر روایت نموده که زید ابن خارجه چون وفات یافت
نعشش از جامه مستور بود و زنان حوالی او گریه مینمودند و وقت ما بین مغرب و عشا بود
گفتند که خاموش شوید و ساکت مانید بس لعبه چون از سر متوفی برداشت این کلمات
طیبات شنیدند محمد صلعم رسول الله الامین و خاتم النبیین فی الکتاب الاول باز فرمود
صدق صدق و مدح حضرت خلیفه اول و دویم و سیوم آغاز نهاد و آخر گفت السلام
علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته بعده همچو حالت سابقه گشتند اینهم از جمله
معجزات آنحضرت صلعم است زیرا که امعنی درکتب دینیه تحقیق گردیده است که کرامت اولیا
بحق نبی معجزه می شود چه این ولی از امت او است معهذا وقوع همچو امورات
غالبات و بینات و اضحات خاصة احیاء اموات از بعض اعاظم اولیای امت
محمدیه بیشتر و اکثر دست داده حضرت امام یافعی رح که از اجل اکابر و اعاظم

معاصر اند و مسلم الثبوت همگی شیوخ عظام و علمای کرام حضرت حرمین الشریفین هستند در کتاب
مرآة الیقظان لعد بیان کثرت و تواتر کرامات حضرت جناب قطب العالمین حضرت غوث الثقلین
قدس الله سره العزیز می نماید و کراماته بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها
من احد من شیوخ الآفاق و همچنین حضرت شیخ عبد الحق محدث دهلوی رحمه در تکمیل الایمان
و غیره تصحیح فرموده و همدران گفته که گاهی بعض ارباب تمکین که قدم صدق ایشان در مقام
ولایت راسخ و ثابت است بدعوای صادق نیز معروف گردد قالوا وکان الشیخ محی الدین
عبد القادر جیلانی رحمه کثیر الدعوی بحق لحق فی حق اندر مینیاب مولوی محمد اسحاق صاحب
مغفور هم در بابه مسائل رسوخ عقیده و وثوق ارادت از آنجناب عظمت مآب باین
عبارت اظهار فرموده اند که بر ثبوت و تحقق ولایت و کرامت غوث الاعظم رحمه بسیاری
از علما و اولیا که احصار آن ممکن نیست رفته اند پس منکر آن باید که خاطی باشد زیرا که
انکار کرامت ایشان موجب تخطیه و تضلیل بسیاری از علماست انتهی اینجا بمقام مطر
مناسبت تمام بر ذکر یک کرامت اعظم آن محبوب و عالم اکتفا میکنم حضرت امام یافعی رحم
تصریح این قصه طویله و حکایت عریضه باسلوب بدیع و عنوان بلیغ فرموده فقیر للتخفیف
بعبارت قلم دل رمی نگارد که بغدادی بصری میلاد داد از حضرت جناب غوث پاک محبوب سبحانی
خیلی عقیدت دلی و ارادت قلبی میداشت و از فتضیانی و لوله العشق و غلبه حال بس و نهان
پروانه وار بر شمع وجود باجود آن سراپا مقصود خود را نثار و فدا نموده و بزبان حال و قال گفتی
فرد گر دستت دهد هزار جانم + در پای مبارکت فشانم + روزی از حسن اتفاقات باد رسی
شرف حضوری آنحضرت مآب مشرف گشته التماس نمود که من بطیب خاطر این بسر را نذر
جناب نموده ام و حسبته لله حقوق خود معاف نموده ام حضور را باین تعلیم باطن فرمایند المختصر گاهی

گاہی او پیرزال مضطرہای عطوفت ورافت فرزندی براحوال بیدلان می اندوزی ندیست چون
کہ لاغر و ناتوان گردیدہ ست و نحودہای خشک میخورد بنا بانہ زحمتہا بانہ بشرف حضور
آن ولایت پناہی مشرف گردید دید کہ حضور سراپا نور حکم دجاج وجہ دلالیذ ونفائس طعام ولی منفرما
سوختن کرد کہ یا حضرت از منزلت وضعیت حضور اسمتی جیلی مستقیم مرا کی مشود کہ ولی بابن
لذائذ وخادم بابن شد انگاہ حضور کرامت معمور بر عظام دجاج مطبوخہ دست نہادہ فرمود
قومی باذن اللہ الذی یحیی العظام الرمیم بفور صدائے روح افزای وتمیل امر جلیل آن سبحانا
مظہر کلمات قدسیہ سبحانی آن دجاجہ مطبوخہ حیات کاملہ یافت وزمزمہ تسبیح وتہلیل آغاز نہاد حضرت
ارشاد فرمودند کہ ہرگاہ کہ فرزند تو بایں مرتبہ خواہد رسید آنگاہ ہمچو خوردنی لذائذ وبعد ازیں
حرمانی و ناکامی نخواہد برد حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رح در جذب القلوب مینویسد
کہ یکی از مشائخ عظام گفتہ دیدم چہار کس را از مشائخ کہ تصرف میکنند در قبور خود مانند
تصرفہای ایشان در حیات بلکہ بیشتر از حیات حضرت محبوب سبحانی رح و حضرت شیخ معروف کرخی
وازین مقصود حصر نیست انچہ خود دیدہ و یافتہ گفتہ انتہی فی حقیقت انچہ از علوم و
معارف الہی و عجائب و غرائب نامتناہی از افراد این امت بظہور آمدہ ست از ہیچ امتی
بوقوع نیامدہ بی اختیار عقل حال سجادہ نور ذوق وکیفیت ختم سلسلہ قادریہ بر زبان قبر اہل
یا شیخ عبد القادر جیلانی شیئاً للہ حضرت امام یافعی رح در تاریخ خود مینویسد کہ از ورد
این ختم قادریہ اکثر افراد و ارباب منزلت ولایت وقدحہ معرفت فایز شدہ اند وانواع
فتوحات واصناف کشود باطن دریافتہ اند ومن ینکر ویجادل فی ہذا المقال فلیطالع
ویرجع الی تالیفات الامام سبحان اللہ ولنعم ما قیل شعر بدہ دست تعین اہدل بدست
شہ جیلانی + کہ دست او بود اندر حقیقت دست یزدانی + الحق بعض گدایان درگہ

احمدی و فقرایان تحتانیه محمدی سید نجام و نظام مقصود ما نحن فیه لقوان و عبارات دلکرد بیرید عنوا ثابت

آخر فرموده اند لیس لا محاله باید که احمدی را بجواموات مسلما احرف نامعقول صوبتا بالی حصول بسر آید

واذا قوال کالمنات الاغوال اب نکتا باید کراوش نزوال لطف ایشان فرآخر بیش شود بعبارت و تحسر

سب نعوذ بالله اما احتیاق و ایضاح یعنی حیلی مهلت و فرصت میخواهد اما تراکم انواع هم

وقت ندارم فانا این قضیه مرضیه از اثبات براهین مسلمه خواد که تکمه در تا لیفات دیگر

ثاقب و غیره مصرح نموده ام فلیطالع ان شئت درین مقام هم از ابیات قول جامع و بالغ

ختم میکنم که حضرت مولوی معنوی علیه الرحمة میفرمایند ابیات کان عامی شیخ ایمن

هر ماسوت + قالی مست و گفت او گفت خداست + چون خدا از خود سوال و کد پس

دعای خویش را چون رد کند + گفتگوی عاشقان در کار رب + جوشش عشق است نی

ترک ادب + علم تفصیلی و انکشاف بدیهی این سر مکنون و راز مکتوم از باب مسئله قرب النوافل

در توفل باید جست اگر صحیح بحال و سلیم القلب است ضروریه و قاطبه لی مقصود توان برد به تقدیر

و علی ای التعبیر اندرین مقام شاید آیتی از نص قطع و ما رمیت اذ رمیت و حدیث

نبوی صلعم تقرب الی بالنوافل همواره نصب العین بمارند و ازین مرات مصطفی جبریل شاید

مقصود بکمه بسط المقال معاینه سر با مطلوب بوجه زیبا نماید سبحان الله بمحو مضمون طویل و

بلیغ ابجو عبارت وجیزه تقییر طی فرمودن کا زمون او ترتیب جوامع الکلم بود صاحب رقاه

از فیضان کلام معجز نظام خویش تصریحی اندرین باب نموده است و احقاقی فرموده که قطع نظر

ازین مکانات عدن فتح ابواب آخر نیاید بهذه العبارة للغیب مبادی و لواحق فمبادیه لا اطلع علیه

ملک مقرب و لا نبی مرسل اما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض احبائه لوجه علمه و خرج

ذلک عن الغیب المطلق و صار غیبا اضافیا و ذلک اذا تنور الروح القدسیة و ازداد نحوها

واقترانها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلية ذات القلب عن صدا الطبيعة والمواظبة
على العمل وفيضان انوار الالهية حتى يقوى النور وينبسط في فضاء قلبه فتنعكس فيه
النقوش المرتسمة في اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات ويتصرف في اجسام العالم السفلي
بل يتجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته التي هي اشرف العطايا فكيف لغيره انتهى
بالجمله سبحان الله چه رتبه ایست بر چه عظمتی ست اولیای امت محمدیه گدایان آستانه
مصطفویه را که معجزه احیای موتی که از اعظم واکبر مابه الافتخار قوم عیسائیان ست
بلکه العیاذ بالله برهان الوهیت عیسی همین معنی را قرار داده اند با ولیای امت محمدیه
کنتم خیر امة نصیب شده عطا گردیده و بکرات کرات از اجل ارباب اعظم افراد جلوه ظهور
و لمعان شهود در داده الحق علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل تا بحق سید المرسلین خاتم
النبیین مولائی عالم فخر بنی آدم چه گفته آمد اند بمقام صاحب قصیده برده رح
چه خوب فرموده است ع لو ناسبت قدره آیاته عظما احیی اسمه حین یدعی دارس الامم
الحاصل کافه اهل علم و طائفه اهل حدیث از قدیم و جدید روایات میکردند خبر صدق اثر
احیا و ایمان را بآئین بهین و عمده ترین به بیان بلیغ و اسلوب بدیع بار روایات وثیق و سند
وثیق و بتصحیح بلیغ مبالغه میکنند از حسن تذکار آن و بث و نشر میفرمودند بین الناس و معتمد و محقق
میکردند و معدود و محسوب میفرمودند تحت جنس البعض معجزات و در داخل مینمودند بذکر
مناقب و مکرمات قال السیوطی رح في المقامات السندسية و قال اهل العلم والحديث يروون
هذا الخبر و يسردون و ينشرونه بين الناس و لا يسرون و يجعلونه في عداد الخصائص
و المعجزات و يدخلونه في حيز المناقب و المكرمات انتهى حالیا این جز ضعیف الضرام
تحقیق را بالتصدیق این امر خطیر بر طرق سنیة با حفظ اصول شرعیه باستعانت

و استمداد فیض محمدیه برجود دستگیر دو توضیح کلام و تبیین مرام به بیانی مینماید که اگر خدا خواهد
قطعاً وجزماً در دلها کارگر شود و در قلوب اسلامیان اشراق و انشراح جمهور یقین بنظر آید
میگوییم که استدلال و احتجاج منکر درین مقام باین نحو است که نزول یافته است نص صریح
متضمن عقوبت ابوین رسول الثقلین صلعم وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ۵ یعنی
الهی میفرماید که ای حبیب ما صلعم از تو پرسش نخواهد شد که منکران تو چرا بر سبیل راه
نیامدند و چرا عناد ورزیدند اگرچه آن منکران و معاندان داخل شدند در اصحاب جحیم
یعنی مصاحبان آتش سوزان و در قرارت نافع و یعقوب بلفظ ولا تسأل بصیغه نهی حاضر
آمده است و اکثر معتبرین معنی این چنین گفته اند که مپرس از حال دوزخیان که نه زبان یارا
تحمل بیان آن دارد و نه گوش طاقت سماع آن و مراد ازین نهی بیان شناعت عقوبت
دوزخیان است صاحب تفسیر معالم التنزیل آورده و قرأ الآخرون ولا تُسأل بالرفع
علی النفی یعنی و لست بمسئول عنهم کما قال الله تعالی فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا
الْحِسَابُ انتهی عبد الرزاق و ابن جریر از محمد بن کعب قرظی و ابو داؤد بن ابی عاصم
روایت کرده که آنحضرت صلعم روزی میفرمودند که کاش بدانم انجام مادر و پدر من چه شد
حق تعالی آیه مذکوره فرستاد من بعد آنحضرت صلعم گاهی مذکور والدین خود نفرمودند
تا آنکه وفات یافتند شاه صاحب مولانا فخر الهند مغفور در فتح العزیز اندرین مقام بعبارت
ما قل و دل بپیرایه اتم و اکمل تحقیق سدید بالتصدیق در روایت صحیح و مذهب قویم و مسلک
سلیم علامه سیوطی رح اکتفا فرموده و بهتر و بالاتر ازین تحقیقی بدیده و در اهی نیافته
صاحب بصیرت و خبرت بفکر صائب و ادراک ثاقب ملاحظه نماید میفرمایند که علامه جلال الدین
سیوطی رح بعد از ذکر این دو روایت گفته اند که با وجود ارسال سند اسناد ایشان هم

ضعیف ست و تنها با سیاق کلام چندان مناسبت نیست انتهی اینست تقریر جواب
با ما بها احقر العبید واجب افتاد که بندی بتصریح این لئالی توضیح این ابهام از تحقیق سر ایا
لتصدیق علامه سیوطی رح که از اعجب العجائب و ابهم الغرائب ست گشاید نمود و الواب تحقیق
و تصدیق و اطمینان بکافه انس و جان از عالم و عالیان باید کشود ملخص و محصلش بعبارت
بعبارت فارسی چنین ست که تحقیق اینمعنی در علوم حدیث متقرر و متحقق گردیده ست که حکم
سبب نزول این آیه حکم حدیث مرفوع ست و مقبول نمیشود از ان مگر صحیح متصل الاسناد
ضعیف و منقطع و این سبب از ان قبیل ست که تا حالا مدرک نگردیده ست برای او
در دنیا اسناد صحیح متصل که ذکر کرده شود و منکر هم قابل آنست چنین عرض اینمعنی بلا خلاف لا محاله
تلقی بسمع قبول بلا قال و اقول خواهد نمود و فرضا و تقدیرا اگر منکر در احقاق تعذیب و عقوبت
متمسک و احتجاج بحدیث ضعیف و خبر رکیک خواهد کرد و مقابل آن احادیث نجات و اخبار اسلام
در روایات احیاء ایمان با وجود اینکه اشمل و اوفق و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند
اولی بالقبول و احسن بالمسموع غایة الامر و منتهی القال اینکه انگاه منکر را بنچیز نقض و روایات
ضعیفه و اسناد رکیکه و تناقض و تعارض لازمه دیگر مساعی و مدخلی نباشد بس جوابات
با صواب با اقامت ادله و براهین لا جواب با حسن اهتمام و اکمل تمام عنقریب می آید قال
السیوطی رح فی المقامات السندسیه و اما احتجاج المنکر فی هذا المقام بانه نزل فیهما و لا تسئل
عن اصحاب الجحیم فنقول قد تقرر فی علوم الحدیث ان سبب النزول حکمه حکم الحدیث المرفوع
لا تقبل منه الا الصحیح المتصل الاسناد لا ضعیف و منقطع و هذا السبب لا یعرف له فی الدنیا
اسناد صحیح متصل یذکره و المنکر یعرف ذلک و یعترف به اذا عرض علیه الا انکره فان
احتج فی التعذیب بضعیف فاحادیث النجاة مع کونها اشمل و انه اولی بالقبول و ان تثبت

فی التیسیر ان ہٰذا المقطع مثلا شبث فی الجبال ان ہٰذا الکلام الموصول مع ما تیضم الی ذلک من حیث
ملاغتہ بخطاب الناس الآیات من قبل و ما بعد کلہا فی اہل الکتاب من قولہ تعالیٰ یٰبَنِیْٓ
اِسْرَآءِیْلَ اذْکُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْٓ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ المتلوہ بقولہ وَاِذِ ابْتَلٰٓی اِبْرٰہٖمَ
ولہذا اختتمت القصۃ بمثل ما صدرت وکرر ندا یا بنی اسرائیل اذ انما تختم طولہا ہمین لتقریر
فدل ان المراد باصحاب الجحیم کفار اہل الکتاب الجاحدون عن الامانۃ والمناب یورکد ان السورۃ
مدنیۃ خوطب فیہا من بنی اسرائیل الذریۃ واکثر ما خوطب فیہا الیہود الناقضون ما فی التورٰۃ
من العہود انتہی فَاعْتَبِرُوْا یٰٓاُولِی الْاَبْصَارِ اندرین مقام صاحب طبع وقاد و فکر نقاد
الی المقصود تواند برد و حبل متین لصدقت و معدلت از دست ندہد اولا اینکہ من حیث بلاغتہ
الخطاب ملاحظہ نماید کہ بحقیق آیات ما قبل و ما بعد من قولہ تعالیٰ یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ الی اِذِ ابْتَلٰٓی
اِبْرٰہٖمَ کلیۃً متعلق بحق اہل کتاب گشتہ اند بنا برآن علیہ تمام و ختتام قصہ ہمچو آغاز کلام
و صدارت مقام نمود و ثانیاً اینکہ در تکریر ندا یا بنی اسرائیل بدایۃ و سر اختتاما ایذان
و اعلان ہست بر اتمام و اختتام این قصہ طویلہ و حکایت عریضہ پس بلحاظ حیثیت بلاغت
خطاب و اعتبار تناسب ما قبل و ما بعد باحسن وجوہ ناوی باعلی ندا رسیت با حقائق و اثبات ما تحریر
اعنی مراد باصحاب جحیم کفار اہل کتاب ہستند کہ مدۃ العمر مسلک شیطنت و غوایت بعد
حصول علم و ادراک بلاغ مبین احکام احکم الحاکمین متمکن ماندند و ہمین معنی از مئوید و موکد است
اینکہ سورۃ مدنی ہست و اشعار بلاغتہ خطاب بالتصریح بنی اسرائیل و ذریات آنہا ہست و غالباً
و اکثر مخاطب اند جماعۃ یہود کہ ناقض و منکر میثاق و عہود مندرجہ توریت بودند چنانچہ
ہمین معنی مترشح میشود از حیثیت مناسبت لفظیہ و معنویہ چہ طبقہ جحیم از اعظم طبقات و اکبر
درکات و اہول مقامات نیران ہست چنانچہ برای ہمین مقر و مسکن ہمچو کافر ابو جہل لعین کہ

رسول صلعم حین نبل ان در عزوه بدر و مودة بات دعوته بهذه الامة کما یستفاد
من ظاهر کلام السیوطی رح و یرشح ذلک من حیث المناسبة اللغویة والمعنویة ان الجحیم عظم
من النار کما هو مقتضی اللغة وفی الآثار المرویة اخرج ابن ابی حاتم عن ابی مالک اخرالتا العلم
الابرار فی قوله تعالی اصحاب الجحیم ما عظم من النار واخرج ابن جریر وابن المنذر فی قوله
لها سبعة ابواب قال اولها جهنم ثم لظی ثم الحطمة ثم السعیر ثم سقر ثم الهاویة قال والجحیم
ابوجهل فالذی بهذه المنزلة من عظم کفره واشتد وزره وعاند عن علم ویقین بدل
ما عنده من آیات الکتاب المبین وجحد ما یعلمه وانکر وحرف ما فی التورٰة وغیره وکا سل
صلعم فی رسالته وهو مامور فی کتابه باتباعه وتصدیقه وطاعته ولا یلیق ذلک باهل فترة
لا علم عندهم ولا کتاب ولا عناد ولا تبدیل شیء من الخطاب فان هذه الدرکة لیست لهذا
القسل خصوصا من هو من المصطفی صلعم بسبیل الی سبیل انتهی اقول بنقول مقام استنباط
واکتنادست یا معنی که طبقه جحیم مسکن و مقر اشخاص ست که کفر آن بمرتبه اقصی رسید واحوال
والفعال شیطنت وضلالت آن باعلی شورش و خروش بهجوم انحراف وعتو و استکبار کافر
فرعون سرزده و همواره معاند از علم ویقین مغیر و محرف آیات کتاب مبین مانده و کفر
لوا ازاعتراف رسالت و نبوت مرسل خدا مؤخذ باوصف معائنه خوارق باهره وآیات
و بینات و انچه نسبت باهل فترة چگونه صدق این معنی راست و درست خواهد آمد کما
**ف** می بینی در حینیکه ابوطالب محض از لحاظ نسبت سلسله قرابت وحقوق کفالت
و بر بنا و حسن شرف ملازمت آن سراپا رحمت وخیر و برکت از طائفه اهل نار اهون تر
واخف در عذاب خواهد شد حالانکه مدة العمر از شرف تعمیل اوامر و نواهی گریزان
مانده قال العلامة فیه وقد صح فی ابی طالب انه اهون اهل النار عذابا بالماجاء به من بره

وذیابته لنفرابا بهذا لح امتداد عمره وامتناعه من طاعته امره فما ظنک بابویه الذین
هما اشد قربا واکد حبا واقصر عمرا وابسط عذرا فمعاذ الله ان یکونا فی طبقة الجحیم وان یشدد
علیهما العذاب الالیم بهذا العظیم لا یفهمه من له ادنی ذوق سلیم انتهی اندر صورتیکه از چشم بصیرت
وعین خبرت قیاس کردنی ست وبدل اندیشیدنی ست که باصلاب طیبه وارحام طاهره ابوین
شریفین رسول الثقلین صلعم که بفضل عظیم خدای کریم رحیم یؤتیه من یشاء بشرف دولت و
حمل این تمثال مرآت خدا نما مشرف گشتند وآن نور خاتم ذات احدیت مبدا ایجاد وتکوین
هو مالی بارحام طیبه واصلاب طاهره مستقر ومتمکن داشتند پس چگونه عقلا ونقلا هر دو بیاتش میزان
خواهند گردید که جانب واحد اعظم کفرا باشد کذبا واقصی عنادا وجانب ثانی اشد قربا واکد حبا
واقصر عمرا وابسط عذرا واعظم منزلة وحقیقة معهذا احادیث متکثره بروایات صحیحه متضمن انواع
طهارت ومشعر بالوف شرافت وکرامت آن هر دو حضرت بطرق متعدده وسبل متکثره
بداهة وصراحة وارد شده که بر هیچ یکی از اهل علم قدیم وجدید از انها مستور ومخفی نمانده
پس شخصی که برای او ادنی ذوق سلیم وطبع مستقیم وشائبه لطف ایمان ولمعه از لمعات عرفان و
ایقان ست کی جواز این معنی روا خواهد داشت که ابوین شریفین شافع ثقلین نعوذ بالله از نار
جحیم تصور نماید ومعاذ الله اینکه باشند ابوین خیر الثقلین صلعم در حلقه جحیم همچو آن کافران علیهم
وحاشا اینکه مسلط شود بر هر دو عذاب الیم درحالیکه منشور کرامت گنجور مغفرت مغمور ولطف
عمیطیک شاید این صدق مقال باشد خالق کون ومکان پاس مراعات وحفظ احترام اکرام
آن سید کافهٔ انام اینقدر محفوظ داشته باشد وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ
آنگاه قیل وقال وچون وچرا مساعی ومدخلی هیچگونه ندارد چه درحینیکه از عامه نفوس بنی آدم
این معنی متصور نیست که متعذب ومعقوبت ابوین راضی باشند نسبت از آنحضرت شافع

المجرمین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین که اعدا و طغیان مثلی ہم کہ
تعامل خشونت و عبوست نساخت و نظر عطوفت و رافت نه برداشت کی جواز تعذیب
اینمعنی تصور کرده میشود که سراسر از محالات عقلی و محالات عادی است و با اینهمه و عیاذا متباعد
و متخالف از طبائع و عادات فطری انسانی است و نیز از همه وجوه منافی و مباین اخبار وارده
یقینی است ازہمین جاست که روایت کرده ابن جریر از ابن عباس رضی فی قوله تعالی ولسوف
یعطیک الخ که از رضای رسول مقبول صلعم است همینکه نه داخل شود احدی از اہلبیت او
در نار و اندرین مقام اکابر علما واجله فضلا حکم بالعموم فرموده اند و نیز روایت نموده ابوسعید
در شرف نبوة وغیره من حدیث عمران بن حصین مرفوعاً سالک فرمود سوال کردم از پروردگار
عالم اینکه نه داخل شود کسی از اہلبیت ما در نیران پس عطا فرمود مرا همینها ازانجا که تصریح
و تنقیح اینمعنی در صدر رساله بوجه احسن در زیبا گذشت فاما حالیا بنظر علوی مقام اجتناب
کلام باز از احقاق و اثبات الحق فیه شعار و انتباه تفصیلی سید محققی نمانم که علامه سیوطی
اندرینباب کاری کرده است که در عبارت مختصر ہیچ مسئله اعظم و اطول و امر اکبر و اجل را جمیع
پیرایه بلیغ و بیان بدیع محاصره فرموده و از وجه اتم و اکمل الغرام بحسن اتمام اینمعنی نموده
میفرماید بل یستبعد علی من انجی الله به الثقلین ان ینجی به الابوین فقیر بر با نکه حضرت
بلد امین ما اللیل و نہار نصب العین شده سیما دزاد و در راه حسن معاذ زان بقعه مبارکه مهیا بخشیات
روزی بعد صلوة عصر ما بین حرم شریف از حضرت شیخ العلما مولانا الفاضل ابو الا ... مولانا
شیخ محمد جمال صاحب مدظله العالی مفتی حضرت مکه معظمه زاد الله فضله و شرفه و ارشاده
مستفسر و مستدرک خاصة اندرینمعنی گشتم حضرت ممدوح بعد فراغ از مسترشدین بانضم کلمات
طیبات ملفوظات قدسیات و الوف تحیات زاکیات صلوة و تسلیمات تادله باسمه بارقه

دیگر براہین واضحہ ساطعہ بر احقاق و اثبات ایمعنی نشان داد و نضارت حدائق ایمان را
بآبیاری عرفان و آبشار ایقان افزود بالاستیفا فاما اندرینمقام از معقولات سیرا بالتقیید لقات
حضرت ممدوح منظر اطناب بنقل اجابیح و رابع اکتفا میکنیم که فرمودند مگر که شاید قول علامه سیوطی رح
ندیده ہل یستبعد الخ سبحان اللہ فی الحقیقت کلام الملوک ملوک الکلام کمع قطع النظر از سحارت
عبارت و غایت جامعیت که ہر کلمه اش ما قل و دل و ہر جمله اش اتم و اکمل است مخوای بلیغ
و سیاق بلیغ چه نوع مستلزم و متضمن باثبات و احقاق ما نحن فیه است که بهزاران طرق و بر لیم
عفو و نجات و الوف اصناف برارت و انواع مغفرت آن ہر دو والی حضرت نادی با علی
ندا رسیت حالا قول منکر اینکه بتحقیق وارد شده اند و احادیث کثیره در تعذیب و عقوبت ابوی
خیر الانام صلعم میگوییم که اندرینباب اجوبه قویه بارقه و ادله لامعه ساطعه علامه سیوطی رح
وغیره اکابر سلف در تصنیفات خود فرموده که نقل بالاستیعاب آن طوالتی میخواہد و ملالت
طالبی رو مینماید فاما درین عجالة نافعه و تبصره حقنما از ملخص و محصلش بعبارت فارسی ہدیه
ارباب بصیرت و آویزه گوش اصحاب خبرت نموده میشود که علامه سیوطی رح میفرماید که بتحقیق
مطلع شدم بر آن احادیث باسرہا و تمامها و جہد بلیغ نمودم و سعی ما یلیق کردم در استقراء
و تتبع آنها پس یافتم اکثر آن احادیث را ما بین ضعیف و معلول و صحیح اینکه بعض از انها منسوخ
بما تقدم من المنقول یا فیما بین آنها لزوم تعارض تصور دیده شود آنگاه احتیاج و افتقار
اقتدا به ترجیح بامر مرجح علی ما تقرر فی الاصول حضرات ائمه مالکیه رح نیز اندرینباب در تحقیق
کمال برده و جوابات قاطعه و بینات ساطعه از آیات و احادیث قطعیه داده و گفته که این
اخبار احاد اند لا یعارض للقاطع و یا اینکه احادیث نجات و اسلام و حیات که بہمه وجوه
اشمل و اوفق و اوثق و اصدق از آنها در تمامی امور اند متحقق و متثبت لیس للاتمام نظیر

بما لقاهم من الخول او یعارض فیطلب الترجیح علی ما تقرر فی الاصول و قد الی
بعض ائمۃ المالکیۃ بجواز اسقاطہ و قال ہذہ اخبار احاد لا تعارض للقاطع و لیست
شعری بالقول المنکر فی اطفال المشرکین و الجبر بانہم فی النار یتین بین
فان قال بمقتضاہ فقد اکبر القول و اعظم الھول و ان قال بقول الناس و رفع عنہم
الباس فقد سلم العدول عن الاخبار الواردۃ بانہم فی النار و لیس الا کونھا من المنسوخ
عند اہل التحقیق و الرسوخ و ذالک الا بالشفاعۃ الواقعۃ من المصطفی صلعم فیہم حیث
قال سالت ربی اللاہین من ذریۃ البشر فاعطانیہم و قد وقع الناسخ للاطفال
و من لم تبلغہم الدعوۃ معتبرین نزولا فی قولہ تعالی وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِّزْرَ اُخْرٰی
وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِیْنَ حَتّٰی نَبْعَثَ رَسُوْلًا فالجملۃ الاولی تنسخ تعذیب الاطفال
و الثانیۃ تنسخ اخبار التعذیب قبل الارسال فانظر الی ہذہ الاسرار المودعۃ
فی نظم القرآن و المناسبات المبتدعۃ فی ترتیب الفرقان انتہی مقامات سناء
حالا تحقیق سدیدا آخر و بحث شریف دیگر باین بہین و عنوان متین باید شنید
و قلب را بمرتبہ وَلٰکِنْ لِّیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ باید رسانید و آن اینکہ بعض ارباب تمقات
استدلال و احتجاج در نفی باس بانجا بر آخر بہ براہین حکم و اظہر فرمودہ اند بنا
بران معترض تحریر می آرم کہ بمذہب بعض ارباب حدیث و اخیار کبار جلیل والدین
رسول مقبول صلعم از ارباب فترہ ہستند یعنی نیا مدند بلاغ مبین از نبی مرسل
و ہمچنی از اصول شرعیہ صراحۃ و بداہۃ مستلزم ست بر نفی عقوبت و باس
چہ نص قطعی مذکور بدان نا و سی با علی ندا را ما ا ندر ہمقام خدشہ لیست کہ از
بادی النظر ناشی میشود و نقضی ست کہ متبادر احادث میگردد و آن اینکہ قول

قابل قال جانب مقابل جا دارد و میتواند انکه گوید که تحقیق متعلم گردیده است با
دعوت عیسے علیہ السلام بر هر دو حضرت در صورت تسلیم و تحقق آن دعوت رسول مرسل
چگونه استدلال و احتجاج در بارهٔ رفع باس از آیهٔ کریمه وما کنا معذبین را درست
و درست خواهد آمد پس میگوییم که اولی الالباب این نقض ضعیف و خدشه
رکیک را بوجه احسن دفع فرموده و کهبا منثورا نموده محصلش انکه اهل علم
فرموده اند که امیمعنی الی یومنا بپیرایه ثبوت و تحقق نه پیوسته که بلاغ و وصول
دعوة حضرت عیسی علیه السلام بهر دو حضرت گشته و نه امیمعنی باثبات و احقاق رسیده
که آن هر دو حضرت شخصی را دریافته باشند که او بلاغ مبین دعوة اسلام بر هر دو
جناب نموده باشد و فرضا و تقدیرا اگر در مبحث ما نحن فیه اعتبار نفس تقدم بعثت را
بلا شرط بلاغ حقیقی و ایصال تحقیقی تسلیم نماییم پس امیمعنی صراحة و بداهة مستلزم
ابطال احادیث وارده بحق اهل فترة است و هذا باطل کو ثانیا اینکه در صورت
تسلیم قید مفروضه و اعتبار شرط مقدره مسلمه اعنی بعثت ما یافته نخواهد شد
قومی و طائفهٔ احدی در دنیا بوصفی و حالتی که حکم کرده شود بران باهل فترت
چرا که امیمعنی از اجلی بدیهیات و از اوضح مشاهدات انبیاء علیهم السلام قبل از حضرت عیسے علیه السلام
مبعوث و مرسل بودند باقطار عالم و نیست احدی از اهل فترت سابقه متقدمه
مگر که قبل شان لا محاله تحقق نبی مسلم الثبوت است تا اینکه سلسلهٔ امیمعنی منقضی و منتهی
شود بحضرت آدم ابو البشر و قبل تخلیق و تکوین آدم غیر مبعوث است از کفر و اسلام
و حلال و حرام عند علماء الثقات الانام و المسلمات الخواص والعوام حیث صرح
السیوطی رحمه الله فان الانبیاء قبل عیسی علیه السلام مبعوثون فی اقطار العالم و ما من فترة

بمتقدمة الا وقبلها نبي آدم وابليس قبل آدم للبشر متعلق به احکام من کفر او اسلام وحلال
او حرام فان اعتبر تا لتقدم نعتبته ما وان لم نفصل اليهم استحالت احاديث اهل العترة
اذ لهم يوجد بهذا الوصف قوام يحكم بها عليهم انتهى مقامات سندسيه پس در صورت
اعتبار مفرد ومعنه وقيد بتقادره امریکه لازم می آید وخطریکه رو می نماید بهمه وجوه
از جمله مسلمات وغير دامتفيات است كما سبق التصريحه آنفا چه همين بداهة مستلزم
متضمن ابا وانکار ست بآیات کریمه واحاديث طيبه حيث صرح فيه وقد ورد في
اهل الفترة احاديث صحاح وحسان بانهم موقوفون الى الامتحان بين يدي الملك
الديان فمن سبقت له السعادة اطاع ودخل الجنان ومن سبقت له الشقاوة عصى
وادخل النيران انتهى تلخيص مرام اینکه اهل فترة آن طائفه هستند که مخلوق گردیده اند
مابين زمانه دو نبي مرسل که نه بلاغ ووصول دعوة نبي اول رسیده و نه ایشان مادرک
شرف صحبت نبي ثاني مشرف گشتند مثل طائفه اعراب که حضرت عیسی علیه بلاغ نمود
تا بایشان ونه ایشان فائز ومستفید بشرف دولت ملازمت جناب رسول مقبول صلعم
مشرف گشتند فاما اهل فترة موقوف اند الى الامتحان بين يدي الملك الديان
پس آنانکه بشقاوت سابقه ابدی منحرف ومعرض گشتند واصل شدند بدرکات
نیرات وآنانکه بسعادت سابقه سرمدی حسن امتثال احکام نمودند داخل شدند
بفوز لقای رحمن ودر باب ارباب فترة وراے این قول متعدده ومتکثره وارد
گشته از بعض مفسر باید که ان المراد باهل الفترة من كان لحقه ولو شريعة
عيسى ع وقيل لعبثة نبينا السراج المنير وهو ظاهر من قوله تعالى يا اهل الكتاب
قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل الخ قال المفسرون

یعنی الفترة ما بین النبیین وقال ابن جریر فی ہذہ الاٰیۃ یقول جئتکم علی فترۃ یعنی علی انقطاع
الرسل بعد مجیئہم من فتر الامر اذا ہدأ وسکن وقال الجوہری فی الصحاح قولا بانہ الفترۃ
ما بین الرسولین من رسل اللہ سبحانہ فما تکون فترۃ حتی یتقید بہا دعوۃ رسول ثم تماد
الزمان فیہ شرائعہا ویطول لفظ حدیث الحاکم وہو علی شرط الشیخین صحیح الاسناد
اذا کان یوم القیامۃ جاء اہل الجاہلیۃ یحملون اوثانہم علی ظہورہم ثم ذکر القصۃ بعد
فی الامتحان وہو صریح فی المراد وقد نص امامنا الامام الشافعی رح الفترۃ وہو لعلہ المعتمد
باشتین من السنین علی ان فی زمانہ من لم تبلغہ الدعوۃ وہم قوم وراء الصین
فاذا وجد من لم تبلغہ الدعوۃ بعد بعثۃ نبینا بمائی سنۃ والاسلام ظاہر فالذی
واقف فیما انتشر من الجاہلیۃ التی عم فیہا الکفر والجہل وطبق الارض وغلب فیہا
بکل کافر انتہی مقامات سندسیہ والی ہم در شرح مسلم تحقیق این مسئلہ کما ینبغی
فرمودہ حیث قال العلامہ فیہ وقد ذکر الآبی فی شرح صحیح مسلم ہذہ المسئلۃ
فاطنب فیہا والحق واحکم وقال اہل الفترۃ ہم الامم الکائنۃ بین ازمنۃ
الرسل الذین لم یرسل الیہم الاول ولا ادرکوا الثانی کالاعراب الذین لم
یرسل الیہم عیسیٰ ع ولا لحقوا النبی صلعم انتہی وردی فی تفسیر معالم التنزیل
واختلفوا فی مدۃ الفترۃ بین عیسیٰ ع ومحمد صلعم قال ابو عثمان النہدی ستمائۃ
وقال قتادہ خمسمائۃ وستون سنۃ وقال معمر والکلبی خمسمائۃ واربعون
سنۃ وسمیت فترۃ لان الرسل کانت تترٰی بعد موسیٰ ع من غیر انقطاع الی زمان
عیسیٰ ع ولم یکن بعد عیسیٰ ع سوی رسولنا صلعم انتہی بالجملہ اندریں مقام حسن اتمام
انیمعنی چنانکہ از تصریح وتنقیح حضرت عقیل ابن ابی طالب مستفاد می شود از تحقیق

حضرات ذکر یافته نشده و دیده الشده چنانچه ایشان اعنی را باستقرار کامه متفرع
باقسام ثلثه نموده اولاً آنکه مثلاً شخصے به بصیرت قلبی و خبرت معنوی ادراک توحید نموده مع
آنکه نه داخل شد در شریعت کزید بن عمرو بن نفیل یا مثلا داخل شد در شریعت عیسی ع
وثانیاً آنکه نه شرک نموده و نه ادراک توحید کرده و نه داخل شد در شریعت نبی و نه مخترع نموده
برای نفس خود شریعتی و منهاجی بلکه باقی ماند تا مدة العمر بحال غفلت ایشان بالتحقیق از اهل فترة
هستند و قاطبةً انچنین طائفه از غیر معذبین هست کما سبق التصریحه وثالثاً آنکه مثلاً
شخصے شرک نموده و ادراک مضمون توحید نکرده بلکه تغیر و تحریف نموده و مخترع کرده برای نفس خود
ملتی و شریعتی و هم الاکثرون این قسم عند المحققین از آن قبیل هست که مسلم الثبوت است
تعذیب و عقوبت ایشان لیکن متاخرین زاد الله فضلاً و شرفاً فرموده اند که بتحقیق واجب است
اخراج و انفراد حضرت ابوین شریفین رسول الثقلین علیهم از این قسم ثالث حیث صرح السیوطی رح
فی المقامات السندسیه ثم اهل الفترة فیما ذکر عقیل ابن ابی طالب رح ثلثة اقسام الاول
من ادرک التوحید ببصیرته سواء لم یدخل فی شریعة کزید بن عمرو بن نفیل او دخل فی شریعة
عیسی ع والثانی من لم یشرک ولم یوحد ولا دخل فی شریعة نبی ولا ابتکر لنفسه شریعة
ولا اخترع دینا بل بقی عمره علی حال غفلة عن هذا کله تارکا جمیعه وکان فی الجاهلیة
من کان ذلک فهم اهل الفترة قال وهم غیر معذبین للقطع کما قررنا طریقه والثالث
من اشرک ولم یوحد و بدل و غیر و شرع لنفسه فحلل و حرم وهم الاکثر وعلی هذا القسم یحمل من
صح تعذیبه و زاد بعض من تاخر من اهل العلم انه یجب اخراج الابوین الشریفین من هذا القسم
انتهی بالجمله اعنی محصور و مقصور و منوط و مبتنی بر بلوغ و عدم بلوغ دعوت است و این
اصح ترین اقوال است اعنی شخصیکه نرسید بر بلوغ دعوت پس آن لامحاله ناجی از عذاب

شرعی ست عام از آنکه قبل بعثت محمدیه باشد یا بعد بعثت آری شخصیکه از اهل فترة مثلاً
رسید بر بلوغ و وصول دعوة و بعدش اصرار نمود بر رد و عناد و اباء و انکار پس آن لا محالة
بلا خلاف ناری ست و این قسم اخیر ست محل اجماع و نفیت ابدی را از خلق اندرین
نزاع صرح السیوطی فی المقامات السندسیة وبالجملة فالمدار علی بلوغ الدعوة وعدمه
فمن لم تبلغه فهو ناج سواء کان قبل البعثة المحمدیة او بعدها ومن کان فی زمان الفترة
وبلغته فهو فی النار اذا اصر علی الغی دوردها وهذا القسم الاخیر محل اجماع لیس فیه بین
بین الخلق نزاع وهو الذی اشار الیه النووی فی شرح مسلم فمن عذره الله ورسوله
فهو المعذور ومن اهان الله فما له من مکرم انتهی حالا احقاق مدعی و اثبات ما نحن فیه
بنحو آخر بعنوان مربوط و ادله محکمه باید شنید که اندرین باب علمای محققین و احبار کبار
متاخرین از اسلاف و اخلاف سبقت فرموده اند الی ما هو اقوی مدرکا و اصح مسلکا و آن اینکه
حکم هر دو جناب مغفرت مآب همچو کسی ست که با ایشان بالتحقیق بلاغ دعوة رسول نگردید و صفت
احکام شرعیه و اصول حنفیه همچو طائفه اهل فترة ست بتصریح مصرحه سابقه چه این همین وجوه
مکشوف و مبرهن بر اهل علم ست که الی یومنا بمعرض تحقیق و بپایه تصدیق از نصوص
و اخبارات قطعیه نرسیده ست که قطعاً و جزماً بر هر دو جناب مغفرت مآب بلاغ دعوة
اسلامی و احکام ملت حنفی گردیده و نعوذ بالله بعد بلاغ و وصول دعوة و استماع احکام
بر حسب صدای آباد انکار و رد و عناد بر خاسته پس اندرین صورت صدق کلیه شرعیه و ضابطه
ملت صفیه عیان و مستغنی از بیان کل مولود یولد علی الفطرة معهذا هر دو جناب مغفرت مآب
مقبوض گشتند بزمان شباب و نرسیدند بسن من بلغ الاحقاب کما تحقق من تحقیق رواة
الثقات یعنی سعت ندا و عمر شریف هر دو حضرت تا زمانیکه وقوف و اطلاع بر اخبار جناب

اخبار دیست و ہد و تعیین ایں ہمہ اٰل و اخبار بزبر و اسفار را از جملۃ الاسفار بعجلیت و قوع

را باید چنانچہ صرح السیوطی رحمہ فی المقامات السندسیۃ ذہب محققون فی سائرہما الی انہما
اتو ہی ہدر کا واصح مسلکا و ہو ان حکمہما حکم من لم تبلغہ الدعوۃ من اہل الفترۃ اذ لم
ینہا وعیا و عاندا وکل من لو دیولد علی الفطرۃ مع ضمیمۃ انہما قضیا فی ابان الشباب
ولم یبلغا سن من تنبع الاحتساب فلم امیع عمرہما الوقوف علی الاخبار بالاخبار من الاخبار
وفحص عنہا الی الاسفار بالاسفار الی جملۃ الاسفار انتہی از محمد بن اسحاق مرویست
کہ رسول مقبول صلعم در بطن شریف حضرت آمنہ رض بودند کہ حضرت عبد اللہ رض وفات
یافتند و بعض میگویند کہ عمر شریف بدو سال رسیدہ بود کہ وفات یافتند صاحب
مدارج النبوۃ فرمودہ کہ این قول اصح اقوال است و دیگر ثقات محدثین و اکابر
متاخرین ہم ترجیح و تصحیح ہمین فرمودہ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ کہ ہر گاہ
کہ تحقیق مقام و توضیح مرام باحسن بیان جلوۂ اتمام پذیرفتہ و ہمین بوجہ احسن
بر شیخ و شاب ہویدا و ہویدا گشتہ کہ آنانکہ قبل بعثت نبی مرسل معصوم گشتند
از نصوص قطعیہ و اخبار صحیحہ رفع عقوبت و باس شان محقق و مثبت پس حالیا ثبات
تتمہ و بقیہ این ہم گوش خاطر را فرا باید داشت و اورا در مقصود و ما نحن فیہ ہموارہ
نصب العین باید ساخت کہ صراط مستقیم و مذہب قویم و مسلک سلیم کاہی خواہد گردید
چنانچہ صرح السیوطی رح فیہا قال اللہ تعالی فی بیان انہ لا یعاقب احدا قبل
البعثۃ ولا یجزی ولو انا اہلکناہم بعذاب من قبلہ لقالوا ربنا لولا
ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل ونخزی وقال اللہ تعالی
فی سورۃ طسم تلک آیات الکتاب المبین ولولا ان تصیبہم مصیبۃ

عما قدمت ایدیہم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا الخ وقال اللہ تعالی
فی ہذہ السورۃ وبہ استدل العالمون وما کان ربک مہلک القری
الی قولہ الا واہلہا ظالمون وقال اللہ تعالی فی اعلام تکلیف العاقل وبہ
قال الناقلون ذلک ان لم یکن ربک مہلک القری بظلم واہلہا غافلون
وقال اللہ تعالی فی سورۃ الشعراء تنبیہا للعالمین وما اہلکنا من قریۃ الا لہا
منذرون ذکری وما کنا ظالمین وقال اللہ تعالی لعذر الکفار حیث لا یجدون
فی النار من نصیر وہم یصطرخون فیہا ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی
کنا نعمل اولم نعمرکم ما یتذکر فیہ من تذکر وجاءکم النذیر. انتہی
واین تحقیق نیست اعظم و بصاحب ست اہم مسلم الثبوت عندنا فی الفقہ والاصول
وبہ قال العلماء الفحول حیث صرح السیوطی فیہا فہذہ القاعدۃ مقطوع بہا عندنا فی الفقہ
والاصول مستغنیۃ لشہرتہا عن ان یورد فیہا شیء من النقول الخ بر اصحاب بصیرت وارباب
خبرت محتجب نماند کہ احادیث صحیحہ در بخاری وغیرہ وارد گشتہ بخلاصہ اینکہ کافر نبود دیدہ
از عرب از عہد ابراہیم ع تا عہد عامر ابن الخزاعی واین شخص اول از آنہاست کہ عبادت
اصنام و پرستش اوثان نمودہ وتغییر وتبدیل نمودہ دین ابراہیم ع کہ ہمین سبب مشاہدہ فرمود
نبی صلعم او را کہ یجر قصبہ فی النار حیث صرح السیوطی فیہا ان العرب فصحت الاحادیث فی
البخاری لکل راو وداعی بانہ لم یکفر منہم احد من عہد ابراہیم الی عہد عامر بن الخزاعی
فہو اول من عبد الاصنام وغیر دین ابراہیم وراہ النبی صلعم بسبب ذلک یجر قصبہ فی النار
قد نص العلماء علی ہذہ الجملۃ ورویہا الجملۃ فی عدۃ من الاخبار وتحقیق روایت نمودہ ابن
حبیب در تاریخ خود از ابن عباس رض کہ بودند عدنان ومعد وربیعہ ومضر وخزیمہ واسد بر ملت

بندی از این مسئلہ تشریح میکنیم کہ در صورت ادراکی و ایضاح انہا زیادہ تر شامل کی بحث
وزیدہ صداقت و وثوق علی ما نحن فیہ متصور غالب است بشایق کامل و طالب صادق
باز مفتقر و محتاج باقامت بینات و ادلہ واضحات باحدی وجوہ نگردد و پیرایہ بیان
مستغنی از شرح و تفصیل گردد و آن اینکہ استدلال نمودہ است مجاہد و سفیان ابن
عیینہ بر بقا و استمرار توحید در ذریت ابراہیم علیہ السلام بدلیل قولہ تعالی و اذ قال ابراہیم
رب اجعل ہذا البلد امنا الخ و ہمین معنی وارد شدہ است از ابن عباس
و مجاہد و قتادہ بسند معتبر تحت تفسیر قولہ تعالی وجعلہا کلمۃ باقیۃ فی عقبہ
گفتہ کہ دائما و ابدا در ذریت ابراہیم علیہ السلام ہموارہ افراد پیدا شدند کہ مقر و معترف
بوحدانیت حق سبحانہ تعالی بودند و پرستش ذات پاک وحدہ لاشریک مینمودند
و بر فطرت بہمہ وجوہ متمکن و مستقر بودند و ہمین معنی را تصحیح دادہ ابن منذر از ابن
جریج در تفسیر خود و ہو العالم الاول فی قول رب اجعلنی مقیم الصلوۃ ومن ذریتی الخ
و ابن عیینہ نیز استدلال ہمعنی بآیہ مذکورہ نمودہ کہ احدی از اولاد حضرت اسمعیل
پرستش اصنام و عبادات اوثان نکردہ و چگونہ ہمعنی راست و درست نشود کہ
ابراہیم خلیل الرحمن دعا خواستہ بود از جناب خداوند کریم و اجنبنی وبنی ان نعبد
الاصنام الخ آن بجاکہ ادعیات انبیاء علیہم السلام بدرجہ اجابت و قبولیت رسند بعضوای اجابت از
حق بہ استقبال می آید دعای حضرت خلیل بمعرض اجابت و قبولیت رسید حیث
صرح السیوطی رح فیہا وقد استدل مجاہد و سفیان ابن عیینہ علی استمرار التوحید فی ذریۃ
ابراہیم بقولہ تعالی عن ابراہیم رب اجعل ہذا البلد امنا واجنبنی وبنی
ان نعبد الاصنام وصح فی تفسیر ابن المنذر عن ابن جریج و ہو العالم الاول فی قولہ

رب اجعلنی مقیم الصلوٰة ومن ذریتی قال فلن یزال من ذریة ابراهیم ع ناس علی الفطرة

یعبدون الله و ورد عن ابن عباس و مجاهد وقتادة بسند معتمد فی قوله تعالیٰ وجعلها

کلمة باقیة فی عقبه قال لا اخلاص و التوحید لا یزال فی ذریته من یوحد الله و یعبده و فی

البیضاوی فی تفسیر هذه الآیة وزعم ابن عیینة ان اولاد اسمٰعیل ع لم یعبدوا الصنم محتجا به

و ورد فی تفسیر معالم التنزیل و اما دعاؤه لبنیه فاما ذریته من صلبه لم یعبد منهم احد الصنم

و هکذا فی المدارک و صاحب تفسیر حسینی هم در تفسیر آیة کریمه واجنبنی آه گفته که ابن عیینه فرموده

که فرزندان اسمٰعیل علیه بجهت دعای خلیل الرحمن بت نه پرستیدند انتهی امام فخر الدین رازی رحمه

شکر الله سعیه نیز تصحیح این معنی فرموده بغایت تجلیل و تعظیم و تکریم و تتمیم این صدق مقال نموده

خلاصه اش اینکه بتحقیق نبوده اند ابوین شریفین رسول الثقلین صلعم از زمرهٔ مشرکین

بلکه متمکن بوده اند بر توحید ملت ابراهیمی و سالک باقوی مسالک توحید بوده اند که علامه

سیوطی رحمه تحقیق امام را نقل میفرماید قال الامام الهمام فخر الدین رازی رحمه قولا آخر

فی غایة التجلیل و التعظیم عبارته الّا انهما لم یکونا مشرکین بل کانا علی التوحید ملة ابراهیم الخ

و تصحیح و تنقیح این معنی بادلهٔ قطعیه اصول حنفیه مصرحه سابقه تفحص و تتبع باید نمود وصالا ار

طریق بطریقی مینمائیم و نشان تحقیقے میدهیم که اکثری از ارباب علم و فضل باید همچو مطالب

عالیه معتبر را مظهر نموده و خلقی اثری و شافی و اشامی باهم ازین تحقیق سراپا تصدیق

یافته پس بعد الصال الی المطلوب و عاقبت بخیر حسن عاقبت بحق این احقر عبید باید شنود

از گوش هوش باید شنید که حضرات علمای محققین همه اند قصر

مشید دین و رکن سدید شرع متین همچو حضرت امام همام فخر الدین رازی رحمه

عظیم و تحقیقی ست جلیل لغایت ایضاح و انشراح بلاریب و ارتیاب با مخفی و محصل
مرام فی هذا المقام اینکه صحت حسب و نسب شریف بغایت طهارت و عصمت و نزاهت
سلسله منیف نیز از نصوص قطعیه و اخبار صحیحه متحقق و مثبت پس اهل سنت را بلا خلجان
خلجان ایمان و اذعان و عقیدت و ایقان باید داشت باینکه در نسب اشرف و اطیب
حضرت رسول مقبول صلعم من آدم الی حضرت عبد الله رض لوث سفاح و رجس
شوائب جاهلیت هیچگونه مساغی و مدخلی ندارد چه تحقیق جلیله اینست که انتقال
نطفه طاهره و نور ذات پاک مصطفویه در اصلاب طیبه کریمه و ارحام طاهره
و ظهور بطون شریفه مصنع گشته حتی که عند المحدثین النقاد انکه سلسله نسب شریف
بتحقیق گردیده سهام تشنیع بشر و طعن اصحاب هیچ انکه صحیحه سلام موجود و معمول الی یومنا
کما لا یخفی علی اصحاب العقل السلیم و الادراک القویم در سنن بیهقی از ابن عباس رض
مروی ست که حضرت ختم الانبیا صلعم فرمود که در نسب ما سفاح جاهلیت هیچ
دخلی ندارد و از حضرت امیر المومنین علی مرتضی رض مروی ست که حضرت
رسول مقبول صلعم فرمود که از آدم ابو البشر تا والدین ما در سلسله نسب ما
زنهار لوث سفاح جاهلیت گنجایشی و مدخلی ندارد کما مر تصریحه آنفا پس محل
التفات و انتباه و استشعار و اکتناه ست که در حینیکه طهارت و عظمت آن نور
حضرت از نصوص قطعیه و اخبار صحیحه صراحته و بداهته متحقق گردیده انگاه تخلف و عدول
بمسلکی دیگر پر خطر و طرق آخر سراپا عذر و شر هیچگونه جا دارد پس علی مذهب المنکر طلاق
انیقین که بحالت کفر نقل و رحلت فرموده اند پس نعوذ بالله بداهته و عیانا اینمعنی
مستلزم و متضمن عدول از نصوص قطعیه و تخلف از احادیث نبویه صلعم ست چه اهل

بدیہی ست کہ حقیقت طائفہ کفار را اللہ تعالی بلفظ نجس تعبیر فرمودہ ست و نجس
این حقائق منفی حضرات کبریٰ صاف ارشاد میفرماید و تقلبک فی الساجدین
وحضرت رسول مقبول صلعم نیز بمواقع متکثرہ حسن ارشاد ہمین بغایت الصلح و انشراح
فرمودہ از بعض آنہا بتحقیق علامہ سیوطی رح خبر میدہد قال السیوطی رح خبر الخلیقۃ انا وآبا
واذکارہم حسبا ونسبا وقال انا افضلکم نسبا وصہرا وحسبا لم یزل اللہ ینقلنی
من الاصلاب الطیبۃ الی الارحام الطاہرۃ مصفی مہذبا فانا خیرکم نفسا وخیرکم ابا
ورد ان قریشا کانت نورا بین یدی اللہ تعالی قبل ان یخلق آدم بالفی عام
یسبح ذلک النور وتسبح الملائکۃ بتسبیحہ علیہم الصلوۃ والسلام ثم القی ذلک النور
فی صلب آدم وہو الدرۃ الفاخرۃ قال ثم لم یزل ینقلنی من الاصلاب الکریمۃ والارحام
الطاہرۃ وینظم فی سلکہ الدرر قول حافظ العصر ابی الفضل بن حجر ع نبی
الہدی المختار من آل ہاشم + فعن فخرہم فلیقصر المتطاول + تنقل فی اصلاب قوم
تشرفوا + بہ مثل ما للبدر تلک المنازل + مقامات سندیۃ ما احسن
قول الحافظ ابن ناصر الدین دمشقی رح ع تنقل احمد نورا عظیما + تلألأ فی جباہ الساجدینا +
تقلب فیہم قرنا فقرنا + الی ان جاء خیر المرسلینا + وسعد در الحافظ شمس الدین الدمشقی رح
حیث قال ع حبا اللہ النبی مزید فضل + علی فضل وکان بہ رؤفا + فاحیا امہ وکذا اباہ + لایمان
بہ فضلا منیفا + فسلم فالقدیر بذا قدیر + وان کان الحدیث بہ ضعیفا + ورحم اللہ العلامۃ الدمیاطی رح
اللہ احیا النبی اباہ ولا + لیمان والام الامینۃ آمنۃ + وقال المولانا برزنجی رح ع ومازال
نور المصطفی متنقلا + من الطیب الانقی الطاہر اردان + الی صلب عبد اللہ ہاشم الانسب + وقد صانہ
واللہ من اہل الایمان + وجاء لہذا فی الحدیث شواہد + ومال الیہ الجم من اہل عرفان +

تسلیم فان الله جل جلاله * قدیر علی الاحیاء فی کل احیان * اندر مقام امام اشعری کا چه
فرموده ست خوبی ها برده و لطف ها بخشیده و کیفیت ها ربوده * وان الامام
الاشعری لمثبت بنجاة نفسا بحکم تبیان * وحاشا له العرش برضی جنابه
والذی المختار رویة نیران * وقد شاهد من معجزات محمد * خوارق آیات
اوضح لاعیان * حاصل تسمیع تحقیقات متعلقات ما نحن فیه گوش خاطر را فوائد ها بخشود
ابواب احقاق مقصود باعنوان محموده و طرق ستوده بر روی باید گشود
که غایة الامر و منتهی المقال اندر باب اینکه مدعی را با وصف اشعار انه تقیید
تصریحات بالبینات و براهین قطعیات جای نقض و محل تردید با این نمط
نموده نمی مستبعد و مستعجب نیست اگر گوید که در صورت تسلیم و اقبال این همگی
براهین و نصوص مبین و اخبارات متین تا حال انتشار نزاع باقی بلکه متبادر
این تصریح و تنقیح و تحقیق و تصریح تناقض و تعارض داعی و آن اینکه
در کتب دینیه ورود احادیث که متضمن عقوبت و تعذیب حق الذین کر حلیم
حضرت رسول الثقلین صلعم اند قاطبة و بداهة متحقق لیس در صورت ایجاب
و قبول احادیث صحیحه علما از قبول تحقق تناقض و لزوم تعارض با احادیث
صحیحه اخبارات جلیله متضمنه بنجات و مغفرت مشهود میگردد و امثال بالبداهت
از قواعد علمیه قبیل محذورات و محظورات و غیر مسلمات ست اندر صورت
واجب افتاد که از جواب با صواب ارتفاع این امر عارضه لازمه و شبه خاصه
واقعه نیز نموده شود تا مدعا ما نحن فیه همگی و خود همچو صبح صادق و شمس نصف النهار
بالوقت تنویر و انوار نمایان و عیان گردد و نوعی ریب و ارتیاب بخاطر ها

از ارباب ثقات وغیر ثقات باہے نماند از طبع سلیم وادراک قویم آنکہ
اہل علم قائل از وصلم النبوت در شتہ اند ہمہ بر آنکہ بتحقیق سرور عالم دایما
مترقی بمقامات سنیہ وعارج بدرجات علیہ ماندند تا آنکہ نقل رحمت ازمود
ازین عالم وبواصل شدند بما وای مغفران ورضوان ولہذا تبلغات جنان
اندرین صورت جائز ست وممکن ست ہمین کہ وقوع دشہود این تفضیہ حقیقیہ
بعد آن گذشتہ باشد اعنی ورود احادیث مذکورہ متقدم باشد برورود احادیث
احیاء واسلام ازان متاخر باشد ورود احادیث ہمچو نحو ومنظ بشتر واکثر بالا
علی من تتبع کتب الاحادیث اندرین صورت مرتفع شد تعارض وساقط گردید
تناقض حیث صرح العلامۃ السیوطی ح قال العلامۃ الشیخ ابو الفتح محمد المستہر
لسید الناس ذکر بعض اہل العلم ان النبی صلعم لم یزل راقیاً فی المقامات السنیہ
وصاعد الدرجات العلیۃ الی ان قبض اللہ روحہ الطاہرۃ الیہ وازلفہ بما خصہ
لدیہ من الکرامۃ حین القدوم علیہ فمن الجائز ان یکون ہذہ درجۃ حصلت لہ
بعد ان لم تکن وان الاحیاء والایمان متاخر عن تلک الاحادیث فلا تعارض انتہی
مقامات سنیہ اما میگوییم کہ بعد احقاق وتسلیم ہمین اعنی بعد تسلیم رفع
تناقض واندفاع تعارض وایجاب تطابق وتوافق باز ہمین بوجہ اخر مخدوش
میتواند شد وآن اینکہ احادیثی کہ متضمن مثبت اند مضمون صدق مشحون
احیاء واسلام را در حقیقت آن حدیث نصیب ست رجحان وغلبہ قوت
استدلال واحتجاج باثبات مدعی ومتانت مقصود ندارد پس میگوییم کہ علامہ
سیوطی رحمہ شکر اللہ سعیہ وجزاہ اللہ [illegible] ب این نقض حادثہ

وگفته صحیح شد واقعه باین نهج وعنوان متین باین نحو فرموده است که بتحقیق
ایراد روایات لینه واخبارات ضعیفه که محتوی ومنطوی فضائل جلیله ومناقب عظیمه
ومتضمن ومستلزم شرافت کریمه ومکارم شریفه باشد بضعف اسناد آنها هیچ مصادم
مضر ومنافی نیست بلکه اهل علم ومحققین محدثین هیچ معنی را هیچ مواقع ومواضع
تسلیم وقبول آنها اولی بالقبول واحسن بالمسموع لقشو رسیده اند واز غلط معمولات
ومعتبرات وتصدیقات انگاشته اند چه حضرات ائمه کرام رحمهم الله روایت فرموده اند
در انواع مناقب ما هو اشد ضعفا من هذا وباحقاق واثبات آنها انواع
توجیهات واصناف تکلفات واختراع تاویلات بیان فرموده اند وبطیب خاطر
وحسن رضا بلا شائبه قیل وقال تلقی بقبول احسن بالمسموع فرموده اند آری
اگر در تسلیم امری جائیکه لزوم اختلال اصول شرعیه وانقلاب ضوابط ملیه
وتخلف ومباینت قوانین حنفیه بوقوع گراید انگاه ابا وانکار وقیل وقال مسلک
جا دارد وفضلا عن هذا المقام که ایراد والقاع هیچ روایات صادقات وتسلیم و
قبول هیچ اخبارات سراپا تصدیقات هرگونه وبهر نحو مشعر ومستلزم خیر کثیر
وفضل جزیل ست پس چگونه اولی بالقبول واحسن بالمسموع نخواهد شد

کما صرح السیوطی رحمه الله وان ایراد بالین فی الفضائل والمناقب معتبر ویروون
ان ضعف اسناده فی هذا المقام مغتفر وقد خرجت الائمة فی انواع المناقب
ما هو اشد ضعفا من هذا وتسامحوا فیها بایراد مالم یصل الی رتبته ولاحاذی جهة
بانواع من التوجیه والتصویر لما فیه من التبرئة والتنزیه انتهی بمقامات
اما از انجا که این جواب خالی از اشتمام ضعف وشائبه رکت نیست چه در بادی النظر

از قبیل اقناعیات مدرک میشود و ظاہر او متبادر از مسلمات منکر نمیشوند لہذا
اندرین صورت اشباع خاطر منکر از جواب ثانی وکافی نموده میشود و کلمۃ فی قطع النظر
عن ہذا التوجیہ اکابر محدثین و محققین متاخرین بانجا رسیدند که تحقیق شده اند تخصیص
ایمعنی انچنین است که حضرت مرزا جان جاناں محدث رح تصریح فرمایند که حدیث احیا
اگرچه فی حد ذاته ضعیف است فاما بالتعیین فرموده است آنرا بعض محدثین بنظر بلوغ
وصول آن بدرجه صحت ووثاقت از طرق متعدده ومتکثره وبسبیل حدیث
متواتره فرمود که علم این معنی مستور ومکتوم ماند از متقدمین او تعالی کشف فرمود
بر متاخرین والله یختص برحمته من شاء باشارہ من فضله وہمین معنی را علامه
ابن حجر در شرح مصابیح فرموده که حدیث احیا نمودن وایمان آوردن وباز
وفات یافتن ہر دو حضرت حدیث صحیح است وممن صححه الامام القرطبی والحافظ ابن
ناصر الدین باختصار وہمین نحو شیخ عبد الحق در بلوغ نهایة المرام لتصریح فرموده
قال المرزا جان البرکه رح وحدیث الاحیاء وان کان فی حد ذاته ضعیفا لکنه
صححه بعضهم لبلوغه درجة الصحة لتعدد طرقه وہذا العلم کانه کان مستورا عن المتقدمین
فکشفه الله المتاخرین والله یختص برحمته من یشاء ہذا من فضله وفیہا قال
وورد فی حدیث ضعیف انه لما توجه الی زیارة البیت فی تلک الحجة احیا ابویه
سبحانه بعین قدرته ثم آمنا به وورد فی شرح المصابیح للعلامة ابن حجر وحدیث
احیائهما حتی آمنا به ثم توفیا حدیث صحیح وممن صححه الامام القرطبی والحافظ
ناصر الدین باختصار انتهی وہکذا رواه الشیخ عبد الحق دہلوی رح سبحانه العبد
فی فضائل بلد الامین وہہنا قال الشیخ رح فیه وذکر انهم الغیظے فی بلوغ غایة

المرام قال محدث قد روی من حدیث عائشۃ ان احیاء الوبیہ علیہما الصلوۃ والسلام
حتی امنا بہ رواہ البیہقی وایضا قال فیہ والدرۃ الیتیمۃ والجوہر الثمینۃ آمنۃ
زوجتہ سید انبیاء اللہ الامین بنت وہب ام رسول اللہ صلعم اعلی اللہ ذکرہا
کانت من عقلاء النساء کما قالوا حتی انہا قالت ابیات عند وفاتہا تشعر
برسالۃ النبی صلعم اذ ذاک ابن خمس سنین عند راسہا فنظرت الیہ وقالت
ابیات بارک اللہ فیک من غلام + یا ابن الذی من حومۃ الحمام + نجا بعون
الملک العلام + فدار غداۃ الضرب بالسہام + بمائۃ من ابل سوام + ان صح ما
ابصرتہ فی المنام + فانت مبعوث الی الانام + من عند ذی الجلال والاکرام +
تبعث فی الحل وفی الحرام + تبعث بالتحقیق والاسلام + دین ابیک البر ابراہام
فاللہ انہاک عن الاصنام + ان لا توالیہا مع الاقوام + ثم قالت کل حی میت
وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتۃ وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طہرا
ثم ماتت رضی اللہ عنہا فسمع نوح الجن علیہا فانظر یا اخی الی ہذا النظم فانہ
منہ صریحا فی النہی عن موالاۃ الاصنام والاعتراف بدین ابراہیم وانہ یبعث
ولدہا الی الانام من عند ذی الجلال والاکرام بالاسلام وکل ہذا کافیۃ
للشرک وارتکاب الحرام وثبت لہا بالتدین بدین الملک العلام فکیف لا تکون
موحدۃ انتہی اندر ہمیں مقام حضرت حجت الشریعۃ مظہر الحق شیخ عبد الحق محدث
دہلوی رحمہ نیز اتباع و امتثال این مسلک محمود فرمودہ کہ حدیث احیاء
والدین اگرچہ فی ذاتہ ضعیف است اما بتعدد طرق صحیح شدہ ہمیں تصحیح و تحسین آن
فرمودہ واو تعالی شانہ ایں معنی را از متقدمین مخفی داشتہ وار فضل

تعمیم ارباب متاخرین منکشف و مبرہن فرمودہ چنانچہ حضرات علمای متاخر
احیاء ام و الدین کریمین طیبین رسول مقبول صلعم بہ طریق ثابت فرمودہ آنکہ
یا ایشان بر ملت ابراہیمی ہم بودند یا از اصحاب فترۃ بودند و نقل فرمودند قبل
از زمان نبوت یا آنکہ زندہ گردانید خدای تعالی ایشانرا ببرکت دعای رسول
مقبول صلعم و باز ایمان آوردند انتہی و تصریح و توضیح ہر یک شق جداگانہ
بوجوہ شگرف در وسط رسالہ گذشت اندرینمقام بعض از اہل علم شبہ
میفرمایند کہ حدیث صحیح متضمن عدم استغفار حق ہر دو حضرت وارد گردیدہ
است پس ازین قطع نظر از لزوم تناقض و تعارض لامحالہ مفتقر و محتاج
بجواب شافی و بیان کافی و وافی ست وآن اینکہ قال الشیخ ابن حجر المکی رح
فی العقد الثمین ولعل حکمۃ عدم الاذن فی الاستغفار لہما اتمام النعمۃ علیہ
باحیائہما لہ بعد ذلک حتی تصیر من اکابر المؤمنین والامہال الی احیائہما لتؤمن
فیستحق الاستغفار الکامل حینئذ انتہی وقال السیوطی رح وقد وردت آثار
یستانس بہا فی ہذا المقام کما اخرجہ ابن جریر عن ابن عباس فی قولہ تعالی
وَلَسَوفَ یُعطِیکَ رَبُّکَ فَتَرضٰی قال من رضی محمد صلعم ان لا یدخل احد
من اہل بیتہ النار وہذا العموم یقتضی دما اخرجہ ابو سعید فی شرف النبوۃ وغیرہ
من حدیث عمران بن حصین مرفوع المالک سألت ربی ان لا یدخل احدا
من اہل بیتی فاعطانی ذلک انتہی مقامات سندسیہ حالا فقیر احقر جلیہ
ملتمسہ معروض میدارد کہ در حینیکہ نقول و ادلہ از نصوص و اخبار جلیلہ صحیحہ
بدور مستغرہ و شموس فی الظہیرۃ جلوۂ اتمام و لمعان حسن الختام پذیرفتہ اند

داماں چہا شربت حرمانی و ناکامی و بادۂ حسرت و تشنگی و حیرانی چشیده الی
ہمعنی مجہوش بقدر و اسم اعظم مستور و پنہان برآرا روو قلوب و فرشیان لمن
ناسوتیان بوده بحمد الله که الخالم ارحم الراحمین و اکرام و فیضان رحمة للعالمین
بحال این عاجز ضعیف احقر عبید شامل حال گشته که من حیث لا یحتسب ہم گنجینهٔ
معنی و خزائن غیبی و کنوز معنوی دست برده و از غواصی ہمچو ابحر عمیق و شناوری
ہمچو انہار تدقیق باسلامتی تراکم امواج افراط و تفریط و ناموافق باد مخالف
تلبیس و تشکیک درر فاخرهٔ تحقیق و جواہر مشرقهٔ تدقیق بدست آورده و حالیا
بحکایت الحق و خلقی المسئلہ بر حق نشان داده و خالصاً و مخلصاً و ظاہراً و باطناً
ہدیہ پیشگاه احمدی گذرانیده و وجہتاً و استغفاراً و ابتہاراً و مرضاةً بارگاه
حضرت البرجی کریمین عمیمین رسول الثقلین صلعم نذر نموده مستدعی از فیاض مطلق
این جهد بلیغ و تشریف شریف این سعی بلیغ از مغفرة ذنوب و عصیان
و حسن خاتمه بر لقا بقول ثابت ایمان حین نقل ازین دار سست بنیان
رو وصول بجنات و لذات اعلی جنان بحسن قرب و مجاورت المحبوب لیس و جان
عطا فرماید و ازین تبصرهٔ حقنما کار رہنمائی گیرد و مطبوع کافهٔ انام فرمایدش یا رب العالمین

ذکر سعید ارباب باعث حسن انتظام و اعظم اہتمام و استعانت
الخیر حسن طبع و انصرام این تبصرهٔ حقنما و مراتب خدا المنا

مخفی نماند که بعد حسن اتمام این کلمة الحق و اختتام این مسئلہ حق حسن اہتمام
اعظم حزم و اقدام انطباع نقش صید اشتم اما از تقالیب تصاریف ادوار

دوار وقت ناسعادتمند و فاوره نا ارجمند عجب نیرنگیها و طرفه بوالعجبیها رو نمود
عاقبة الامر اندیشیدم که آفریدگار این احسانی بزرگ و منتی سترگ بر هر کدامی
نخواهد گذاشت بلکه مبادی فیاض میرسانید تا وجس انصرام و سرانجام همیعنی من حیث
لا یحتسب در کلمح البصر از پیشگاه خود خواهد ساخت حمداً متوالیاً و شکراً متکاثراً که
برطبق متمنیات قلبی و بر وفق ملتمسات معنوی شاهد مقصود در رو نمود یعنی بروز
سعید و یومی شریف شکل بدیهی الانتاج رو نمود و از قران سعدین صغری کبرای
نتیجه محمود و غایه مطبوع جلوه شهود گرفت دستگاه ندارم که بشرحی از سعداد تقسیم
وحوصله وسیع طرفین و محاسن شریفه و شرائف جمیله جلیله جانبین پردازم اگر
یکی را خیر کثیر گویم دیگری را بر مطیر خوانم و اگر یکی روشن تر از آفتاب از فیض
دیگری عالم کامیاب و اگر یکی بفیض و برکت موصوف دیگری بکریم النفس و همت
معروف و اگر یکی خیر جاریه است دیگری از باقیات صالحه است و اگر یکی آفتاب
نیمروز است دیگری ماه چهاردهمی شب دیجورات و اگر یکی نور العینین ثقلین است
دیگری قران السعدین کونین است اعنی جناب مستطاب خلائق مآب امیدگاه
شیخ و شاب سحاب موهبت محیط مکرمت گلدسته محاسن مجد و علا منهل لطف
اقصی بلیغ فضائل و مکارم کبری یادگار زمانه فرید و یگانه دستگیر خویش بیگانه
صاحب فکر صائب و ذهن ثاقب مفتاح حصول مآرب یا ذاکرم رکن اعظم ما جناب
انجم معظم محترم اعنی منشی محمد فخر الدین صاحب مدظله متوطن قدیم دهلی ادام الله
اقباله واجلاله ماطلع القمران فی البوادی والعمران که بنام نامی و اسم گرامی
تکیه کلام خاص و عام و اذکار خیرش زبان زد کافه انام قریب و بعید است و نتا

و دریادلی بن ممنون و شکوہ و اقاصی و ادانی انجمن بلا رمتش بسرور موفور

قالس از انواع لطائف معمور و جالس سراپا نور بعلی نور جمہور کبار کافہ انام

و روحانیان اعلی مقام بر محمودیت و ستودگیش اجماع نمودہ و عالم و عالمیان

و زمان و زمانیان سر رضا و تسلیم بر اوامر و نواہی اش نگون ساختہ و جناب

سعادت انتساب معالی نصاب مناقب مآب قطب سماء سعادت مرکز

دائرہ ہمت سید حسن علی صاحب بہیکہ دار جہادلی مدار کہ جہان از گرانی ہی

غربت و عسرت بعہد کرامت مہدش آسودہ و فلک ہوا خواہیش از ورد

فتح مبین جستہ و آنچہ کہ کریمان را سزد و اولی العزمان لذیذ قضا و قدر

باین سیر و ظاہر بنیان این سخنان بلند کلمات ارجمند را بہ پیرایہ طلاقت

و زیادت بمل نماید و از قبیل قیل و قال مداحین و افراط و مبالغہ

نظمون نفرمایند کہ بر کریم النفسی و قدسیت ہر دو ممدوح ہمین برہان قاطع

دلیل لامع و ساطع نادی باعلی ندا است کہ از حسن سابقہ توفیق ابدی بحر

سعادت سرمدی و فضل عظیم ازلی و خیر کثیر دینی و دنیوی و معاد حضوری

و معنوی عالی و تالی بلا تعب و دشواری محیط حال گشتہ کہ خلقی را از او

و علوی ہمتی بکلمۃ الحق صلای عام در دادہ و عالمی را از حق پرستی خو

و نیک نہادی بسلسلہ برحق انتباہ و اشتہار بخشیدہ و حسن و استفادہ و سبب

صبح جبین باقیات صالحات و عظیم حسنات گشتہ کہ ثقلین و ملوین تا

ہر دو ممدوح تا یوم بعث و نشور ادعیات وافیات محمود العاقبت لیے تحیات

ذاکیات حسن آخرت و زبان از دل و جان خواہند گفت و روحانیا

تقدس صبح و مسا نوبت خوشی اقبالی و کوس تہنیت و مبارکبادی بنام نامی
و اسم گرامی ہر دو ممدوح خواہند نواخت چہ در حقیقت بضمن حسن انصرام
سرانجام این سرور المحزون و نور العیون نامہ کفارت سیئات و برات ترقی
درجات از بارگاہ محمدی و پیشگاہ احمدی بدست آوردہ مبدا فیاض مقاصد
بلندیکی مطالب ارجمند دیگری عطا فرماید آمین یارب العالمین بحرمت سید المرسلین

تمت بالخیر

## تقریظ از جناب مولانا رئیس المحققین بقیۃ السلف الصالحین مولانا محمد کریم اللہ صاحب مدظلہم متوطن قدیم دہلی متصل حوض قاضی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ کہ این کتاب تجلیات و ملفوظات قدسیات بالوف المخصوص تقطیرات و احادیث مکرمات و براہین و اصول حنفیات سرا پا تصدیقات کہ یکایک آنش حرز جان اسلام و ہر جملہ اش نور العین ایمان است جلوہ تحقیق زیور تصحیح گرفتہ مسئلہ برحق و عالمی بکلمۃ الحق انتباہ و اشتہار یافتہ بل قال الکافرون ہذا شئی عجیب و ان ہذا الا خلق جدید و ما ہو الا بشارۃ للقریب والبعید اولی الابصار سلف و اولی الالباب خلف باصفیا چنین جامعیت و کمالیت بذروہ سماء تحقیق و اوج اقصے تدقیق سرا پا

تصدیق باقرب طرق حقیق و اعظم مسالک سدید عروج فرموده فاما مسیحو
منتشرات جلیات، معارف قدسیات و خزائن مخفیات و کنوز معنویات
و تحقیقات سراپا تصدیقات و اشرف تالیفات کسی از حضرات والا تا کم خبر داده
و این عقده لا ینحل و نقشه حیرت بعقل را باین نحو شگرف و طرق اعجب و عنوان
ارغب اعظم نستند کم کشوده بل اعاظم علما، ایام و احبار کبار کافه را نام
بتصریح همچو مسائل عالی مقام ناطقه و در اکثر علم گنگ ساخته و بحسن نظام و انجام
حیرانی ها کشیده و در گوشه گمنامی زندگانی ذاتی را بسر نموده حمداً امتثالاً ثم شکراً
متتابعاً باید که مؤلف این جدل و نزاع سنین و شهور و قیل و قال قرون
و دهور را بآئین همین و عنوان متین فیصل نموده و از جوابات ادله و براهین
لاجواب شهاب ثاقب منکران و طاعنان و مبسوط شدید بمخالفان متعصبان
زده و سراپای شاهد مقصود و جمال باکمال مطلوب با قاصی و اعالی و
اسافل و ادانی رونموده و از اقاویل صحیحه اساتذه و سلف عمده اساتید
جلیله اکابر خلف احقاق مدعی ساخته فی الحقیقت از عبارات تفاسیر جلیله
اکابر قدیمه همین معنی مستفاد میشود و همین تحقیق مثبت و متحقق میگردد پس جلیه
[illegible]ست اسبق که این عجاله نافعه حرز جان هر دوسرا است و الحق که موسوم
بتبصره حقنماست یا نوری ست که از عالم قدس همچو کوکب دری در قلب
مؤلف تافته و از سمک تا سماک و از ثری تا فلک الافلاک منور و معطر و
معنبر ساخته یا فیضی سموات ادبیت جوامع الکلم که در قلوب عرشیان و
فرشیان و انسیان و جنیان نشو و نما کامله و حیات تازه و نضارت

بی علّت اللّہ بخشیده مبدا رفیاض بحسن توسل النمرود کائنات ستوده بعض

آفاق تشریف شریف قبولیت و مقبولیت
وخلعت افاضهٔ منفعت و افادت عطا فرماید
آمین بحرمت سیدنا محمد الامین فقط

نشان مُهر

بگو بلطف محمد کریم
الله بست

کلمات طیبات بطور تقریظ از جناب فیضمآب
کاشف دقائق علوم معقول و منقول عارف اسرار
فنون فروع و اصول حضرت مولانا محمد
سدید الدین خان مدظله خلف الصدق
حضرت مولانا بالفضل اولانا حضرت
مولانا رشید الدین خان مغفور متوطن
قدیم شهر دهلی

بسبب علالت طبع و طغیانی ضعف و نقاهت و تفرق بال و انتشار حال اتفاق
ملاحظه این رساله بتفصیل و بامعان النظر نه افتاد اما جسته جسته از
متعدده و مختلفه از بدو کلام تا اختتام نظر انداختم دریافتم که مهما امکن

چهار است اگر مقرون بایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود آنرا کرامت نامند و اگر مقرون بدعوی نبوت باشد
آن معجزه است و گاهی از عوام مؤمنین و اهل صلاح نیز چیزی از این باب ظهور یابد آنرا معونت گویند و بجهت سحر
و طلسمات و شعبده از خوارق عادت نبود چه آن بواسطت عمل و اسباب بود که هر که مباشرت آن اسباب کند بحکم
جریان عادت بران مترتب گردد چنانچه ترتب شفا بر علاج طب و خارق عادت آنست که نه چنین بود **ولا یبلغ الولی**
**درجة الانبیاء** یعنی ولی بمرتبه نبی نرسد زیرا که انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از عزل و خوف
خاتمت و مکرم اند بوحی و مشاهده ملک و مامور اند بتبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالات اولیا که اولیا
دارند و بالجمله فضیلت نبی از ولی امریست یقینی مقطوع به و هر که بخلاف آن اعتقاد کند کافر است تصریح به العلماء و آنکه
گفته اند که الولایة افضل من النبوة یعنی تفضیل ولایت بر نبوت نه تفضیل ولی بر نبی چه ولایت نسبت قرب مع
الله و استفاضت از جناب قدس اوست و نبوت انبا و اخبار بخلق و افاضت کمالات بایشان و لا بد آن نسبت
شریف تر و فاضلتر ازین نسبت بود و نبی جامع و شامل هر دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی که صاحب نسبت
اولی است و بس و با وجود آن این سخن موهم خلاف مقصود است اطلاق آن جایز نباشد و قایل آن خبیر علوم
نیست که گفت اگر مراد بدان ترجیح و تفضیل ولی بر نبی است باطل و واجب الرد است هر که گفته باشد
**ولا یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامر والنهی** بنده تا عاقل است بجای نرسد
که تکالیف شرعیه از وی سقوط پذیرد چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده بنهایت محبت رسید و
صفای قلبش حاصل شد و ایمانش راسخ گشت امر شرع از وی ساقط گردد و پروردگار تعالی بار تکالیف ازش
نگرد و این سخن کفر و ضلالت است از خدا بیخبران می گویند هر گاه که محبت غالب آمد و قلب صافی شد و ایمان راسخ
گشت باید که طاعت و خدمت بیشتر و کاملتر گردد و نه آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود و گرفتن بران و عذاب کردن
در مشیت اوست تعالی اگر خواهد نگیرد و اما سقوط تکلیف صورت ندارد و بالاتر از انبیا صلوات الله و سلامه علیهم در
محبت و ایمان کیست و حال آنکه تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند که فعل انبیا برای وضع و تشریع
احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نیست و این قدر نفهمند که معنی تشریع چیست تشریع برای آنست تا مردم
بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان روند پس مردم باید که عمل کنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس معنی
تشریع عین ایجاب امر و سقوط تکلیف با آن منافات دارد **والنصوص تحمل علی ظواهرها**
آیات و احادیث را بر ظاهر شان باید گذاشت تا ضرورت تاویل نگردد و تحقیق این مقام و شرایط تاویل

دیوار در سلم جواز آن از کتاب التفرقة بین الکفر والزندقة که از مصنفات امام حجة الاسلام است باید طلب کند

وانشد المومن والعدول عنها الى معان يدعيها اهل الباطن الحاد و سرفه

باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر مراد نیست مراد ازان رموز و اشارات باطن است که هیچ

کس نداند آن را بجز معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق الا بالتعلیم وی حاصل نگردد و این سخن زندقه و الحاد

است اگر معنی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات و شرایع و احکام از کجا ثابت شد

و حکمت چه معلوم گشت و اگر هیچ کس را راه وصول بحق نیست پس انزال کتب و بیان شرایع عبث و حاصل

ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می‌کردند

و بظواهر آن عمل میکردند و بظاهر آن امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال دین است

خذلهم الله و لعنهم و اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است و با وجود آن قرآن

رموز و اشارات هست که با ظاهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قصه ها و وقایع که میان

ایشان در وی یافته ثابت است و با وجود آن اگر آنرا اشارت بقضیه روح و نفس شما دانند صوفیه وارد شده انکه

گویند اینجا موسی است و نه فرعون مراد همان روح و نفس است نیز فاخلع نعلیک امر است بموسی علیه السلام

که در آنجا وادی مقدس بپاس ادب هر دو نعلین خود را بکشد و پا برهنه باید و با وجود آن اشارت است

با خراج کونین و اسقاط آن از نظر و مقام قدس قرب و محبت مولی تعالی که اینجا وادی مقدس است و مراد

و نعلین کونین باشد تر و نامعقول تر ازین نباشد نسأل الله العافية وفي دعاء الاحياء للاموات

وصدقتهم عنهم نفع لهم در دعای زندگان مر مردگان را احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز

جنازه نیز ازین باب است در حدیث آمده است که بر جنازه که صد کس از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلبند

البته مغفور است سعد بن عباده رضی الله عنه مادرش فوت کرد و از حضرت پرسید که افضل صدقات درین باب چه باشد

فرمود آب دادن تشنگان را بهترین صدقات و افضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه چاهی کند و گفت هذا لام

سعد و در حدیث دیگر آمده است که الدعاء یرد البلاء والصدقة تطفئ غضب الرب دعا بلا را رد کند و صدقه آتش خشم الهی را

سرد کند یعنی از احیا و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بر قریه بگذرند تا چهل روز عذاب

از مقبره آن قریه برگیرند بیرون بفضل علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که حب و نیز ثابت شود که نصب حفاظ و مدرسین بر مقابر

مسنون بود والله الموفق والله يجيب الدعوات ويقضي الحاجات حق سبحانه و تعالی بکرم و فضل

خوب قبول کنند و دعاها و برآرنده حاجتهای بندگان است دعا اگر بصدق توجه و حضور قلب و آداب و شرایط بود
بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت و اجابت دعا را شرایط و موانع است و کدام شرایط حضور قلب و اکل
حلال است و اشد موانع استبطاء و استعجال یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرائط
و وجود موانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و بالجمله دعا عبادت است الدعاء مخ العبادة چنانکه
عبادات در اوقات مخصوصه یا اسباب خاص واجب بود دعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد و
فرمان باری تعالی است ادعونی استجب لکم ای اخی دست از دعا کردن بدار تا باجابت باز دادیست چه کار
بس دعاها کان زیانست و وبال + از کرم می نشنود شان ذوالجلال * مثلا مزارعی در حضرت سلطان بیاید
و اسپ تازی طلبد و سلطان بدل آن کار زراعت عطا فرماید این در صورت منع است و در معنی اجابت
بطریق احسن و انفع چه آن اسپ تازی سر کردن او را می شکند منعش از آن عین مصلحت و محض لطف است
اگر بنده کار زراعت در حق وی بهتر از اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیا سببی
و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بعذاب آخرت کشد هم ازین باب است و کسی که فهم عن الله و حسن الظن
بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد ازینجاست که گفته اند العطاء من الخلق حرمان و المنع من
الله احسان و دعای کافر مستجاب نیست و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی و دعای مظلوم
مستجاب است اگرچه کافر بود والله اعلم **ویجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر**
جماعت در نماز از دست نباید داد و چه قید با امام متقی متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت که لی
سنت از سنن موکده آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترک نباید کرد و آن قدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعه
و اجتماع و ایتلاف بود در جای دیگر نبود و نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود و بهتر و الا هر که باشد
نماز بجماعت باید گزارد هرچند که فاسق بود بشرطی که فسق وی منجر بکفر نگردد و علم باحکام و ارکان نماز و قدر ما یجوز به
الصلوة از قرآن یاد داشته باشد **ونری المسح علی الخفین فی الحضر و السفر**
اعتقاد مسح موزه از علامات سنت و جماعت داشته اند در حضر یک شبانروز و در سفر سه شبانروز و گفته
اند که علامت سنت و جماعت سه چیز است تفضیل الشیخین و محبة الختنین و المسح علی الخفین ابوبکر و عمر را فاضل
داشتن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت جماعت
که اهل بدعت بدان قایل نیستند و امام حسن بصری گوید هفتاد تن از صحابه را دریافتم که همه مسح خفین

روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه از آن پرسیده شد فرمود مسافر را سه شب
روز و مقیم را یک شب و روز مر او را چنین شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در جای دیگر فرموده است
که اگر دین در شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی ولیکن ما دیدیم که حکم شرع هست
در شرع بر روی موزه آمده و هست دیگر بدانکه اگرچه عزیمت در شستن پایهاست و مسح کردن بر موزه
رخصت است ولیکن جواز آن را معتقد باید بود و در محل تهمت اگر اختیار هم بر رخصت افتد بمصلحت قریب‌تر
باشد **واستحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة واستخفافها كفر** گناه را صغیره باشد یا کبیره حلال پنداشتن و سبک داشتن کفر است اگر بغلبه شهوت
وحکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد ولیکن باید که آن را گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک پنداشتن صغیره این
نوع بود که آن را مستوجب عقوبت نپندارد والا همین است که صغیره سبکتر از کبیره است و اثم و
گناهش کمتر است **والاستهزاء على الشريعة والاستهانة بها كفر** استهزاء و سخریت و اهانت شریعت کفر است چه آن علامت تکذیب و انکار است **والهزل بالكفر كفر** اگر تلفظ بکلمه کفر بطریق هزل کند یعنی آنکه معنی مراد ندارد و اعتقاد بدان کند کافر شود چه
هزل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف معصیت کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی باشد هر چند نداند
که آن کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و نزد بعضی علما اگر کفر بودن آن نداند معذور است
اما بطریق خطا و سهو و سبقت لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا **ولا يحكم بكفر السكران** مست طافح که زایل العقل است و زمام اختیارش بدست نه و نداند که چه می‌گوید اگر کلمه کفر
بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفرش نباید کرد اگر چه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار نافذ
باشد و فرق آنست که کفر در ذات خود سبب مذموم و واجب الاعدام است و زوال عقل عذر آن تواند
بود بخلاف اسلام که مطلوب و مرغوب است بهر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و نزد شافعی بروایتی از
ابو حنیفه کفر سکران کفر است **وتصديق الكاهن بما يخبر عن الغيب كفر** کاهن که دعوای علم غیب کند تصدیق کردن وی و راست گو داشتن او را کفر است در حدیث آمده است که هر که پیش
کاهن رود و گفته او را تصدیق کند تحقیق کافر گردد بدینی که بمحمد آورده است صلی الله علیه وسلم و کاهنان در
عرب بسیار بودند که دعوی علم غیب میکردند و جن و شیاطین خبرها بایشان میرسانیدند و منجم در حکم کاهن است

اگر هست در خلود نار است و دخول نار مستلزم عذاب نیست پس خلود آن نیز مستلزم خلود این نباشد و حال آنکه چندین جا در قرآن مجید واقع شده است در سورهٔ مائده میفرماید* وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ * و در سورهٔ فرقان میگوید* وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * پس های کنایت در فیه راجع بعذاب است و در سورهٔ الم تنزیل السجده * وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ * و در سورهٔ زخرف* إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ* والله اعلم و بالجمله نصیحت آن است که در معتقدات و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع ایمه مجتهدین باید بود خصوصا در مادهٔ اتفاق اجماع و در آداب و اخلاق تابع مشایخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان داشت و توجیه و تطبیق کلام ایشان بکلام علماء مجتهدین باید نمود و در ریاضات و مجاهدات قدم سعی باید نهاد و کار کرد اگر استعداد کامل است و نیت صادق و مجاهدهٔ قوی انچه از احوال و مواجید و انوار کشف و یقین است خود بر تو خواهد انداخت و از نفوه و تکلفات و تقلید درین باب ملاحظه باید کرد و احتیاط باید نمود و الله الموفق وفقنا الله و ایاکم لما یحب و یرضی شیخ ابن

جمہی ہاشمی در کتاب رد اجود کر کرده است که جاہی امت و
مجتہدین از بینا آیت یعنی قول وی سبحانه * فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما راوا باسنا * اجماع کرده اند بر کفر فرعون و بر تقدیر
تنزل شک نیست در انعقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله با عدم
ایمان برسول وی صحیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم
صحت ایمان فرعون بالله تعالی ایمان وی بموسی علیه السلام
وجود نیافته و درین آیت بدان تعرض نکرده پس ایمان
وی نفع نکند اگر کافری هزار بار بگوید اشهد ان لا اله الا الله الذی
امنت به المسلمون مومن نگردد تا نگوید وان محمد رسول الله
و اگر گوید که سحرهٔ فرعون نیز تعرض بایمان موسی علیه السلام
نکرده اند با وجود آن ایمان ایشان مقبول افتاد جوابش آنست
که بموع که سحرة تعرض بدان نکرده اند ما که گفته اند * امنا برب
العالمین رب موسی وهارون * در ضمن اضافت رب موسی
وهارون ایمان بموسی نیز وجود یافت بخلاف قول فرعون که گفت
* الذی امنت به بنو اسرائیل * یا آنکه ایمان سحره ایمان بحجه ومعجزات
موسی است و ایمان بمعجزهٔ رسول عین ایمان برسول است
پس ایشان صریحا ایمان بموسی آورده اند بخلاف فرعون که

در کلام وی اصلا ایمان بموسی مذکور نشده نه بتصریح
نه باشارت بلکه ذکر بنی اسرائیل نه بموسی
باوجود آنکه رسول اوست اشارت شد بآنکه وی هنوز
بموسی کافر است و اگر گویند که از بعضی صوفیه نقل کرده اند
که ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس ادعای اجماع
بر کفر فرعون جائز نباشد جوابش آنکه بر تقدیر تسلیم
صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان
اعتماد و تعویل باشد و مخالفت ایشان منع انعقاد اجماع کند
بر ما وارد نشود و در قول ما بانعقاد اجماع امت بر کفر
فرعون ضرر نکند زیرا که میگوئیم که حکم ما بکفر فرعون نه تنها از
جهت عدم اعتبار ایمان باس است بلکه از جهت عدم
اعتبار ایمان اوست بالله تعالی بجهت عدم ایمان برسول وی
موسی علیه السلام اگر گویند که ابن عربی بصحت ایمان اضطراری
قائل شده و بایمان فرعون رفته است جوابش آنکه این
سخن از محی الدین بن عربی مسلم و متواتر نیست و عصمت
از خطا مخصوص انبیاست و آیت قرآن و حدیث صحیح
صریح اند در بطلان ایمان باس و بعد از وجود آیت و حدیث

التفات تاویل کسی نتوان کرد و تفسیر ایمه از صحابه و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشانند یا موافقت حدیث و اجماع کفایت میکند بر مقصود ما و چون ثابت و واضح گشت که ایمان یاس صحیح نیست ثابت شد که ایمان فرعون نیز نا درست نیست باوجود اینکه اگر تسلیم کنیم که ایمان یاس صحیح است عدم صحت ایمان فرعون باقی است ازجهت عدم ایمان او بموسی و هارون و این ترجمه کلام شیخ ابن حجر است در کتاب زواجر باختصار و تلخیص

والله اعلم وهو الهادی * الکبیرة لا تخرج العبد المومن من الایمان * چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان کامل که بی عمل نباشد لازم آمد که ایمان بی عمل باشد ولیکن بصفت نقصان و نقصان شیء را از حقیقتش خارج نکرد انید بلکه از کمالش برآرد پس ارتکاب گناه کبیره بنده مومن را از ایمان کامل برآرد و نه از اصل ایمان گناهگاری و بدکرداری بنده را کافر نگرداند بلکه فاسق و عاصی ماند پس مومن دو قسم بود مطیع و فرمانبردار و آن مومن کامل بود و عاصی و بدکردار و آن مومن ناقص باشد و اطلاق اسم مومن در هردو

خطاب مسلمانی واجرای احکام مسلمانان بر فاسق وعاصی درکتاب
وسنت بسیار آمده است وصحابه رسول * رضوان الله علیهم
اجمعین * بر جنازهٔ فاسقان وگناهگاران نماز میکردند ودر
مقابر مسلمانان دفن شان مینمودند وایشانرا دعاواستغفار
میکردند پس معلوم شد که فاسقان وگناهگاران خارج از
دائرهٔ اسلام نیست شد وگناه دو قسم است کبیره وصغیره
کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده
باشد وبر خصوص آن وعیدی وارد شده چنانچه خون بناحق کردن
وزنا کردن ولواطت کردن وزن پارسارا که در حبالهٔ عقد
مردی در آمده باشد دشنام بزنا کردن واز جنگ کافران
اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشد گریختن وسحر کردن
ومال یتیم بناحق خوردن وپدر ومادر مسلمانانرا بناحق رنجانیدن
ودر حرم مکه آنچه از ارتکاب آن در آن مکان شریف منع
آمده است ارتکاب کردن وربوا خوردن ودزدی کردن
وخمر وهرچه مسکر باشد خوردن وگوشت خوک خوردن
وگواهی بدروغ دادن وبیعذر گواهی پوشیدن وروزه
ماه رمضان بیعذر شرعی خوردن ونماز ناگذاردن ونماز بیوقت

کردن و زکواة مال ندادن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و دزدی کردن و دزدی خیانت کردن و با مسلمانان ناحق محاربه کردن و دست صحابه کردن و مال برشوت گرفتن و سعایت نزد سلطان کردن و امر معروف و نهی منکر باوجود قدرت بر آن ترک دادن و قران را بعد از تمام فراموش کردن و جاندار را بآتش سوختن و زن را بفرمانی مرد کردن و مرد را بر زن ظلم کردن و میان زن و مرد جنگ و جدائی افگندن و اهل علم و حمله قرآن را اهانت کردن و از مغفرت خدا ناامید بودن و از عذاب او ایمن شدن این جمله مولانا جلال الدین دوانی از روایاتی که از اصحاب شافعی است نقل کرده است و بعض علما زیاده بران نیز ذکر کرده اند و ضابطه آنست که هر چه در شرع بران وعیدی وارد شده و بیقین معلوم گشته گناه کبیره است و گناه صغیره آنکه نه آنچنین باشد و کار ما صغیره چندان صعوبت ندارد چه احتناب ازان دشوار است و در مذهب مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است و مرتکب گناه کبیره هر چند به نقصان دین و ضعف ایمان

ایمان موصوف است ولیکن باوجود آن مومن است واز دایرهٔ اسلام خارج نه وخوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را کافر گویند وبطلان این مذهب بوضوح پیوست ونزد معتزله فاسق نه مومن است ونه کافر واین اول مسئله است که در دین مسلمانی بر خلاف اجماع مسلمانان حادث شده وایشان نیز اول فرق اند که رخنه در بنای مسلمانی انداختند وبراه متابعت عقل وهوا رفتند وظواهر نصوص را تغییر وتاویل کردند خذلهم الله واین مذهبی باطل وراهی سخیف است حق سبحانه تعالی تمامهٔ بندگان خودرا دو قسم ساخته است وفرموده * وَهُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کَافِرٌ وَمِنْکُمْ مُؤْمِنٌ * قسمی دیگر نیست وبحقیقت ایشان قدر تصدیق وایمان بمحمد * صلی الله علیه وسلم * نشناختند که در جنب قوت ونورانیت وی جمیع گناهان ومعاصی مضمحل اند همچنانکه حسنات با کفر سود نکند سیات بر ایمان نیز غالب نیاید وضرر نکند الا کمال ایمان را مگر آنکه بطریق استحلال واستخفاف بود یعنی حرام را حلال داند وگناه را سبک پندارد واین خود عین کفر است ومنافی تصدیق

ولیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند لیکن بحکم بشریت و غلبهٔ شهوت بآن در کار شود زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل وی ایمان آورده و مسلمان شده است ولیکن جوارح و اعضای او فرمان دل نبرده خصوصاً وقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و باوجود این مغفرت بباید بود که شومی گناه صفائی قلب و تازگی ایمان را چنان برد که نام و نشان ازان نگذارد و دل را سیاه گرداند و قساوت آرد و یک درجه از کفر نزدیک باز دهد اگر عادت شود و دوام پذیرد مشکل که در ورطهٔ کفر نیفکند در خبر است که چون گناه از بنده صادر گردد نقطهٔ سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال اصلی باز آید و الا آن سیاهی شیوع پذیرد و صفحهٔ دل را تمام در گیرد و اگر همچنین ظلمت معاصی متراکم شود و متواتر گردد و خطیئات و سیئات احاطه کند و سیاهی در سویدای دل در رود دیگر قبول ایمان و استماع سخن حق را جای نماند و ختم و طبع در ین که گویند این است * كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوبِهِمْ * وَطَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ * وَخَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ * اشارت بدان است پس

معصیت اگرچه مومن را از ایمان بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت در وقوف بر حد ضروریست آن. بیش از سه چیز نیست لقمهٔ که بسد جوع کند و خرقه که ستر عورت شود و مکانی که از سرما و گرما بوی بناه گیرد و تجاوز از حد ضرورت بتوسعه در مباحات کشد و توسعه در مباحات بوقوع در شبهات و مکروهات آرد و وقوع در مکروهات بارتکاب محرمات رساند اینجا سرحد دار اسلام بتمام شد از ان طرف دیگر دار کفر است * نعوذ بالله من ذلك * وبالجمله راه ترقی و تنزل بجانب کمال و نقصان باین دو طریق رود اول ایمان و واجبات و سنن و نوافل و استقامت و ثانی ضرورت مباح مکروه حرام کفر حقیقت کار و سلامت حال در میان خوف و رجاست *

والله الهادی * واهل الکبایر من المومنین لا یخلدون فی النار وان ماتوا من غیر توبة * چون بندهٔ بارتکاب کبیره کافر نگردد و بآیات و آحادیث ثابت شده که همیشه بودن در آتش دوزخ مخصوص بکافران و منکران است لازم آمد که گناهگاران و مرتکبان کبایر همیشه در دوزخ نباشند اگرچه بی توبه از عالم

روند و چندگاه کرقادر حکیم جل شانه خواهد ایشانرا در دوزخ
بدارد و پاک گرداند و بازشان بهشت درآرد و دیآ ابدالاباد
ازانجا بیرون نیایند و امام حکیم ترمذی در نوادر الاصول در حدیثی
که از ابو هریره آورده است گفته که مکث بعضی از عصاة
در دوزخ ساعتی بیش نباشد و بعضی روزی و بعضی ماهی و بعضی
سالی و بیشتر ده و از ترین مدت مکث عصاة در نار مقدار عمر دنیا
ود که هفت هزار سال است * نعوذ بالله من ذلك *
و ابن حاتم و ابن شاهین مثل آن از حدیث امیرالمؤمنین علی
نیز آورده اند * والله لا يغفر أن يشرك به ويغفر ما دون
ذلك لمن يشاء * حق سبحانه و تعالی خبر داده است که شرک
را یعنی کفر را هرگز نه بخشد باقی در مشیئت اوست از صغائر
و کبائر با توبه و بی توبه هر کرا خواهد بخشد و هر کرا خواهد بگیرد *
يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد * پس حاصل کلام آن
آمد که ادمیان دو قسم آند مومن و کافر مومن دو قسم است
مطیع و عاصی و عاصی نیز بر دو قسم بود تائب و غیر تائب کافر مخلد
است در نار اجماعا و مطیع و تائب مخلد اند در جنت بالاتفاق
و عاصی غیر تائب بمشیئت پروردگار تعالی است اگر خواهد بقدر معصیت

عذابش کند و بدوزخ فرستد بازش اخراج کند و به بهشتش
در آرد و یا گر خواهد عفوش کند بشفاعت یابی شفاعت ولی
مابقه عذاب بخشش فرستد * یعذب من یشاء یغفر لمن یشاء *
این بود و احادیث در باب عفو و مغفرت گناه گاران بسیار است
یک حدیث آن بود که در باب سوال ذکر کردیم و نیز دیک بآن
این حدیث است که الله تعالی بندهٔ را در حضرتش ایستاده
کند و او را بر نامهٔ اعمالش واقف گرداند پس به بیند که در ان
جز سیات چیزی نیست و بر پشت نامه که بجانب خالق بود
همه حسنات نوشته تا دیگران از وی جز حروف حسنات
نخوانند و سیاتش از نظر اغیار مستور ماند پس بفرماید
وی سبحانه تعالی که ای بندهٔ مومن در دنیا گناهان ترا پوشیدم و امروز
آمرزیدم و بگیر به بهشت رو که تا ابد جای تو آنست و این
همه بحکم اوست تعالی جفان بر او رینجا مدخلی نیست که گوید چرا
کفر نه بخشد و چرا یکی را به بخشد و دیگر را بگیرد * یفعل الله ما
یشاء و یحکم ما یرید * پس ظاهر شد که حکم او چنان است که
در وعده خلاف نرود و در وعید تواند که خلاف کند این محض کرم
اوست عادت کریمان این است اگر وعده انعام و احسان کنند

البته وفا کنند که الکریم اذا وعد وفا و اگر ظاهر وعداب بتر مانند
بوجود نیاید نه بعض براهین اند که خلاف در وعده و وعید او قطعا نزود
والا کذب اخبار او لازم آید تعالی عن ذلک جوابش آنست
که بقرینه اقتضای کرم در اخبار وعید شرط مشیت مقدر بود اگرچه
تصریح بدان نکرده باشد و جزو عدم مقتضیا باشد و آیات و احادیث
که درانجا تصریح مشیت وقوع یافته است نیز قرینه آن تواند بود
یا نوع مراد از اخبار وعید استحقاق عذاب است نه وقوع بالفعل
یا مراد بدان انشای وعید است نه حقیقت اخبار پس کذب
و تبدل لازم نیاید فافهم والله الموفق وهو اعلم ویجوز العقاب
علی الصغیرة چون ماورای کفر از گناهان در مشیت پروردگار
ماست و منه هر گناه است مواخذه و عقاب بران نیز جایز باشد * وارسله
تعالی رسلا من البشر الی البشر مبشرین و منذرین
ومبینین للناس ما یحتاجون الیه من امر الدنیا والدین *
بر پروردگار تعالی هیچ چیز واجب نباشد نه بمعنی آنکه در فعلی
از افعال ملجا و مضطر گردد زیرا که وی فاعل مختار است هرچه
کند بارادت و اختیار کند نه بضرورت و اضطرار و نه بمعنی
آنکه عقاب حکم کند بوجوب آن بروی زیرا که عقل محکوم اوست

نه حاکم الا آنکه وی تعالی بفضل وکرم و رافت و رحمت خود چیزی
چند را که سبب بقای عالم وکمال افراد انسانی و صلاح معاش
ومعاد ایشان باشند مثل رزق دادن بندگان و هدایت
ایشان و فرستادن پیغمبران برخود لازم گردانیده و ضامن
شده و این در حقیقت نه وجوب است بلکه اجرای سنت
و عادت است که بفضل عمیم خود میکند و چون عامهٔ خلق را
استعداد و قابلیت استفاضه از جناب اقدس بواسطهٔ
لحوق و اتصال بملکوت اعلی نبود بعضی از آدمیان را برگزیده
وعالم بذات وصفات وافعال خود وانچه صلاح مبدأ ومعاد ایشان
دران باشد بیاموخت وبسوی خلق فرستاد تا دعوت شان کنند
و هدایت نمایند وانچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و
عمل شان بیاموزند ونیز وی تعالی بهشتی آفرید و دوزخی
و بهشت را جای نیکوکاران ساخت ودوزخ را محل بدکاران ومعرفت
کارها که به بهشت رساند وازدوزخ باز دارد بمجرد عقل ممکن نبود
پس انبیارا برانگیخت تا ان کارها را بخلق تعلیم کنند و بدان
دلالت نمایند تا دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرمود *
لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ * وقوله تعالی * وَمَا

ارسلناك الا رحمة للعالمين و بحقیقت مواد و اصول جمیع علوم ارضی و سماوی و کمالات عقلی و وهبی بوساطت حضرات انبیا بخلق رسیده است مواد و منبع علم جز وحی آسمانی نیست و تمامه علما و حکما استنباط و استنتاج علوم از آنجا نمایند و آنان بر جشمه ات خورند و تواند که قیاس و اجتهاد و ریاضات و مجاهدات چیزی چند بر آن بیفزایند و از آن شرح و تعبیر کنند و تقریر و تحریر نمایند سبب مخالفت و مباینت بعض علوم بشر این بود و که چون سنت الهی و حکمت بالغه وی بر نسخ شرائع و تبدیل ادیان رفته است گروهی بر شریعت اولی و دین سابق ماندند و براه متابعت پیغمبر لاحق نه رفتند و فرقه دیگر به تحریف و تصحیف چیزها از آن افزوده تغیرات دادند. جماعه دیگر نیز باشند که بحکم جاهلین و الفضول در اوهام و خیالات باطله جماعه از هذیانات و اباطیل بر روی کار آورده ابواب قیل و قال باز کرده باشند و اعتقاد آنکه حکما و عقلا بمجرد ریاضت و استدلال بی آنکه مواد و مبادی آن منتهی بتعلم و تلقی از مشایخ و اساتذه که نقله علوم و رواة اخبار انبیا اند ایجاد علوم کرده اند در غایت بعد است طریق تحصیل علم تعلم است باقی فهم و استنباط است چنانچه

چنانچه در حدیث آمده است * انما العلم بالتعلم والحلم بالتحلم * اشارت میکند که طریق اکتساب علم و عمل و خلق تمام و تادب و تخلق است * وایدهم الله بالمعجزات الباهرة والایات الساطعة المفیدة للیقین * چون هر دعوی را برهانی باید و هر مدعی را دلیلی انبیا * صلوٰة الله علیهم اجمعین * که دعوی رسالت و سفارت میکنند میان پروردگار و خلقت او برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عبارت است از خارق عادتی که بر دست مدعی نبوة بر وفق دعوی وی ظاهر گردد و غیر وی از اتیان مثل آن عاجز آید خارق عادت یعنی حکیم مطلق تمامه امور را باسباب وابسته ساخته است و سنت الهی بران رفته که آن امر را بی آن سبب ایجاد نکند این معنی عادت است وگاهی بقدرت خود خرق این عادت کند و انرا بی سبب بر دست رسولان خود پدید آرد تا دلیل بود بر رسالت وی و معجزه فعل الهی است نه فعل رسول زیرا که خرق عادت پروردگار تعالی از بنده ممکن نباشد و دلالت معجزه بر صدق نبی یقینی است و نزد مشاهده معجزه بی اختیار علم بصدق نبی حصول پذیرد و نفس در تصدیق بیطاقت و بیچاره گردد و مجال

انکار ربروی تمام آید این غایت نقص است و جهابت اوست وچون دعوی بلند بود برهان نیز بر اندازهٔ او آید چه معجزه از عالم قهر و قدرت است که در غلبه و سطوت آن پای ثبات بجای خود نماند و عنان اختیار از دست رود بخلاف دلائل عقلیه که تا این چنداست که در رشتهٔ خیال و باد و اقتادو ولهذا الزام خصم و اسکات وی بدان در غایت دشواری بود و هرگز راه نزاع و جدال را بر نه بندد و چنانکه از دلائل کلام و فلسفیات ظاهر گردد و هر که بعد از معجزه دیدن کافر ماند کفر او جز بعات عناد و سابقهٔ شقاوت ازلی نباشد.

---

* و اول الانبیاء ادم علیه السلام و آخرهم محمد

---

صلی الله علیه وسلم * اول پیغمبران ادم است علیه الصلوٰة والسلام و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی * وَلٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ * چون مقصود از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم باکمال دین و تتمیم مکارم اخلاق بود بعد از حصول این مقصود بر وجه اتم و اکمل بعد از وی احتیاج به پیغمبر دیگر نباشد و بوجود علما و خلفای او که عالمان و حافظان

ملت او بند کفایت بود * والاولی ان لایعیین علی دهشم * باید که در تسمیهٔ انبیا صلوات الله علیهم اقتصار بر عدد معین نکنند اگرچه در بعض احادیث وقوع یافته که تمامهٔ انبیا یک لک و بست و چهار هزار اند زیرا که در قرآن مجید میفرماید * مِنهُم مَن قَصَصنَا عَلَیکَ وَمِنهُم مَن لَم نَقصُص عَلَیکَ * میفرماید قصهٔ بعض انبیا را بر تو نخوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و تواند که این خبر در یک وقتی باشد بعد از ان گفته باشد اگرچه در نص کتاب نباشد بر هر تقدیر احتیاط در ابهام و اجمال است والله اعلم دیگر بدانکه در نبوت ذوالقرنین اختلاف است بعضی بر اند که وی پیغمبر است و اکثر بر اند که پادشاهی مسلمان عادل و حق همین قول است و منقول از امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز همچنین است و بعضی او را از ملائکه دارند این سخن در غایت بعد است و در نام وی نیز اختلاف است مشهور آنست که نام وی اسکندر است و عبد الله و مرزبان و مرزبی و هرمس وغیر ان نیز گفته اند و این اسکندر ابن فیلقوس رومی است و مصاحب

خضر است که طالب چشمه حیات گردید یافت و اسکندر
یونانی دیگر است که مصاحب ارسطو از اولاد یونان
بن یافث بن نوح است * کذا قیل والله اعلم ذوالقرنین
بقول اکثر در زمان ابراهیم خلیل الله بود و بقولی بعد از
موسی عم و بقول ابن عم لحق کار ایمه علمای حدیث و
تفسیر است بعد از عیسی عم بود گفته اند چهار کس مالک
تمام دنیا از مشرق تا مغرب بوده اند دو مسلمان یکی سلیمان
دیگر ذوالقرنین دو کافر نمرود و بخت نصر که بعد از نمرود بود
و پنجم امام محمد مهدی خواهد بود که در آخر الزمان پیدا شود و در
تسمیه اسکندر به ذوالقرنین اقوال است قول وهب
بن منبه آنست که وی مالک دو قرن بود یعنی دو جانب زمین
که مشرق و مغرب است یا روم و فارس یا روم و ترک
و قول حسن بصری آنست که وی دو گیسو میگذاشت
از جهت او را ذوالقرنین گفتند و بعضی گفته اند که در سر وی دو شاخ
بود مثل شاخهای گاو و بقولی وی دو قرن پادشاهی کرد و مروی
از امیرالمومنین علی مرتضی کرم الله وجهه آنست که در
جهاد بر دو جانب سر وی زخم رسید از این سبب ذوالقرنین

گفتند و از ین گواه که از اصحاب علی مرتضی بود پرسیدند که
ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا مردی صالح بود که بر جانب راست
سر وی در طاعت خدا زخمی رسید و بمرد حق تعالی او را باز
زنده گردانید پس بجانب چپ وی زخمی رسید و بمرد باز
زنده شد از ان باز نام او ذوالقرنین میگفتند و بعضی گویند
که وی در خواب دید که بآفتاب رسیده و دو قرن یعنی دو
جانب او را گرفته است و این خواب را با قوم خود باز گفت
نامش ذوالقرنین کردند والله اعلم و در نبوت لقمان
که گویند ابن اخت ایوب علیه السلام و بقولی ابن خاله وی بود
نیز اختلاف است صحیح ان است که وی حکیم و ولی بود و بقولی
پیغمبر بود آورده اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرده
و تلمذ نموده بود و از ابن عباس منقول است که لقمان نبی
نبود و مالک نبود و بنده سیاهی بود که گوسپند میچرانید حق تعالی
او را برگزید و حکمت و فتوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر
وی کرد و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وی نبی است
معمر و محجوب از ابصار تا روز قیامت باقی است از جهت
شرب آب حیات را و بعضی بر انند که وی ولی است

و اما قول آنکه وی ملک است باطل است و وی بقول جماهیر اهل علم و صلاح زنده است وی ہمیرد تا قرآن مرداشته شود و حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته حق آنست که وی نبی است و سخاوی نیز موافق آن گفته و قسطلانی در شرح بخاری ذکر کرده است که حضرت خضر بفتح خا و کسر ضاد و کسر خا وسکون ضاد نام او بلیان ابن ملکان است و بعضی گویند که وی پسر فرعون است و این قول نهایت غریب است و نادر و بعضی گویند که ابن مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که پسر صلبی آدم علیه السلام است * والله اعلم * و بالجمله باتفاق مشائخ صوفیه و بقول جماهیر علما حضر در حیاتست و جماعه از محدثین مثل امام بخاری و ابن المبارک و حربی و ابن جوزی انکار حیات او میکنند انتهی و تمسک منکران بآن حدیث است که آن حضرت قریب زمان رحلت خود فرمود که هیچ جانداری که بروی زمین است بعد از صد سال باقی نماند و این را تاویلاتست و ملاقات او مر اولیاء الله را بشهرت رسیده است و وی آنحضرت را ملاقات کرده و تعزیت اصحاب بعد از فوت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده و قول

انحضرت * لوکان الخضر حیا لزار نی * پیش از ملاقات بود وبنای این ملازمت بر عرف وعادت است ووی نقل احادیث ازان حضرت کرده است که بعضی مشائخ انرا ازوی شنیده اند ودر نبوت مریم و آسیه وساره وهاجر وحوا وام موسی ونام اویوحاند است علیهن السلام نیز قولی آمده است وصحیح آنست که نبوت مخصوص مردان است و در نص قران مجید میفرماید * وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ * اگرچه نسبت وحی یا ذکر با انبیا باین نسای مذکورات واقع شده باشد امّا را نجا جزم بنبوت نتوان کرد ومراد از وحی الهام والهام است چنانچه فرموده است * وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ * وذکر با انبیا از جهت تشریف واکرام است والله اعلم * وکلهم کانوا مبلغین عن الله صادقین

معصومین غیر معزولین * انبیا صلوة الله وسلامه علیهم هرچه گویند راست گویند وهرچیز که دهند از جانب خدا دهند وهر امر ونهی که کنند بفرمان وی تعالی کنند واز گناهان معصوم باشند چون بحکم معجزه دعوی رسالت ثابت شد لابد هرچه رسول گوید از مرسل گوید * مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ

و اگر دروغ گویند حکمت ارسال باطل گردد و اگر خود سرمانی
حق کنند و معصیت ورزند مردم نفرت گیرند و امر نصیحت
و ارشاد و تمشیت نیابد و عصمت ایشان از دروغ از کبائر
مطلق است یعنی عمدا و سهوا و از صغائر عمدا و نزد بعضی
صدور کبیره سهوا و صغیره عمدا جائز باشد مگر آنچه موجب
نفرت و زوال رخصت باشد مثل سرقهٔ لقمه و تطفیف حبه
و مختار در جمهور اهل سنت آنست که ایشان معصوم اند
از کبائر عمدا و سهوا و این اولی است بعظمت منصب و علو
مرتبت ایشان صلوة الله علیهم اجمعین * کذا ذکر بعض
فقهاء المحدثین من اهل المدینة فی شرح العقیدة
الامالیة * واما وقوع سهو و نسیان از ایشان در آنچه متعلق
برسالت و ابلاغ احکام است جائز نیست و در غیر این سهو
در افعال جائز است چنانچه در باب سجود سهو معلوم شده
است و آنچه از خطا و زلات از حضرت انبیاء منقول است
بعضی از آنها صحیح نیست و بعضی که صحیح است از احتمال و
تاویلات است که در کتب مذکور است و ظاهر آن اعتقاد
نباید بود و انبیا معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی

تعالی بفضل و کرم خود بخشیده است از ایشان باز نگیرد و مقام
نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و خود انبیا را
موت نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که یکبار
چشیده اند بعد از ان ارواح را بابدان ایشان اعادت کنند و
حقیقت حیات بخشند چنانچه در دنیا بودند کاملتر از حیات
شهدا که آن معنوی است و بنسخ شریعت عزل نبوت
نیست و اولیا از خوف عزل و خوف خاتمت در دنیا ایمن نباشند
و بعد از موت اگر بر ایمان رفتند مؤمن اند و ولی چنانچه
در حالت منام مثلا و در استعانت و استمداد از قبور رفتها از ا
سخن است ایشان گویند که زیارت قبور در غیر انبیا
علیهم السلام از برای عبرت و اعتبار و تذکر موت بود
یا از برای ایصال نفع و استغفار برای موتی باشد چنانچه
فعل آنحضرت در زیارت بقیع بصحت رسیده است
و مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصرف بعضی
اولیا در عالم برزخ دائم و باقی است و توسل و استمداد
بارواح مقدسه ایشان ثابت و موثر و امام حجت الاسلام
محمد غزالی گوید که هر که در حیات وی بوی توسل و تبرک

چونکہ بعد از موتش نیز توان جست و این سخن موافق دلیل است چہ بقای روح بعد از موت بدلالت احادیث و اجماع ما ثابت است و متصرف در حیات و بعد از ممات روح است نہ بدن و متصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت از فنای اسم و بقا درست و این نسبت بعد از موت اتم و اکمل است و فرو ارباب کشف و تحقیق مقابلہ روح را بر مار ارواح مزور موجب انعکاس اشعہ لمعات انوار و اسرار الشود و در رنگ مقابلہ مرآت برآئے اولیاء اللہ کاشانہ نمالیہ نیز بود کہ بدان دور نماید و امداد و ارشاد طالبان کند و مکرا آں را دلیل و برہان بر انکار آن نیست یکی از مشایخ گفتہ است کہ چہار کس از اولیاء اللہ دیدم کہ در قبر خود تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات یا بیشتر از ان جملہ شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر جیلانی و دو دیگر را از اولیاء شمردہ شرح این سخن بسطی طلبد اگر خدا خواستہ است در رسالہ دیگر بتفصیل ذکر آن تقریب ادتد انشاء اللہ ازاں در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب کہ بیان احوال مدینہ منورہ میکند نیز مذکور شدہ است * واللہ اعلم و افضل الانبیاء محمد

صلی اللہ علیہ وسلم ثبوت نبوت ان حضرت بمعجزات
بمرد آیات ساطعه اوست که بتواتر منقول شده و هر پیغمبری را
معجزه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آن حضرت را
معجزات از هر جنس بود و فراوان بود و ازینجا ظاهر شود که
او را در جمیع اجزای عالم از ارض و سما و ملک و ملکوت
تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیای سابق
موزع بود در ذات شریف او با زیادتیها موجود بود * ع * آنچه
خوبان همه دارند تو تنها داری * چنانچه فرمود * انا سید ولد ادم
ولا فخر * ولد آدم و بنی آدم در عرف بمعنی نوع انسان
آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث * ادم ومن
دونه تحت لوائی * در مقصود ظاهرتر و صریح تر است و فضیلت
بعد ازان حضرت ابراهیم خلیل الله را ست و بعد از وی
موسی و عیسی و نوح راست و این پنج تن اولو العزم اند
که بزرگ ترین و فاضل ترین رسل اند و صبر و مجاهده ایشان
در راه حق از همه بیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله
علیه وسلم قران مجید است که از صفات الهی و کلام قدیم
اوست جزوها باقی است بر مرور دهور و اعصار و معجزات

دیگر ظاہر شده اند وگذشته الانقل متواتر که در حکم مشاهده است از انهامانی است واوضح براہین وبینات بر صدق آن حضرت وقرانیت قران این آیت است که بر ملا بر روی تمامه اهل بلغای قریش که افصح فصحای عرب والاحسام وین واشد اعدای سید المرسلین بودند بر خواند * وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله * لظاہر از جنس لفظ وکلام ایشان بود وبانگ دعوی ایشان در فصاحت وبلاغت فلک بر میرفت ولهذا معجزه آن حضرت صلی الله علیه وسلم * از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که ظاہر وغالب اہل زمان بدان بود چنانکه سحر در زمان موسی وطب در زمان عیسی عم وبر بعد ان حیث وآیات قرآن واتیان معارضه غایت حرص ونهایت تهالک داشتند چرا یکی از ایشان سوره با آیتی مثل آن نیاورد وکار از پیش نبرد اول بحث خود همین بود واحتیاج بجنگ وجدل ومحاربه وقتال نبود وقدرت نکرد با همین حروف والفاظ وهمین کلمات که زمان زد خاص وعام بود پیغمبر وغیر ایشان بود هیچ یکی را قدرت نشد که کلمه چند مرتبه

توانست بست. و کلامی مثل قرآن تالیف تواند داد و اشیا
از ین نمیکند و نقل است که چون سورهٔ اقرء باسم ربك
که اول آیات قرانی است نزول یافت آن حضرت فرمود
تا بر عادت فصحای عرب که در باب سخن تعصب و تفاخر
داشتند آنرا نیز بر در کعبه بیاویختند دیگر هر که النظر بر وی
می افتاد و در متانت کلام و طرز سخن می نگریست حیران
می گشت و اعتراف میکرد که این کلام سخن ادمیان نمی ماند
و اتیان مثل آن از قدرت بشر بیرونست قومی از معتزله
گویند که تالیف کلامی مثل قرآن در قدرت ایشان بود
و لیکن قدرت بارهٔ الهی صرف همت ایشان از معارضهٔ
آن میکرد و مهری بر دهان ایشان نهاد و نگذاشت که گرد آن
بگردند و از ان وادی دم زنند اصل مقصود باین قدر نیز
حاصل است چه صرف همت ایشان با وجود قدرت و حرص
معارضت نیز اعجاز است و لیکن قائل این سخن کوتاهی
کرده سخن بتوهم و زعم خود گفت هرزه میگوید و تعدی
میکند بچه دلیل دانست که اتیان مثل قران در قدرت
ایشان بود حق آن است که هیچ کس را از نامتوی الخ

قدرت بر اتیان مثل قرآن نیست الان چه شد مگر امرای
دین و پهلوانان فضل و بلاغت از عالم رفتند قرآن خود بآواز
بلند میگوید بشنوید * قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان
یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض
ظهیرا * دیگر سخن چیست و اگر تتبع سیر و صفات ستوده و شمائل
مرضیه و اخلاق عظیمه وی صلی الله علیه وسلم کنند بیقین معلوم
شود که ذره ذره از سراپا آیت اعجاز و حسن و ناز
است صلی الله علیه وسلم * قطعه * هر جلوه جمال ترا
ناز دیگر است * هر غمزه کمال ترا ناز دیگر است *
اعجاز حسن را به سخن نیست احتیاج * هر غمزه ز چشم
تو اعجاز دیگر است * وهو مبعوث الی کافة الخلق اجمعین
وی صلی الله علیه وسلم مبعوث است بکافه جن و انس
و لهذا او را رسول الثقلین خوانند و آمدن جن بحضرت وی و
ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قوم خود باز
رفتن و دعوت کردن منصوص قرآن مجید است و نزد اکثر علما
عموم بعثت بجانب جن و انس مخصوص آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم شیخ جلال الدین سیوطی گفته که تکش

نیست که جن مکلف اند در امم ماضیه و تکلیف نباشد مگر بسماع از پیغمبری یا از صادقی که از وی روایت کند باتفاق بر آنکه از جنس جن پیغمبری مبعوث نشده و در قرآن مجید نقل از جنیان میکند که میگفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی یهدی الی الحق والی صراط مستقیم ظاهر این آیت کریمه آنست که ایشان مؤمن بشریعت موسی و مهتدی بهدایت وی بودند پس آنچه مخصوص بآنحضرت باشد آن بود که انبیای دیگر را دعوت و خطاب بجن مشافهه نبوده چنانکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بآنکه ایشان بسماع کتاب الله و اطلاع بر احکام شریعت وی عمل می کرده باشند * قال السیوطی هذا ما ذهب الیه الضحاك وهو الظاهر انتهی * و بقول شاذ از بعضی علما بعثت و رسالت آنحضرت ملائکه را نیز شامل است و نزد اهل تحقیق وی مبعوث است بتمامه اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات و مری و ملکی ذرایر موجودات و مآثر مکونات و السلام احجار و سجدهٔ اشجار بروی و شهادات حیوانات بر رسالتش چیست غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و معصیت از

شنیدن و ایمان آوردن توانان است ابوبکر رضی الله عنه صدیق از ان روز لقب شد که تصدیق قضیهٔ معراج کرد و بی توقف و تامل ایمان آورد و چندین از مسلمانان در ین واقعه در شک افتادند و براه ارتداد رفتند و ایمان آوردن وی رضی الله عنه در اول کار بی معجزه دلالت دارد نیز از ین باب بود اگرچه انوار معجزات و آیات مبالغ بود وی را طلب پیش نیامد و توقفی نبود و چون انحضرت * صلی الله علیه و سلم * از معراج باز آمد از دیدن پروردگار تعالی پرسیدند با بعض اصحاب جواب بکشف حقیقت داد و با دیگران سخن در پردهٔ مجاز گفت با هر کس بقدر حالت و استعداد وی سخن کرد از ینجا معلوم میشود که هر کس قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکی است و لیکن تفاوت در لفظ و عبارت است و حق آنست که وی * صلی الله علیه و سلم * پروردگار خود را بچشم سر دید جمهور صحابه برین اند و الا دیدن بدیدهٔ دل در جمیع احوال بود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که دیدن بدل غیر دانستن بدل است * والله اعلم

وامته خیر الامم * امت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم

مهتر بین امتها است همچنانکه وی مهتر و بهتر پیغمبرانست صلوات
الله علیه و علیهم اجمعین در قرآن مجید میفرماید * کنتم
خیر امة اخرجت للناس * و در حدیث آمده است که مدت عمر
بقای شما نسبت بزمان بقا اعمار امم سابقه حکم بعد از عصر تا مغرب
دارد و با وجود آن ثوابتان بیشتر از ایشان دهند
و قصهٔ حال شما نسبت بیهود و نصاری حکم آن دارد که مردی
سه اجیر گرفت یکی را از عمل که از صبح تا نصف نهار کند قیراطی
تعین کرد و دیگر برا از نصف نهار تا وقت عصر نیز قیراطی
قرار داد و دیگر برا از وقت عصر تا مغرب دو قیراطی کرد
چون شام در آمد و وقت اجرت دادن شد بان دو طایفهٔ اول
یکان یکان قیراطی داد و بان دیگر دو قیراط پس آن دو گروه
بعتب آمدند و نزاع کردند که آخر این تفاوت چیست بانکه
عمل ما بیشتر اجرت ما چرا کمتر گفت انچه با شما شرط کرده و قرار
داده بودم دادم باقی فضل من است هر کرا خواهم دهم
اول اشارت بحال یهود است و ثانی نصاری و ثالث تابین
امت مرحومهٔ مذکوره و در فضایل و کثرت ثواب این امت
متقدم و متاخر احادیث بسیار آمده است و بتحقیق آنچه

از علوم و معارف و حقائق و وقائق و عجائب و غرائب از افراد این امت بظهور آمده امت از هیچ امتی بظهور نیامده وهذا ظاهر * وشریعته اکمل الشرایع ودینه ناسخ الادیان * شریعت محمدی کاملتر و جامع تر شریعتهای ماضیه است و دین وی ناسخ جمیع ادیان است چون وی صلی الله علیه وسلم خاتم انبیا و آخر رسل بود لاجرم بعد از وی دین و شریعتی دیگر نباشد و کمالی دیگر مترقب نبود * بعثت لاتمم مکارم الاخلاق * اشارت بدانست شریعت موسی علیه السلام شریعت قهر و جلال بود و امر بقتل النفس و تحریم طیبات و منع غنائم و تعجیل عقوبات ناظر بدانست و موسی علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطش اعدای دین بمرتبه بود که هیچکس را تاب نظر بر طلعت مبارک وی نبود و عیسی علیه السلام بغایت مظهر لطف و رفق و جمال بود و شریعت وی شریعت فضل و احسان بود که اصلا در وی جدال و قتالی نبود بلکه قتال برایشان حرام بود و کلامی از انجیل نقل کرده اند که ترجمه اش این است که هر که بر یک رخساره تو طپانچه زند تو رخساره

دیگر بینش وی سر و هر که گوشهٔ جامهٔ تو دست زد نور وای
خوشبوی بخش و هر که ما تو یک میل سجبر کند تا دو میل یادی
برود پیغمبرا * صلی الله علیه وسلم * اتم مظاهر کمال وجامع
صفت جمال وجلال ولطف وقهر بود هم قوت وصلابت و
جلال وشدت موسی هم داشت و هم لین ولطف و وصل
ورأفت عیسوی فرموده است * انا الضحوک القتال *
فرموده است اسید شده رحمة باشم و در چین حده کشنده کمال جامعیت
این است * بیت * محبوبهٔ نمکین دل بری و جان بخش *
تا کی اسد آه این چه خنده و چه لب است * قوله تعالی * ویحل
لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث بیز اشارت معدالت
و توسط شریعت اوست و حقیقت حال بمدار تتبع سیر وشمائل
و تتبع احوال آن حضرت و وضع شرائع و احکام وی *
صلی الله علیه وسلم * منکشف گردد والله اعلم و التوفیق و اصحابه
خیار الامة * و اصحاب پیغمبر * رضوان الله علیهم اجمعین
فاضلتر و بهتر و بهتر از سائر امت اند که ایشان را پروردگار تعالی
برای صحبت و نصرت و اعانت رسول خود برگزید و اختیار
نمود و تقویت این دین قویم و اقامت این ملت عظمی

باب شان کرد * قال الله تعالی وَکَانُوا اَحَقَّ بِهَا وَاَهْلَهَا وَکَانَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا * چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است که بنظر دران جزم کرده شود که ایشان افضل و اکثر ثواب اند از سایر امت فرموده است که اگر یکی از شما مقدار جبل احد طلا در راه خدا انفاق کند نیم پیمانهٔ جو که یکی از ایشان کند برابری نکند وحدیث * خیر القرون قرنی * نیز از دلائل این مدعاست وغیر آن دلائل بسیار است وخود کدام دلیل واضح تر ازین که بیواسطه جمال مصطفی را * صلی الله علیه وسلم * دیده و باوی صحبت داشته و دین و قرآن از زبان وی شنیده و بیواسطه با مرو نهی الهی مخاطب گشته و صرف مال و جان در راه وی نموده و صحابی مومنی بود که آن حضرت را در حال ایمان دیده و از دنیا با ایمان رفته اگرچه خود یک نظر دیده باشد و بعضی شرط کرده اند که مصاحبت و مجالست وی بان حضرت ممتد بود و در جهاد و غزوات در خدمت وی حاضر شده و اقل آن شش ماه داشته اند چه انرا که یکنظر دیده و یکساعت در مجلس نشسته در عرف مصاحب نگویند و گویند خیریت و افضلیتی

که ذکور شد مخصوص بجماعت از اصحاب است نه عام و مختار نزد جمهور آنست که این افضلیت از اکر بنظر بر جمال مصطفی انداخته نیز شامل است و بحقیقت بنظر بجمال وی دیدن و یک ساعت در مجلس او نشستن و سخن از وی شنیدن چیزی نماید دکاری کشاید که دیگر از انحاوات و ادیبیات نه نماید و نکشاید و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسی که سخن کرده ابو عمرو بن عبد البر است که از مشاهیر علمای حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی بیاید که در مرتبه با ایشان برابر یا بهتر بود و بحدیث * مثل امتی کمثل المطر لایدری اوله خیر ام اخره * استدلال کرده و نیز در حدیث آمده که پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما که ایمان بتو آورده ایم و همراه تو جهاد کرده بهتر باشد فرمود * نعم قومی که بعد از شما بیایند و نادیده بمن ایمان آرند بهتر از شما باشند و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده است که امر محمد علیه السلام ظاهر و روشن بود بر هر که او را دیده است ایمان فاضلتر از آن نباشد که در غیبت بوی ایمان آرند و بعضی مفسران * یؤمنون بالغیب * را هم بدین معنی تفسیر

گفته و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان چنان شود که
تمسک بدین و سنت مثل گرفتن اخگر سوزان باشد بدست
هر که دران زمان متمسک بسنت بود اجروی مقدار اجر
پنجاه کس باشد پرسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان
یا از ما فرمودند بلکه از شما و امثال این احادیث دیگر نیز
آمده است ولیکن تحقیق مختار همانست که جمهور علما برانند و
مراد باین خبر بیت که بسیار اثبات کرده اند از وجه خاص
است که ایمان بغیب باشد ولیکن فضل کلی صحابه راست
و فضل جزئی بافضل کلی منافات ندارد و مانا که خلاف ابن عبد البر
در صحابه بمعنی عام است که بیک نظر دران اکتفا کرده اند
نه بمعنی خاص که صاحبان و همنشینان دائمی آنحضرت اند
و باوجود آن هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت نظر
بر جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم نرسد اگرچه اولیاء الله
را صحبت معنوی باآنحضرت حاصل است والله اعلم * و
الخلفاء الاربعة افضل الاصحاب * چهار یار باصفا که خلفای
راشدین و جانشین مصطفی اند و صلی الله علیه و سلم و
رضی الله عنهم فاضل‌ترین اصحاب و نزدیک‌ترین احباب

اوبند ومناقب ومحامد ومواثق ومآثر ایشان دراسلام
چند انست که هیچ یکی را از اصحاب با ایشان در آنجا مشارکت
ومساهمت نبود چنانکه بنظر در احادیث واخبار وآثار
روشن گردد * وفضلهم علی ترتیب الخلافة والمراد
بالافضلیة اکثریة الثواب * بدانکه اینجا دو مقام است مقام
اول آنکه خلیفه برحق بعد رسول صلی الله علیه وسلم ابوبکر
صدیق است بعد از وی عمر فاروق بعد از وی عثمان ذو النورین بعد از
وی علی مرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این مسئله
نزد اهل سنت وجماعت از یقینیات است و طریق
اثبات خلافت ابوبکر رضی الله عنه نزد بعضی بنص صریح و
حدیث صحیح است ونزد جمهور علمای سنت و جماعت اجماع
صحابه است یعنی صحابه همه اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت
و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت بر اه موافقت و
متابعت او رفتند وحال آنکه در ایشان ابوذر وعمار وسلمان و
صهیب و امثال ایشان بودند که بحال با ایشان میل ومداهنت
در دین احتمال نداشت و در شان ایشان وارد است *
لایخافون لومة لائم * واگرچه امیر المومنین علی ابن ابی طالب

ابی طالب و عباس ابن عبد المطلب و دیگر از اصحاب مثل
طلحہ و زبیر و مقداد ابن الاسود کہ از اعیان و اکابر صحابہ بودند
درین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند لیکن بعد ازان وقت
دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وی
در آمدند و براہ موافقت رفتند و ابو بکر ایشان را نیز د خود
طلبید و دیگر اصحاب را نیز حاضر آورد و خطبہ خواند و گفت این
علی ابن ابی طالب است و من او را بہ بیعت خود الزام نمیکنم
اختیار او بدست اوست و شما را نیز اختیار بدست شما ست
اگر دیگری را جز من اولی دانید و مصلحت بینید اول کسی کہ
با وی بیعت کند من خواہم بود پس علی و ہر کہ با وی بود گفتند
غیر ترا اولی ندانیم ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در امر
دین پیش کرد دیگر کہ تواند نت پس انداخت اشارت
بامامت نماز کرد کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم روز
آخر از حیات او را فرمود جز آنکہ ما را آن گران آمد کہ ما از
اہل بیت پیغمبر و ارباب مشاورت و اجتہاد بودیم
بی سابقہ مشاورت ما چون کردند اکنون میدانیم کہ اولی و
احق بامامت توئی پس علی و ہر کہ از اصحاب با وی بودند رضی

الله عنهم بادی ملاینه بر روس اشهاد بیعت کردند و اجماع
منعقد شد و تاخیر ایشان در بیعت بجهت تامل و اجتهاد و تحری
صواب قادح در انعقاد اجماع نباشد و بعضی گویند که سبب
تاخیر عدم حضور علی مرتضی کرم الله وجهه در وقت بیعت
اشتغال بتجهیز و تکفین آن حضرت بود و بعد ازان بسبب
حزن و مصیبت آنحضرت خود را در خلوت انداخت و بجمع
قرآن مشغول شد و از صحابه مدت توقف و تردد بهم
گردد حتی که گفته اند که تا شش ماه بود بعد از فوت فاطمه زهرا
رضی الله عنها بیعت کرد و صحیح آنست که این قدر نبود در
آخرها روز یا روز دیگر بود والله اعلم و بالجمله علی مرتضی دائم
مطیع و سامع و ممتثل امر ابو بکر صدیق بود در حضور و در نماز فرض
و جمعه و عید اقتدا بوی میکرد و در غزوه بنی حنیفه که مسیلمه کذاب
دران جا کشته شد بادی بود و جاریه را از غنائم آن
غزوه بتسری برگرفت اگر چرا حکم امام حق نمی بود تصرف
در غنائم جایز نمی بود و هیچ عاقلی روا ندارد که علی مرتضی که
شیر خدا و امام اولیا و مرکز دایره حق بود و قرآن با وی بود
و وی با قرآن چنانچه در حدیث آمده است که * القرآن

مع علی و علی مع القرآن * مدت عمر در نماز و جمیع طاعات بدنی و مالی تابع ظالمی باشد با وجود آنکه داند که حق بجانب اوست و از رسول خدا نصی در شان خود شنیده باشد بطالب حق نه بر آید و سکوت ورزد و مدت عمر خود زبون و اسیر اهل باطل و ارباب هوا بود و آخر با معاویه که بناحق با وی در نزاع بود و براه خلاف وی میرفت چرا جنگ کرد و بمحبت بر آمد و از وی کرم الله وجهه نقل کرده اند که فرمود سوگند بخدای که پیدا کننده نفس و رویانندهٔ دانه است که اگر پیغمبر خدا با من عهد کرده باشد و امری فرموده و بر من جز این روای من نبود نگذارم ابن ابی قحافه را که بر اولی پایه منبر مصطفی صلی الله علیه و سلم بر اید لیکن چون آنحضرت با وجود حضور من در معرفت موضع من ابوبکر را امر کرد که امامت کند و با مردم نماز گذارد و مرا مجال نزاع دران نبود چون آنحضرت اور اور امر دین ما اختیار کرد ما را اختیار او در کار دنیا اولی باشد و شیعه گویند که این از جهت تقیه بود و بحقیقت این تقیه که شیعه اعتقاد کنند اگر بنظر انصاف در نگرند عین عیب و صریح منقصت است یعنی علی مرتضی که طالب حق نکرد و سکوت ورزید و بطالب

حق نزنجاست ازان بود که از اعدامی ترسید تا ویرا نکشند و بهلاکش نکنند این چه سخن است مثل علی مرتضی با آن بکمال ایمان و یقین که * لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا * از پیغمبر شنیده باشد که خلیفه بعد از من توئی و این بشارت بجز این معنی ندارد که متکفل تمشیت و اجرای احکام دین بعد از من تو خواهی بود دیگر وی از مردم ترسیده واند که اگر من طلب خلافت کنم کشته شوم و نیز تقیه و خوف در جای بود که صاحب حق ضعیف و مغلوب و زبون بود و این جا نه چنین است علی مرتضی با ان شجاعت و صلابت در دین و توکل بر خدا که وی داشت و فاطمه بنت رسول الله * صلی الله علیه و سلم * با آن عظمت و علو منصب زوجه وی و حسن و حسین سبط رسول الله و محبوب ترین خلق نزد وی و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله با ان رفعت محل تابع وی و زبیر بن عمه رسول با کمال شجاعت و شهامت که داشت با وی و بنو هاشم با آن شوکت و عزت و شجاعت برادران وی دیگر ضعف و زبونی چه معنی دارد و در روایت کرده اند که عباس در بدایت توقف با علی گفت دست بر آر که

با تو بیعت کنم تا اہل عالم گویند که عم رسول با ابن عم وی بیعت کرد و ہیچ کس را مجال خلاف با تو نماند و ابوسفیان اموی گفت چه شد شمارا ای پسران عبد مناف که راضی شدید که تیمی بر شما والی گردد ارذل بیت من قریش اشارت به ابوبکر صدیق کرد که از بنی تیم بود اگر شما دعوی کنید من پیاده و سوار چندان جمع کنم که تمام وادی پر گردد و دمار از روزگار ایشان بر آرم پس علی مرتضی او را منع کرد و زجر فرمود که یا عدو اہل اسلام این چه سخن است که تو میگوئی میخواہی که فتنه برپا شود و این شیعه تقیه را بر پیغمبر امین جائز میدارند یا که واجب و میگویند که اظہار کفر از انبیاء * صلوٰة الله علیہم * در مقام خوف و تقیه جائز باشد حتی که گویند که آن حضرت علی مرتضی را با مامت در نفس خود تعیین کرده بود و لیکن مانع از اظہار خوف و تقیه شد ہرگاه امثال این احتمالات شیعه را در جناب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم راه دہند دیگر کسی با ایشان چه گوید * قبحہم الله ما اجہلہم و افسد اعتقادہم * اگر انبیاء اخفای حق کنند دیگر ظہور حق کجا باشد

مستنگرتر از قوم نوح و متمردتر از نمرود و ظالم‌تر از فرعون
که خواهد بود باوجود آن نوح و ابراهیم و موسیٰ * علیهم السلام
اظهار حق کردند دیگر تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد
که صحابهٔ رسول * صلی الله علیه وسلم * تما اجماع کرده بر خلافت
ابی بکر و همه صحابه باکه سایر علما و مجتهدان این امت مرحومه
مجموع بر آن اجماع کرده حق باشد و ثابت بوده یقین اگرچه
هر یک از افراد این بحکم * المجتهد یخطی و یصیب احتمال
خطا دارد و لیکن اجماع و اتفاق ایشان را حاجتی است
که هر حق و صواب بود و احتمال خطا ندارد بحکم نص قرآن
* لتکونوا شهداء علی الناس * و قوله تعالی * و یتبع غیر
سبیل المؤمنین الآیة * و حدیث نبوی * لن یجتمع امتی
علی الضلالة * هرچه ایشان کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر
روا بودی که تمامه صحابه یا اکثر ایشان در خلافت و
اختیار بیعت ابوبکر صدیق از راه خطا رفتند و ارتکاب ظلم گردند
و خلاف حکم پیغمبر ورزیدند و حق صریح پوشیدند فساد این
سخن و نتایج آن در تمامهٔ دین و ملت سرایت می‌کرد و در
هیچ حادثه نتیجه که بشرعی تعلق دارد حصول قرآن و شریعت

بما نقال ایشان ثابت شده است و ایشان خود بزعم شما فاسق و ظالم و فاجر و ساتر حق بودند هیچ قباحتی و شناعتی بالاتر ازین باشد نعوذ بالله من الجهالة و الضلالة و الغباوة و امام فخر رازی در بعضی مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است و گفته که بحکم قرآن مجید که فرموده است * لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ * معلوم می شود که نملهٔ سلیمان عاقلتر از رافضی بود مورچه با مورچهای دیگر گفت که در خانهای خود بخزید تا لشکر سلیمان بی شعور و نادانسته پایمال تان نکنند پس نمله تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب پیغمبراند پایمال کردن مورچها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بوجود آید ایشان یعنی رافضیان میگویند که اصحاب سید المرسلین عمدا حق علی را پایمال ساختند و ظلم صریح بر اهل بیت پیغمبر کردند و این قدر ندانستند که از صحابهٔ رسول اتفاق بر ظلم درست نباشد و با لجمله هیچ دلیلی به تحقیق به از اجماع صحابه که جان و عقد دین و ملت بدست ایشان بود و احکام شریعت و سنت بایشان سپرد شده است نباشد هیچ الزامی قوی تر از اطاعت و انقیاد علی مرتضی مر ابوبکر را در احکام دین و

دنیا نخواهد بود بتحقیق بر دلیل کہ در فضل و کمال علی مرتضی است
* کرم الله وجهه * برهان صحت خلافت ابوبکر صدیق
است یعنی بآن فضل و کمال و هدایت و حقانیت و تایید بین
متابعت او کرده و بیعت نمود بالاتر ازین دلیل و برهان چه
خواهد بود آخرهان حکایت اند که نقل کرده اند که از امیرالمومنین
علی پرسیدند که سبب چیست که امر خلافت آن سه خلیفه
منتظم و ملتئم و بی خلاف آمد و در عهد خلافت شما اینهمه هرج
و مرج بظهور رسید فرمود ناصر و معین و مقوی و موید ایشان
ما بودیم و ناصر و معین ما شما اید دیگر چه خیال باشد بتحقیق
فطرت سلیمه مجبول است بر قبول آن که اجماع و اتفاق
اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم جز بر صواب نبود
و بر انکاه آنکه محمد رسول الله که پیغمبر آخر الزمان و هادی
انس و جان مبعوث بکافهٔ خلائق باشد در بیست و دو سال دعوت
از اصحاب بر هدایت و بر حق بوده و راه راست یافته باشد
دیگر تمامه اصحاب و یاران او که مدت عمر در صحبت او بوده
و فضایل و کمالات اکتساب نموده بر باطل و ظلم و ضلالت
باشند و بعد از وی در کاری که مدار انتظام تمامه مهام دین و

دین نیست بلکه ان بوده همه خطا کرده بر تمام درین الات رفته اند
این منقبت بسید کائنات و دین اقوام وی سرایت می کند پس
بیقین معلوم شد که خلافت ابوبکر صدیق صدق و صواب بوده
غایت تنزل و تساهل درین مقام آنست که فرقهٔ زیدیه که
که ایشان را اعدل فرقهٔ شیعه می گویند بر انند که خلافت بعد از
پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * حق علی بود لیکین در نصب
ابوبکر مصلحت بود زیرا که تیغ علی مرتضی هنوز از خون دشمنان
دین خشک نشده بود و نقارها و عداوتها در دلها متمکن گشته
اگر ویرا * کرم الله وجهه * خلیفه می ساختند شاید که باعث
هرج و مرج و عدم انتظام مهام دین و ملت می شد و در نصب
ابوبکر تسکین نائرهٔ فتنه و فساد بود و مبنی و مدار این مذاهب
بر افضلیت علی مرتضی و وجوب نصب افضل و اکمل است
و علمای سنت را در هر دو جا سخن است می گویند که واجب
نیست که خلیفه افضل و اکمل از اهل زمان خود باشد بلکه بودن
او از قریش و عالم بحلال و حرام و مصالح و مهام دین اسلام
و ورع و عدالت و شهامت و کفایت در اهلیت امامت
و استحقاق خلافت کافی است و وجود این صفات در ابوبکر

بشهادت تتان آثار و سیروی * رضی الله عنه * منطوع
به است و بعضی علما اثبات خلافت ابی بکر رض بنص کنند
گویند که پیغمبر * صلی الله علیه و سلم * تنصیص کرده است
بر خلافت وی و مختار نزد اهل تحقیق است که در هیچ جانب
یعنی نه در خلافت ابوبکر و نه در خلافت * علی رضی الله عنهما
نص قطعی از پیغمبر واقع نشده اگرچه هر یک از فریقین ادعای
نص بر مذهب خود کرده است و از نصوص خصم جواب داده
زیرا که اگر نصی بر خلافت علی می بود مخالفت اصحاب مران نص
را و عقد اجماع بر خلاف نص صورت نمی بست و سکوت وی کرم الله
وجهه از اظهار آن نص و سکوت از حق و ترک طلب خلافت امکان
نمیداشت چنانچه سابق تحریر یافت و اگر نصی بر خلافت ابوبکر
وجود میداشت تقاول مهاجرین و انصار که * منا امیر و
منکم امیر * درست نبودی و بردو بدل آنرا حاجت نمی شد
چنانچه در قضیه نصب خلافت در کتب مذکور است و اگر گویند
تواند که این تقاول و تخالف از برای تحقیق حجت و تفتیش
نص بود از جهت خفای آن و عدم علم بعضی از اصحاب بدان
پیش منزلی ابوبکر از ان مقام و تخییر وی علی را و سائر اصحاب ر

در بیعت چه معنی دارد چه در امر واجب منصوص تخییر و تواضع گنجایش ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر بن الخطاب و ابو عبیده بن الجراح که پیغمبر خدا او را امین امت خوانده است بگرفت و بانصار گفت که امامت حق قریش است و بجز قریش کسی را نرسد که دعوی امامت کند شما ازین دو کس هر کرا خواهید اختیار کنید اگر نصی درین باب از پیغمبر بودی اختیار عمر و ابو عبیده درست نبودی پس حق آنست که نصب خلافت باجتهاد صحابه و اجماع ایشان بود و اجماع را سندی باید و نص ظنی غیر قطعی در سندیت آن کافی است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و دلائل جانبین و نزاع و جدال و قیل وقال ایشان در کتب مبسوط مذکور است و چون آن خارج از وضع رساله بود و ترک آن لازم و قت افتاده موقوف بر تالیف کتابی دیگر افتاد و الله الموفق و چون خلافت ابوبکر باجماع ثابت و امتثال امر او بر کافهٔ مسلمانان لازم گشت و وی وقت رحلت خود تفویض امر بعمر فاروق کرد و او را خلیفه ساخت و عهدنامه بنام او بنوشت و مردم را بمتابعت هر که دران نامه است امر کرد و تمامه صحابه باوی بیعت کردند و علی

مرتضی نیز بیعت نمودند فرمود و بایعه الناس فیه و ان کان
عمر خلافت عمر نیز باجماع ثبوت یافت و عمر وقت
شهادت خود امر خلافت را میان شش کس عثمان و علی و زبیر
و عبدالرحمان بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی
الله عنهم مشترک گذاشت و ایشان تفویض برای عبدالرحمن
داین صوب کردند و وی عثمان را اختیار کرد پس علی مرتضی و تمام
صحابه با عثمان بیعت کردند و منقاد امر وی شدند و وی را در احکام
دین و دنیا امیر و حاکم دانستند خلافت عثمان نیز باجماع
ثبوت یافت و بعد از وی علی مرتضی رض خود معین بود و اکمل
و افضل اهل زمان خود بود و پس وی کرم الله وجهه باجماع
اهل حل و عقد خلیفه برحق و امام مطلق شد و نزاعی و خلافی که از
مخالفان در زمان خلافت وی بوجود آمده در استحقاق خلافت
و حق امامت نبود بلکه منشای آن بغی و خروج و خطا در اجتهاد
که تعجیل عقوبت قاتلان عثمان باشد بود مقام ثانی آنکه
افضلیت خلفای اربع بترتیب خلافت است یعنی افضل
اصحاب ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و مراد از افضلیت
اکثریت ثواب است عند الله تعالی و تحریرش چنانکه بعض

علما کرده اند انست که قول ما فلان فاضلتر است از غیر خود زیادست در رجحان آن فلان را طابخه نسبت بآن غیر و این رجحان تواند که بجمیع وجوه در جمیع صفات باشد یعنی در هر صفتی که تصور کنند و موازنه نمایند آن فلان را رجح آید و کامل بود یا در مجموع صفات و فضائل من حیث المجموع و این بآن جمع شود که در مفضول صفتی از صفات کمال باشد که در فاضل نبود و تواند که آن رجحان از وجهی خاص و صفتی مخصوص بود و محل خلاف درین مسئله رجحان باین وجه خاص است یعنی کثرت ثواب عند الله بوجوه دیگر مثل زیادت علم و شرف نسب و قوت ملکات نفسانیه مثل شجاعت و شهامت و امثال آن از انچه عقلا امرا در عرف فضیلت خوانند و مخصوص جواهر نفس و لازم وی بود و این منافات ندارد به رجحان آن غیر در احاد فضائل دیگر یا در مجموع فضائل من حیث المجموع و اسباب کثرت ثواب مآثر و فضائل بود که منافع و نتایج آن بدین اسلام راجع و متعدی گردد مثل سبقت ایمان و نصرت دین و تقویت اسلام و امداد مسلمانان و کثرت خیرات و صلوات و مبرات و هدایت ناس و امثال آن و میگویند که این

صفات در ذات ابوبکر بیشتر است چه از کتب سیر معلوم شده است که وی رضی الله عنه از آنگاه که ایمان آورد کار وی دعوت اسلام و نصرت دین بود و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عثمان ابن مظعون که از اکابر صحابه و رؤسای مهاجرین اند بر دست وی ایمان آوردند و دائم در دفع منازعت کفار و اعلای اعلام دین بود چه در حالت حیات آنحضرت و چه بعد از ممات وی صلی الله علیه وسلم و در صحیح بخاری آورده است که وی رضی الله عنه در مبادی ایام بعثت که اظهار شعائر دین و شرائع کسی را مجال نبود مسجدی بر در خود بنا کرده بود و در آنجا نماز میگذارد و قرآن میخواند و نساء و اطفال و جوانان قریش گرد وی آمدند و قرآن می‌شنیدند چون تحریر مطلب کرده شد شروع در تقریر آن کنیم و هرچه از اقوال علماء در اینجا آمده است نقل نمایم بدانکه جمهور اهل سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و بعضی از امام مالک و غیره وی توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک رح پرسیدند که افضل امت بعد از پیغمبر کیست گفت ابوبکر ثم عمر گفتند علی و عثمان را چه گوئی گفت

مقتدیان دین از انها که ما دریافته ایم هیچ یکی را نیافته ایم که
تفضیل یکی بر دیگری میکرد و ازین دو مذهب امام الحرمین
نیز توقف است میان این دو و منقول از ابوبکر بن خزیمه
تفضیل علی مرتضی است بر عثمان و در جواهر الاصول می گوید
که منقول از اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و مختار ابن
خزیمه نیز همین است و در مقدمه شیخ ابوعمرو بن الصلاح نیز
مذکور است که در مذهب اهل کوفه تقدیم علی است بر
عثمان و سفیان ثوری نیز بهمین قائل است و از علمای حدیث
آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحاق ابن خزیمه
است و امام محی الدین نواوی در شرح صحیح مسلم میگوید
که بعض اهل سنت و جماعت از اهل کوفه بتقدیم علی بر عثمان
رفته اند و قول صحیح و مشهور تقدیم عثمان است بر علی
وهم امام نووی رحمة الله علیه در اصول حدیث میگوید که
افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر است بعد ازان عمر باجماع
اهل سنت و خطابی که از علمای سنت است از اهل کوفه
تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابوبکر بن خزیمه نیز ازان زمره
است و قسطلانی در شرح صحیح بخاری میگوید که بعضی از

معاف جتقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از ایشان است
و بعضی گفته اند که وی در آخر از ان رجوع کرده است و الله اعلم
بیهقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور از شافعی روایت میکند که
هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان
اختلافی نکرده و اختلافی اگر هست در علی و عثمان است و بالجمله
قرار داد مشائخ اهل سنت بر ان است که در تقدیم ابوبکر
و عمر بر سائر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان خلافی نیست
و لیکن بعضی از فقهای محدثین در شرح قصیدهٔ امالیه نقل کرده اند
که افضلیت خلفای اربعه مخصوص است بماعدای اولاد پیغامبر
صلی الله علیه وسلم * و ابن عبد البر که از مشاهیر علمای حدیث
است در استیعاب ذکر می کند که سلف اختلاف کرده اند
در تفضیل ابوبکر و علی و می گوید که مروی از سلمان و ابوذر و مقداد
و خباب و جابر و ابو سعید خدری و زید بن ارقم آنست که علی
مرتضی اول کسی است که اسلام آورده و لیکن از جهت
خوف ابو طالب کتمان نموده و گفته که این جماعه از صحابه علی
را تفضیل و دهند بر هر که غیر او است این کلام ابن عبد البر است
و لیکن می گویند که این مقاله از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست

ثابت زیرا کر روایت شاذه که مخالف قول جمهور افتد معتبر
نباشد و جمهور ائمه درین باب اجماع نقل می کنند و بر تقدیر تسلیم
این روایت وی از ان جماعت اصحاب که تفضیل علی مرتضی
نقل کرده وامثال آن روایت چنانچه خطابی از بعض مشائخ
حدیث نقل می کند که می گفتند * ابو بکر خیر من علی و علی
افضل من ابی بکر * و امام تاج الدین سبکی که از اعاظم علمای
شافعیه است در طبقات کبری از بعض متاخرین نقل کرده است
که ایشان تفضیل ختنین می کنند از جهة ثبوت جزئیت بابضعه
رسول الله * صلی الله علیه وسلم * و شیخ جلال الدین سیوطی
در کتاب خصائص از امام قاسم الدین عراقی نقل کرده است
که فاطمه و برادر وی ابراهیم باتفاق افضل اند از خلفای اربعه
و از امام مالک آورده اند که گفت * ما افضل علی بضعة
من النبی صلی الله علیه وسلم احدا * فرمو من هیچ یکی
را بر آنکه جگر پارهٔ رسول است تفضیل نه نهم این تفضیل
نسبت بدیگرانست نه بایشان می گویند که این همه روایات
ضرر بمقصود ندارند و منافی مدعا نیست مدعای ما اینجا چنانچه تحریر
کرده آمد اثبات افضلیت بوجه خاص است و آن بمقصود لیست

بوجهی دیگر منافات ندارد واین مسایل که ذکر کرده شد راجع
بکثرت ثواب ونفع اهل اسلام نیست مانند مزید شرف
نسب وکرامت ذات است چه شک نیست که در
اولاد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * که اعزای او بود شرفی
وشانی هست که رواة شیخین نیست پیچکس را درین
مجال توقف وانکار نخواهد بود وبا وجود آن ثواب شیخین اکثر
ونفع ایشان در اسلام واهل آن اعظم واوفر است تا بقول
خطائی که بعضی مشایخ خود نقل کرده است نیک درتوان یافت
که چه مقصود دارد خیریت چیست وافضلیت کدام
است که گفته است که * او دیگر حیدر من علی وعلی افضل
من ابی بکر * اگر مراد خیریت ابوبکر از وجهی است
وافضلیت علی از وجه دیگر پس این معنی است مردود
از دایرهٔ خلاف وخارج از محل نزاع . اگر مراد از خیریت کثرت
ثواب است . از افضلیت وجوه دیگر مثل شرف ذات وکرامت
است وامثال آن پس منافات مقصود ندارد اگر غرضی
دیگر ومرادی دیگر دارد بیان کند تا معلوم شود که حقیقت حال
چیست * والله اعلم اکنون سخن دران ماند که ترتیب

افضلیت یقینی است که برهان قاطع بر ان گذشته چنانچه
ترتیب خلافت یا ظنی است که دلیل ان امارات و قرائن
است که برجحان داولویت رساند بعضی بر انند که قطعی است
و مختار نز د اکثر محققین انست که ظنی است امام الحرمین
راز شادبعد اثبات خلافت علی الترتیب بطریق سوال میگوید
که اکنون چه میگویند بعضی از صحابه را تفضیل میدهند بر بعضی دیگر
یا از مسئلهٔ تفضیل و تفصیل آن سکوت و اعراض میکنند
جوابش میگوید که بنای مسئلهٔ تفضیل بر انست که امامت
مفضول باوجود فاضل جائز نباشد و معظم اهل سنت و جماعت
بر انند که امام افضل باید لیکن اگر نصب وی موجب سوران
هرج و مرج و هیجان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر
تقدیر اهلیت و استحقاق او مر امامت را باستجماع صفات
و شرائط آن از قرشیت و علم بحلال و حرام و مسائج
مهام دین اسلام و ورع و عدالت و شهامت و کفایت جائز
باشد و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولویت نصب افضل
قطعی نیست و جز اخبار احاد که در غیر این امامت کبری که سخن
هادر انست یعنی امامت نماز که امامت صغری اش گویند وارد

شده است نیست مثل قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم
یؤمکم اقرأکم یعنی باید که امام در بار کسی شود که قرآن
خواند تر و عالم فقه داننده تر باشد و این خود قطع نمی پرسانند
پس صحیح آنست که در امامت و خلافت افضلیت مشروط
نیست پس امامت دلیل افضلیت نتواند بود مگر ما دلیلی
دیگر هست که قاطع بود و دلالت کند بر تفضیل بعضی ائمه
بر بعضی چه عقلاء را پدر رکت حقیقت آن راه نیست و
اخبار یکه در فضائل ایشان در رو دیافته معارض اند پس
جز توقف و سکوت سبیلی نباشد و لیکن غالب بر ظن چنان است
که ابو بکر افضل خلائق است بعد از رسول صلی الله علیه وسلم
بعد از وی عمر و طبون در علی و عثمان متعارض است و میگوید
که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند که فرموده است بهترین
مردم بعد از رسول علیه السلام ابو بکر و عمر است بعد از ان
خدا داناتر است تا که بهتر کیست این ترجمه کلام امام الحرمین
است در ارشاد و می گوید که این قولی است که ما برای خود
اختیار کرده ایم و از پیراه تقلید مجانبت نموده بر راه حق راسخ
رفته ایم انتهی و بعضی از فقهای محدثین از اهل مدینه در مزرم

قصیدہ؛ اما آنچہ نقل می کنند کہ شیخ احمد زروق کہ از اعاظم علماء و فقہا و مشائخ مغرب است در شرح عقیدہ قدسیہ للامام می گوید کہ علما را خلاف است در آنکہ این تفضیل قطعی است یا ظنی میل اشعری باول است و مختار باقلانی ثانی و نیز این تفضیل در ظاہر و باطن است یا در ظاہر فقط اشعری بثانی رفتہ و قول است انتہی وقاضی عضد در مواقف بعد از ایراد تفضیل فضائل علی مرتضی کہ شیعہ بدان استدلال بر افضلیت وی کرم اللہ وجہہ کردہ اند و جواب از آن بحمل افضلیت بر کثرت ثواب می گوید آنکہ مسئلہ افضلیت از آن قبیل است کہ در وی جزم و یقین را طمع نتوان داشت و عقل را بمعرفت افضلیت بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال راہ نیست و مستند آن جز نقل نتواند بود و این مسئلہ نیست کہ متعلق بعمل باشد تا بمجرد ظن در آن باب اکتفا تواند کرد بلکہ این مسئلہ از باب علم و اعتقاد است کہ مطلوب در وی جزم و یقین است نصوص مذکورہ از طرفین با وجود تعارض دلالت آنہا قطعی نہ و غایت آنکہ دلالت آنہا بر اختصاص باسباب کثرت ثواب باشد و وجود کثرت اسباب ثواب موجب

زیادت ثواب قطعا نبود چه اجر و ثواب بفضل خدا است و وابسته بمشیت وی سبحانه تعالی اگر خواهد غیر مطیع را ثواب دهد که مطیع راندهد چنانچه سابق در بیان عقائد معلوم شد و ثبوت امامت اگرچه قطعی است و لیکن ازانجا قطع بافضلیت لازم نباید الا خیال افضل چه امامت مفضول باوجود فاضل نزد اهل سنت و جماعت جائز است و عدم جواز ان قطعی نیست لیکن ما مشائخ سلف را چنان یافتیم که میگویند افضل ابوبکر است ثم عمر ثم عثمان ثم علی و حسن ظن ما بر ایشان اقتضای ان کند که اعتقاد کنیم که اگر ایشان دلیلی بران نمی داشتند حکم بدان نمیکردند و اتفاق بران نمی نمودند و ما درین مسئله اتباع ایشان میکنیم و براه تقلید ایشان میرویم و حقیقت امر ابهام الهی تفویض مینمائیم و آمدی که از اعاظم علمای اصول فقه و کلام است میگوید که مراد بتفضیل اختصاص یکی از دو شخص است بفضلی و صفتی که در دیگری نباشد خواه اصل فضیلت و صفت چنانکه عالم فاضلتر است از جاهل بصفت علم که در وی موجود است و در جاهل نه و خواه زیادت و کمال ان فضیلت و اصل فضیلت بیشتر که بود

چنانکه یکی را عالم گویند از دیگری که صفت علم در وی زیادت وکمالی دارد که در دیگر نیست اگرچه اصل علم در هردو مشترک است و باین معنی نیز در صحابه قطع نتوان کرد هر فضلی که در یکی از ایشان اثبات کند دیگری شریک دران باشد اگر شریک نباشد فضیلتی دیگر مخصوص بود که در مقابل آن افتد و بکثرت فضائل ترجیح نتوان کرد چه یک فضیلت بجهت زیادت شرف و نفاست راجح تر از صد فضیلت آید چنانچه یک گوهر بقیمت زیاده تر از صد هزار درهم بود پس تواند که صاحب آن فضیلت را نزد الله تعالی اجری و ثوابی بود که ارباب فضائل کثرت را نبود پس جزم بافضلیت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع به نباشد این ترجمه کلام مواقف و شرح اوست انتهی و مولانا سعد الدین تفتازانی در شرح عقائد نسفیه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما ساعت را براین یافتیم و ظاهر آنست که ایشانرا اگر دلیلی بران نمی بود حکم بدان نمی کردند ما خود دلائل جانبین را متعارض یافتیم و این مسئله را ازان نیافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق باشد و توقف دروی محال بچیزی از واجبات گردد انتهی

وجریان کلام محقق دوانی در شرح عقائد عضدیه نیز بر این نهج است و شیخ ابن حجر مکی در صواعق محرقه که در رد شیعه تالیف نموده طرق کرده و داد نشد و تعصب داده است می گوید که ابوالحسن اشعری تصریح بدان کرده که تفضیل ابوبکر بر سائر صحابه قطعی است و قاضی ابوبکر باقلانی می گوید که ظنی است و مختار امام الحرمین در ارشاد نیز همین است و صاحب مفهم در شرح صحیح مسلم نیز جزم بظنیت آن کرده و ابن عبدالبر در استیعاب از عبدالرزاق نقل کرده است که معمر گفته است که اگر مردی گوید عمر افضل از ابوبکر است منعش نمیکنم و اگر علی را فاضلتر از ابوبکر و عمر گوید نیز زیادی درشتی نکنم و اگر بفضل شیخین معترف آید و با ایشان محبت دارد و مدح و ثنای ایشان بدانچه ایشان اهل و مستحق آنند دهد پس عبدالرزاق می گوید که این سخن از معمر بوکیع نقل کردم او را نیز خوش آمد و تحسین کرد شیخ ابن حجر مکی می گوید که ماحصل معنای این کلام منع و درشتی جز آن نیست که تفضیل مذکور ظنی است نه قطعی و اگر گویند که ظنیت تفضیل مذکور بر قول کسیکه دعوی اجماع نکند د گوش

گوش برد ایات شاذه که جانب خلافت نقل کرده شده بر نهج ظاهر است ولیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر افضلیت مذکوره چنانچه راجح و مختار هم انست حکم بظنیت ان درست نباشد چه اجماع از دلائل قطعیه است جوابش انست که در علم اصول فقه مقرر و مبرهن شده است که اجماع دلیل قطعی است ولیکن نه بجمیع انواع و اقسامش بلکه قطعی ان قسم است که در انجا خلاف اصلا نبود و انکه در وی خلافی بود اگرچه شاذ و نادر باشد ظنی بود و از قطعیت برآید هرچند ان خلاف بجهت شذوذ و ندرتش معتد به نبود و مانع از انعقاد اجماع نباید ولیکن در انحطاط درجه وی از مرتبه قطعیت بی تاثیری نبود با انکه اجماعی که در انجا است بر همین افضلیت ظنی است و اهل اجماع نیز قطع بدان نکرده اند چنانچه از عبارات ائمه و اشارات ایشان مفهوم می گردد پس صفت ظنیت درین مسئله قید محکوم به است نه عارض حکم بعد از اجماع و مستندش بجز ان نیست که چون بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت بدین ترتیب است ظاهر ان است که فضیلت نیز بر همین طریق باشد ولیکن از ترتیب خلافت ترتیب

امام محمد باقر روایت میاید که علی مرتضی رض بر مردی من الصحابه که
بردای پیچیده افتاده بود بگذشت و بایستاد و فرمود هیچکس را
نمیخواهم محبوب‌تر نزد من که پروردگار تعالی را بنامهٔ اعمال وی
ملاقات کنم الا این مرد پیچیده بردا را و دار قطنی روایت
میکند که ابو جحیفه که علی مرتضی را افضل امت اعتقاد میکرد
جماعتی را دریافت که مخالفت وی میکنند پس بمخالفت ایشان
سخت محزون شد و پیش حضرت امیر رفت پس
آن حضرت دست او را گرفته بخانه درون برد و پرسید
یا ابا جحیفه سبب حزن و دلگیری تو چیست وی حقیقت حال
را عرض کرد فرمود یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین این امت کیست
گفت بگو فرمود بهترین این امت ابوبکر است ثم عمر پس
ابو جحیفه گفت عهد کردم خدای را که این حدیث را پوشیده ندارم
که از حضرت مرتضی بمشافهه شنیدم و هم از ابی جحیفه روایت
کرده اند که گفت شنیدم علی مرتضی رض را که بالای منبر
بود میگفت بهترین امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ابوبکر است ثم عمر و امثال این اخبار و آثار در غایت شیوع
و اشتهار آمده تا که بسر حد تواتر رسیده است و شیعه گویند

که این و هرچه ازین باب از ائمهٔ اهل بیت آمده است از جهت خوف و تقیه است یعنی مدح ابوبکر و عمر را که گفته اند از جهت خوف دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر این چنین اظهار نکنند دیگر ایشان را جای نماند و سلامت از حال ایشان برخیزد و صمیم قلب و مکنون ضمیر ایشان بر خلاف آن بود و این سخن در غایت بعد و رکاکت است و ازینجا لازم آید که علی مرتضی که شیر خدا و مرکز دائرهٔ حق بود جبان و ذلیل و مقهور و مغلوب باشد و از اظهار حق و رد باطل عاجز و خائف * اسد الله لقب او و لا یخافون لومة لائم صفت او و علی مع القران و القران مع علی * منقبت او دیگر عجز و خوف و کتمان حق را چه محل بود و بشهرت رسیده و بتواتر آمده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامت نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالات نداشت و از امام شافعی رضی الله عنه پرسیدند که علت نفرت خلائق و عدم اجتماع ایشان بر علی مرتضی چه باشد گفت آنکه وی در اظهار حق بر وی هیچکس نمید ید و از هیچ احدی مبالات نداشت و پرواهی نمی کرد و شافعی گفت زیرا که وی زاهد بود و زاهد زاهد نیا و اهل آن مبالاتی نباشد

عالم بود و عالم را مداهنت نبود و شجاع بود و شجاع را ترس
از کس نبود و شریف بود و شریف را پروای کس
باشد و اگر نیز تقیه باشد تقیه در مال و در غیر اوان خلافت
صوریت امکان دارد و وی کرم الله وجهه در خلوت با خاص
اصحاب و اتباع خود میگفت و در زمان خلافت و غلبه شوکت
و نفاذ امر بر بالای منبر بر سر ملا می فرمود و این با تقیه جمع نشود و از
امام محمد باقر رضی الله عنه و عن ابائه و اولاده الکرام
پرسیدند که ابوبکر و عمر را چه میگوئی فرمود سخت دوست دارم من
ایشان را گفتند مردم چنان گمان می کنند که تو ایشان را از روی
خوف و تقیه میگوئی و معتقد باطن تو خلاف این است فرمود که
خوف از احیا باشد نه از اموات بعد از ان مذمت و نکوهش
هشام بن عبد الملک بن مروان در آمد که امیر وقت و سلطان
عهد بود یعنی اگر مارا در مدح و ثنای ابوبکر خوف و تقیه در
نظر باشد چرا مذمت و تقبیح حال هشام بن عبد الملک کنم که
بالفعل امیر سلطنت و حکومت بدست تصرف و اختیار
او مصروف و هرگاه که حال امام محمد باقر که از اجزای علی مرتضی است
این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدام و قوت و شجاعت

وشدت باس وکثرت عداوت کال الکل است قیاس توان کرد
واگر خوف وتقیه بودی با معاویه وبنی مروان که میان قریش در
جاهلیت واسلام در غایت کثرت وشدت بودند
بابغات وخوارج میکرد وانجا خود داد حرب وقتال واظهار حق
وتایید دین بروجهی نموده که بالاتر از ان متصور نباشد واین نبود
مگر از جهت انکه تا امر دین از دائره حق واعتدال خارج نیابد،
وی کرم الله وجهه ساکت بود وچون مشاهده کرد که حق تغیر
یافت وکار دین بسستی گرفت دیگر رد وابطال را واجب
دید وبنا بودی که بعضی از شیعه خود را بجهت غلو وافراط
وتفریط درین شان اخراج می کرد تا عبد الله بن سبا را بمداین
فرستاد وشرط کرد که دیگر باوی در یک شهر سکونت نکند
وابن سبا یهودی بود که بر دست وی اظهار اسلام کرد وسب
صحابه می کرد ونیز از طائفه از روافض بود که در شان علی
مرتضی ادعای الوهیت می کردند واو را انجه الهی می پرستیدند تا بعضی
وی کرم الله وجهه ایشان را از پیش خود براند وبعضی را
داد واخراج کرد وچندین خطبات وفصول در زمان مرتضی در
مدح وثنای ابوبکر وعمر نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر این طایفی

را مجال دم زدن نبود و اگر علمای سنت و جماعت در افضلیت
ابوبکر و عمر مانکه در قطعیت ان بهمان اکتفا نمایند و استدلال
کنند کافی و وافی بود و از حسن اوائی که بعض از اهل تشیع که
از جادهٔ انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده انست
که عبدالرزاق که از اهل روایت و مشاهیر علمای حدیث امیت
گفته است که من تفضیل شیخین می کنم بحبت تفضیل علی مر
ایشان را و اگر علی تفضیل ایشان بر خود نمی کرد من نیز نمیکردم
گناهی عظیم ترا زین نبود که من علی را دوست دارم و مخالفت
وی کنم این تمام ترجمهٔ کلام شیخ ابن حجر بود اگر دیدهٔ انصاف
نکرده اند که در هیچ کتابی سخن باین تفصیل کمتر مذکور شده
باشد و الله اعلم بالصواب * بیان بقی العشرة المبشرة بعد از
خلفای اربعه و سل مرباقی عشره را ایست و عشرهٔ مبشره نام آن ده
صحابی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * ایشان را
بشارت بهشت داده و فرمود * ابوبکر فی الجنة و
عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة
فی الجنة و زبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی
الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی

زید فی الجنة وابوعبیدة بن الجراح فی الجنة * واین
ده تن خیار است و افاضل صحابه و اکابر قریش و قدوهٔ مهاجرین
و اقارب مصطفی اند صلی الله علیه وسلم مر ایشان را سوابق
و مآثر در اسلام ثابت است که دیگران را نیست و بهشتی بودن
ایشان قطعی است ولیکن این قطعیت مخصوص بایشان نیست
بلکه غیر ایشان نیز مبشر اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه
و عایشه و حمزه و عباس و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر
رضی الله عنهم و شهرت این ده تا باین لقب بجهت وقوع بشارت
ایشانست در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقائد
بجهت اهتمام بشان ایشان است در رد مذهب اهل
زیغ که در شان این اکابر تقصیر کنند و براه سوء ادب روند و عوام
خلق پندارند که بشارت بدخول جنت و قطع بدان مخصوص
باین عشره است و این گمان غلط محض و جهل صریح
است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که نیم کامی از
از جهلهٔ عوام فراتر اند گویند که دیگران را نیز بشارت
است ولیکن بشارت این عشره قطعی است و از ان
دیگران ظنی و غیر بالغ بدرجهٔ بشارت این عشره در قوت

وشہرت و تواتر ومنشای این زعم عدم تتبع احادیث و
تقصیر در خدمت این علم شریف است تجاوز الله عنهم
وما این مبحث را ہم درین روزگار در کتابی مستقل مسمی
به * تحقیق الاشارت فی تعمیم البشارة * به تفصیل وتحقیق
بیان نموده اسامی اہل بشارت را از آنچه در کتب احادیث
در نظر آمده ذکر کرده ایم وحق انست که بشارت خلفای
اربعه و فاطمه و حسن وحسین و امثال ایشان مشہور
است واصل بحد تواتر معنوی وبشارت باقی عشره نیز بحد
شہرت رسیده وبشارت بعضی دیگرا باد با تفاوت مراتب این
وحکم در غیر مبشرین آن است که گویند مومنان از اہل جنت
اند وکافران از اہل نار لی عرم وقطع در خصوص کسی بحث
بانار و تمام تحقیق آن از کتاب مذکور باید جست * وما الله
التوفیق * اہل بدر * بعد از عشره مبشره فضیلت مراہل واقعہ بدر
را است که در سال دوم از ہجرت واقع شده و باعث ظہور
عزت اسلام و ابجاز وعده پروردگار عزاسمه بر رسول مختار
خود کرده بود گشته واعدای دین از صنادید قریش مثل
عتبه وشیبه وابوجہل و اشباه ایشان لعنة الله علیهم

اجمعین* در ان غزوه بجهت رفته و پنج هزار ملائکه مدد مومنین بنصرت مومنان در انجا غزا کرده و عشره مبشره هم از اهل بدر اند الا عثمان رضی الله عنه که بجهت تمریض رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در مدینه مطهره مانده بود و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده در قسمت غنائم ان شریک ساخت اهل بدر سیصد و سیزده تن اند و همه اهل بهشت اند چنانچه در شان ایشان واقع شده است که* ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم* و در جای دیگر فرموده* لن یدخل الله النار رجل شهد بدرا والحدیبیة و در حدیث آمده است که آن ملائکه که در غزوه بدر حاضر بودند فضل و عزتی در درگاه خداوندی دارند که دیگر ان را نیست* فائده* بعد از اهل بدر فضیلت مر اهل غزوه احد را ست که در سال چهارم واقع شده و ابتلای و شدتی با هل اسلام رسیده و دندان مبارک محمد صلی الله علیه وسلم در انجا مجروح شد و خیال نکنند که دندان مبارک شریف بتمام از بیخ بر آمده و افتاده بود بلکه گوشه از دندان و پاره از وی شکسته بود و سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب از شهدای احد است

و بعضی از صحابهٔ کرام درانجا بشرف شهادت رسیدند و عشرهٔ مبشره نیز داخل اهل احد اند و سرگروه مشرکان در حروه احد ابوسفیان اموی بود که بعد از غزوهٔ بدر سوگند خورده جماع زن واداهان بدن بر خود حرام ساخته بود تا انتقام خود را از سید المرسلین * صلی الله علیه و سلم * واصحاب وی بگیرد و اسلام ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان بقول مشهور در عام فتح مکه است * فاهل بیعة الرضوان * بیعت الرضوان نام ان بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با * رسول الله صلی الله علیه و سلم * نموده اند چنانچه در قران مجید میفرمایند * لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة * و در حدیث آمده است که * لا یدخل النار احد بایع تحت الشجرة ایشان نیز بهشتیاند قطعی و این ترتیب مذکور را اجماع است . مجمع علیه است که ابو منصور تمیمی نقل کرده و بعد ازین مذکورین سائر صحابه نیز بحسب فضائل و مآثری که ایشان راست در درجات و مقامات متفاوت خواهند بود و لیکن از جانب تعیین بدان منظور نمیگردد * و الله اعلم * و بعد از صحابه فضل و کرامت تمام و تقوی است که * ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بعد اولاد اصحاب

راہیر بہ ترتیب فضل آبا اثبات فضیلت کنند الا و لاد فاطمہ کہ از ہمہ فاضلتر اند* رضی اللہ تعالی عنہم اجمعین
و فاطمة سیدة النساء اهل الجنة و الحسن الحسین سید ا
شباب اهل الجنة * ما این مسئلہ را علاحدہ در عقائد ذکر کردیم از جہت قطعیت وی بر رغم این نادانان کہ قطعیت بشارت را مخصوص بعشرۂ مبشرہ دارند و ہمچنانکہ علماء بر رغم رفضہ اہتمام بیشان عشرہ کردہ بہ تخصیص ذکر کردہ اند اگر بر رغم ناصبیہ اہتمام بذکر این مسئلہ پاک و ذکر فضائل اہل بیت نبوت کنند نیز مناسب باشد و این حدیث دلالت وارد بر فضل فاطمۂ زہرا رض بر تمامۂ نسای مومنات کہ عنوان نسای اہل الجنة شامل ایشان است حتی از مریم بنت عمران و عایشہ و خدیجہ* کذا ذکرہ السیوطی* و در بعضی احادیث تفضیل فاطمۂ زہرا مطلق واقع شدہ است چنانچہ این حدیث و امثال آن و در بعضی احادیث مریم را رضی اللہ عنہا از عموم نسا کہ زہرا را رضی اللہ عنہا بر ایشان تفضیل دادہ است استثنا کردہ و این احتمال مساوات است و عکس نیز دارد و در جای دیگر فرمودہ کہ افضل نساء فاطمہ و خدیجہ و عایشہ و مریم و

آسیب است و ظاهر این حدیث مساوات یا توقف است
و در حدیث دیگر آمده است که فاطمه درین امت مثل مریم
است در قوم خود یعنی فاضلتر از جمیع جهودوتواند که اختلاف
این احادیث بجهت تدرج اطلاع انحضرت بود صلی الله علیه وسلم
بر فضایلت فاطمه بوحی و الهام پروردگار تا آخر عموم فضل ذی
بر تمامه نسای عالم ثابت شد والله اعلم و بعضی از علما عایشه را
فضل نهند بر فاطمه از جهت انکه وی با پیغمبر در بهشت
باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و ارفع و اشرف
باشد از مقام علی ولیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه
خطاب کرده که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مکان و
یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند که عایشه مجتهده بود و در زمان
خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد می کرد و گویند که عایشه بعد
از خدیجه افضل نسای عالم است و سیوطی در فتاوی می
گوید در ینجا سه مذهب است اصح مذاهب انکه فاطمه
رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی بمساوات رفته
و بعضی در توقف مانده و بسیاری از علمای حنفیه و بعضی از
شافعیه بتوقف مائل اند و چون مالک را ازان پرسیدند گفت

* فاطمة بضعة من النبی * فاطمہ جگر پارہ پیغمبر است *
و لا افضل علی بضعة من النبی احدا * من بر جگر پارہ پیغمبر
پیچکس را فضیلت نہم و امام سبکی فرمودہ کہ انچہ مختار
ما و دین ما ست ان است کہ فاطمہ افضل است و بعد از وی
مادرش خدیجہ بعد از ان عایشہ رضی اللہ عنہن اجمعین
و سیوطی میگوید کہ افضل نسا مریم و فاطمہ است و افضل
امہات المومنین خدیجہ و عایشہ است و در خصائص خیضری
مذکور است کہ در خدیجہ و عایشہ نیز اختلاف دارند و جماعہ
از متقدمین تصریح کردہ اند کہ خدیجہ افضل است و در بعضی
احادیث آمدہ است کہ افضل و اکمل نسای عالم مریم
بنت عمران و فاطمہ بنت محمد صلی اللہ علیہ و سلم و آسیہ
امراة فرعون است و در بعضی روایات. بجای لفظ اسیہ
امرات فرعون بنت مزاحم واقع شدہ شیخ ابن حجر عسقلانی
می فرماید کہ در ینجا تصریح است با فضیلت فاطمہ زہرا از
عایشہ صدیقہ رضی اللہ عنہما و مراد بہ نسا در حدیث
* فضل عایشة علی النساء کفضل الثرید علی غیرہ من
الطعام * کہ دلیل افضلیت عایشہ است غیر نسای اربعہ

مذکور باشد * جمعا بین الادلة انتهی قال العبد الضعیف اصلح الله حاله کرحق آن مینماید که وجوه فضیلت مختلف است ولیکن از احادیث چنان معلوم می شود که فاطمه احب اولاد بود نزد آنحضرت و بعد از خدیجه عایشه احب ازواج دگرند وجوه فضیلت و محبت مختلف وارد مشکل شود بانکه در بعض احادیث دیگر آمده است که محبوب ترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم عایشه بود و از مردان پدرش و جای دیگر آمده که محبوب ترین نسا فاطمه و محبوب ترین مردان علی بود بانکه بعض از علما گفته اند اگرچه سخنی اینست در غایت شد وذکر عایشه فاضلتر است از هر که غیر اوست حتی از پدرش که ابو بکر صدیق باشد پس اگر حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن معنی ندارد و نیز افضلیت بمعنی کثرت ثواب حقیقت حال آن نزد باری تعالی است و بحسب شرف ذات و طهارت طینت و پاکی جوهر هیچکس بفاطمه وحسن وحسین و دیگر اهل بیت نرسد * والله اعلم * والخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثون سنة ثم بعدها ملك و امارة * در حدیث آمده است * الخلافة بعدی

بودی ثلثون سنة ثم یصیر بعدها ملکا عضوضا * می فرماید که
خلافت پس از من سی سال است وبعد از سی سال
خلافت نباشد بلکه ملکی گزنده بود که از نیش وی کمتر کسی
بسلامت ماند و تمامی سی سال بشهادت امیرالمومنین علی
مرتضیٰ شد و تحقیق ان است که شش ماه از سی سال باقی
بود که امام المسلمین حسن ابن علی بن ابی طالب در وی خلیفه
بود و تمامی خلافت بموت او شد پس معاویه و هرکه بعد اوست
خلیفه نباشد بلکه ملوک و امرا و پادشاهان اند و انکه امرای عباسیه
را خلیفه گویند بمجاز و اعتبار بظاهر است و محقق حنفیه شیخ
کمال الدین ابن همام در مسایره میگوید که تمامه اهل حق اتفاق دارند
بر انکه معاویه از ملوک است نه از خلفا و مشایخ اهل سنت را
خلاف است که وی بعد از وفات امیرالمومنین حضرت علی امام
شد یا نه بعضی گویند شد و بعضی گویند نشد وانها که گویند شد مراد ایشان آنست
که امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است امر را بوی
انتهی * و نکف عن ذکر الصحابة الا بخیر * روش اهل
سنت و جماعت ان است که صحابه رسول را جز بخیر یاد
نکنند و لعن و سب و شتم و اعتراض و انکار بر ایشان نکنند

وبا ایشان را متوا دب بروند از جهت نگاه داشت نسبت
صحبت انحضرت صلی الله علیه وسلم و ورود ثنا‌ئیں و
مناقب ایشان در آیات واحادیث مواضل * محمد
رسول الله والذین معه الایه * ومثل رضی الله عنهم
ورضوا عنه واصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
واکرموا اصحابی فانهم خیارکم والله الله فی اصحابی
الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن
احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن
اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله
فیوشك ان یاخذه و آنچه از بعضی ایشان در مشاجرات
ومحاربات تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت
ادب با ایشان نقل کنند بعد از تسلیم صحت ان اخبار
از ان اغماض کنند و تناقل ورزند و گفته ناگفته و شنیده ناشنیده
انکارند زیرا که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یقینی است و نقلهای دیگر ظنی ظن با یقین معارض نگردد و
ویقینی بظنی متروک نشود و با جمله کثیر جد دار اسلام و
سنت تا معاویه و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و اشباه و امثال

ایشان است هرکه براه اتباع مشائخ سنت و جماعت رود گو زبان را از سب و لعن ایشان بر بندد و اگرچه بجهت تصور بعضی امور که قدر مشترک از ان بسرحد تواتر رسیده است و ارباب سیر و تواریخ نقل کنند باطن را وحشتی و خاطر را کدورتی دست دهد باوجود ان سلامت در اغماض و کف لسان است ور آثار آمده است که در غزوه صفین شخصی را از جانب معاویه نزد امیرا سیر آوردند یکی از حاضران بر حال وی ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدانم که وی مسلمان بود و مسلمان خوب بود حیف که امر حال وی این چنین شد حضرت علی فرمود که چگوئی که وی هنوز مسلمان است و بالجمله سب و طعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود کفر است چنانچه قذف حضرت عایشه بزنا * معاذ الله من ذلك * که طهارت ذیل وی از ان بنصوص قرانی ثابت شده والا بدعت و فسق بود و علمای سنت و جماعت گویند که نهایت کار معاویه و امثال وی بغی و خروج است بر امام بر حق و خلیفه مطلق که علی مرتضی باشد چنانچه در حدیث عمار یاسر بسرحد شهرت و تواتر رسیده است * تقتلك الفئة الباغية * لیکن هم

الی الجنة ویدعونك الی النار * اثبات ان می کند ان موجب کفر و مستوجب لعنت نگردد و از اینجاست که از علمای مجتهدین و علمای صالحین لعن بر ایشان منقول نشده است و در اصل عادت و شیمهٔ اهل سنت ترک سب و لعن است که * المومن لیس بلعان لعنت بر خصوص شخصی اگرچه کافر بود جائز ندارند چه دانی که عاقبت کار وی با ایمان و سعادت بود مگر آنکه بیقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی در یزید شقی نیز توقف کنند و بعضی براه غلو و افراط در شان وی بموالات وی روند گویند که وی بعد از آنکه باتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت وی بر امام حسین واجب بشد * نعوذ با لله من هذا القول ومن هذا الاعتقاد * که وی با وجود امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بر وی کی شد چون از صحابه که در زمان او بودند و اولاد اصحاب همه منکر و خارج از اطاعت وی بودند نعم جماعهٔ از مدینهٔ مطهره بشام نزد وی بکراه و جبر رفتند و از جایزه های سنی و مائده های غنی نزد ایشان نهاده بعد از ان که حال قباحت مآل او را دیدند مدینه باز آمدند و خلع بیعت وی کردند و گفتند که وی عدو الله و شارب الخمر

و تارک صلوات و زانی و فاسق و مستحل محارم است
وبعضی دیگر گویند که وی امر بقتل آنحضرت نکرده بدان راضی
نبود وبعد از قتل وی واهل بیت وی مسرور ومستبشر نشده
واین سخن نیز مردود وباطلست چه عداوت ان بی سعادت
با اهل بیت نبوی * صلی الله علیه وسلم * و استبشار وی
بقتل ایشان و ازلال واهانت اومر ایشان را بدرجه تواتر
معنوی رسیده است و انکار وان تکلف و مکابره است وبعضی
دیگر گویند که قتل امام حسین گناه کبیره است چه قتل نفس
مومن بناحق گناه کبیره است نه کفر ولعنت مخصوص بکافرانست
ولیت شعری که ارباب این اقاویل باحادیث نبوی که ناطق اند
بانکه بغض و عداوت وایذا واهانت فاطمه و اولاد او موجب
بغض و ایذا واهانت رسول الله است چه می گویند وان سبب
کفر و موجب لعن و خلود نار جهنم است بلا شک بموجب
ایه * اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنیَا
وَالْآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِینًا * وبعضی دیگر گویند که
خاتمت وی معلوم نیست شاید که او بعد از ارتکاب ان کفر
و معصیت توبه کرده باشد و در نفس اخیر توبه رفته باشد و قبل امام

محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است و بعضی از علمای
صاحب و اعلام امت مثل امام احمد حنبل و امثال او بر وی لعنت
کرده اند و ابن جوزی که کمال شدت و صلابت در حفظ سنت و
شریعت دارد در کتاب خود لعن وی را از سلف نقل کرده است
و بعضی منع کرده و بعضی متوقف مانده اند و بالجمله وی
مبغوض ترین مردم است نزد ما کارهای که این بدبخت بی سعادت
درین امت کرده هیچکس نکرده بعد از قتل امام حسین و اهانت
اهل بیت لشکر. تخریب مدینه مطهره و قتل اهل آنجا فرستاده
و بقیه از صحابه و تابعین را امر بقتل کرده و بعد از تخریب مدینه
امر بالحاد حرم مکه معظمه و قتل عبدالله بن زبیر کرده و ذم
در اثنای این حالت از دنیا بجهنم شتافته و دیگر احتمال توبه و
رجوع از و اعدا ندارد خداوند تعالی دلهای ما را و تمام مسلمانان
را از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل
بیت سوء ادب بوده و بد اندیشیده و حق ایشان را پامال
کرده و با ایشان [illegible] محبت و صدق عقیدت بیعت ننموده
نگاه دارد و ما را و دوستان ما را در زمرهٔ محبان ایشان محشور
گرداند و در دنیا و آخرت بر دامن کبریای ایشان وا دارد [illegible]

النبی و اله الامجاد و بیمنه و کرمه و هو قریب مجیب امین* والمجتهد یخطی و یصیب * مذهب مختار ان است که مجتهد گاهی خطا نیز کند و وی در خطای که کند معذور است بلکه ماجور چه انچه در وسع وی بود از بذل مجهود کرد و افاضه ثواب بدست حق تعالی است و در حدیث آمده است ان اخطات فلک حسنة وان اصبت فلک حسنتان * و بعضی گویند که هر مجتهد مصیب است و حق در شان وی همانست که مودای اجتهاد او ست و این اختلاف در فرعیات و عملیات و احکام فقهیه است چه اولی و احری بغالب ظن درین باب کافیست وجزم ویقین درکار نه والا در اعتقادیات مسائل کلامیه حق یکی است چه ان خبر است از واقع ونفس الامر و واقع و نفس الامر جز یکی نباشد و شرائط اجتهاد و احکام ان وتقلید غیر مجتهد مجتهد را والتزام ان و رجوع از ان در محل خود مسطور است *

ولا نکفر احدا من اهل القبلة * اهل قبله را یعنی انها که نماز بجانب قبلهٔ مسلمانان کنند و بکتاب و سنت تمسک نمایند و تلفظ بشهادتین کنند کافر نباید گفت اگرچه از بعضی کلمات ایشان کفر لازم اید و لیکن مادام که التزام ان نکنند یا لزوم در غایت

ظهور نبود تکفیر نباید کرد تا ممکن است توجیه و اصلاح حال مسلمانان باید کرد و مبادرت بتکفیر و تعاطی نکرد و در حدیث آمده است که هر که دیگری را کافر گوید اگر وی در نفس الامر کافر نبود قائل بالفعل کافر گردد و حکم لعن نیز همچنین آمده است اگر آنکس مستحق لعنت نبود لعن او بقائل عاید گردد پس احتیاط در ترک لعن و تکفیر باشد * والله اعلم ورسل البشر افضل من رسل الملائکة وعامة البشر افضل من عامة الملائکة ورسل الملائکة افضل من عامة البشر * خواص بشر که انبیا و رسل اند فاضلتر اند از خواص ملائکه که پیغمبران و رسولان ایشان باشند و عوام بشر که مراد بدان غیر انبیا اند از اولیا و اتقیا فاضلتر اند از عوام ملائکه و خواص ملائکه فاضلتر از عوام بشر و در اینجا اجماع است که اصلا دلیل در ان نیست و دلیل بر افضلیت بشر از ملک این گفته اند که حق سبحانه تعالی امر کرد ملائکه را بسجود آدم و سجود اعظم و اظهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت امر ادنی است بخدمت اعلی و چون افضلیت آدم ثابت شد افضلیت تمام انبیا به نبوت پیوست لعدم القائل بالفصل و این سخن از ایشان بغایت غریب است که تمهای

حکمتهای پروردگار تعالی را کہ احاطہ تواند کرد کہ حکمت حکمتهای او را او داند گہی اعلی را امر کند بخدمت ادنی تا کمال قدرت خود ظاہر کند * یفعل اللہ ما یشاء و یحکم ما یرید * تا آنکہ مذہب اہل سنت و جماعت رعایت حکمت نیز بروی تعالی واجب نیست مگر آنکہ این دلیل را الزامی دارند بر معتزلہ کہ قائل اند بافضلیت ملائکہ و دلیل دیگر آنکہ طاعات و عبادات و تحصیل کمالات با علائق و عوائق اشق و اصعب است و وجزالات ثواب و خیریت جزا اتم و ادخل اگر مراد بافضلیت کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزاہت و تجرد از علائق جسمانی و کدورات ہیولانی ناظر در جانب افضلیت ملائکہ است و لہذا بعضی اہل تحقیق بر ان رفتہ اند کہ حیثیت مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شدت مجاہدت بشر افضل است و از جہت قرب بمبدأ و نزاہت و تجرد و نورانیت ملائکہ و کمال انسان و ترقی او در ان است کہ بقرب ملائکہ برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد و باز اگر بجامعیت انسان و مظہریت او مر اسما و صفات الہی را او بخلافت الہی تعالی مر او را

نظر اوشان این جانب را صحیح آمد و گفته اند که دلائل متعارض
است و مسئله ظنی است و یقین را در آن راه نیست
والله اعلم و با وجود آن اعتقاد باید کرد که سید رسل محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم سید کائنات و افضل مخلوقات
است * من الجن والانس والملائکة * و در افضلیت تفضیل
انسان بر ملائکه چنانچه تقریر یافت مذهب جمهور اهل سنت
و جماعت است و نزد معتزله و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند
از بشر و منقول از امام اعظم ابوحنیفه کوفی در این مسئله
توقف و تردد است از جهت تعارض ادله گویند که وی
اول قائل بود بافضلیت ملک از بشر و در آخر از آن
رجوع کرد بافضلیت بشر امد و منقول از قاضی ابوبکر باقلانی
نیز توقف است و در حقیقت جهل بایں کیفیت قادح در ایمان
و کمال آن نیست و از امام تاج الدین سبکی که از مشاهیر
ائمه شافعیه است نقل کرده اند که وی گفته است اگر کسی
مدت عمر وی بگذرد و در خاطرش تفضیل انبیا بر ملائکه خطور
نکند امید دارم که روز قیامت از آن سوال نکنند از وی و ظاهر
در است که مسئله تفضیل در هر جا که باشد همین حکم داشته باشد

تمامی کلام بر اختلاف بر حیثیات و تعدد جهات است والله أعلم * ذکر امات الاولیاء حق * ولی عبارت است از شخصی که بمزید معرفت و مواظبت طاعات و اجتناب معاصی و اعراض از انهماک در لذات و شهوات مباحه موصوف باشد اگر از وی خارق عادتی بوجود اید روا باشد واین درحقیقت معجزه نبی است که این ولی از امت او ست مثال معجزات ان حضرت * صلی الله علیه وسلم * انواع است بعضی از انها پیش از بعث وقوع یافته وان را ارهاصات گویند و بعضی بعد از بعث در حالت حیات و دیگر بعد از رحلت وی از تابعان وی که اولیای امت باشند بوجود می آید این نیز از معجزات اوست که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکند و وجود کرامات از بعضی صحابه و اولیای امت بطریق شهرت و تواتر ثبوت یافته است که تردد و انکار را در انجا مجال نباشد خصوصا از بعضی اعاظم اولیا مثل غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و امثال ایشان امام عبدالله یافعی * رحمة الله علیه گفته است * کراماته بلغت حد التواتر معلوم بالاتفاق ما بلغت

مقامها من احد من شرح الاوفاق * کذا فی تویدکرامت
ولی از جنس معجزات نبی باشد مثل شق قمر و سلام حجر و
سجد و شجر مثلا و بعضی بر آنند که صدور کرامت از ولی
بقصد و اختیار بود الی مقارنت دعوی ولایت و کرامت
بر وحق است که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر گردد جائز بود که
از ولی بطریق کرامت ظهور یابد و تحقیق و تقصد بعدم اختیار صحیح
نیست هم باختیار بود و هم بی اختیار و گاهی از بعضی ارباب تمکین که
عدم صدق ایشان در مقام ولایت را ب سحر و نیست ا...
دعوی صدق نیز مقرون گردد و در حقیقت این دعوی راجع
بدعوی صدق نبی و صحت نبوت او است * قالوا و کان الشیخ
المحی الدین عبد القادر کثیر الدعوی بحق لدعوی حق *
وانچه منافی است دعوی نبوت است از اطرای دین مستحق
اهانت و لعنت گردد وجود کرامت شرط ولایت نیست
ولی باشد که از وی هرگز کرامتی ظاهر نگردد و اصل ولایت
استقامت در دین است که * الاستقامة فوق الکرامة *
و حکمت در اظهار او در ابتدای تربیت سالک و تکمیل یقین
او ست تا در جد و اجتهاد سلوک جست و چالاک تر گردد

و دیا ناتہای برای تزکیت مریدان و ازالہ تردد و انکار ایشان بود دجملہ اقسام خوارق چہار است اگر مقرون بایمان و عمل صالح نیست ان را مکر و استدراج گویند و اگر بایمان و عمل صالح و کمال معرفت و تقوی بود ان را کرامت نامند اگر مقرون بدعوی نبوت بود ان معجزہ است وگاہی از عوام مومنین واہل صلاح نیز چیزی ازین باب ظہور یابد انرا معونت گویند و بحقیقت سحر و طلسمات و شعبدہ از خوارق عادت نبود چہ ان بمداخلت عمل و اسباب بود کہ ہر کہ مباشرت ان اسباب کند بحکم جریان عادت بدان مترتب گردد چنانچہ ترتیب شفا بر علاج طبیب حاذق و خارق عادت آنست کہ نہ این چنین بود * ولا یبلغ ولی درجۃ الانبیاء * ہیچ ولی بمرتبہ نبی نرسد زیرا کہ انبیا معصوم اند از معاصی و مامون اند از عزل و خوف خاتمت و مکرم اند بوحی و مشاہدہ ملک و مامور اند بہ تبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از اتصاف بکمالاتی کہ اولیا دارند و بالجملہ افضلیت نبی از ولی امر متیقن و مقطوع بہ است و ہر کہ بخلاف آن اعتقاد کند کافر است * صرح بہ العلماء انانکہ گفتہ اند کہ * الولایۃ افضل من النبوۃ * ترجیح و تفضیل

گشت باید که خدمت و طاعت بیشتر و کاملتر گردد۔ آنکه نقصان پذیرد و ساقط شود گرفتن بران و عذاب کردن در مشیت اوست تعالی اگر خواهد نگیرد و اگر خواهد بگیرد اما سقوط تکلیف صورت ندارد بالاتر از انبیا * صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہم اجمعین * در محبت و ایمان کیست و حال آنکہ تکلیف در حق ایشان اتم و اکمل است اینجا گویند کہ فعل انبیا برای وضع و تشریع احکام است پس ترک ان از ایشان لائق نباشد و این قدر نفہمند کہ معنی تشریع عینیت تشریع برای ان است کہ تا مردم بدان عمل کنند و براہ اتباع ایشان روند پس مردم باید کہ عمل بکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد و پس معنی تشریع عین ایجاب آمد و سقوط تکلیف بآن منافات دارد * والنصوص یحمل علی ظاہرھا * آیات و احادیث را بر ظاہرش باید گذاشت و بیضرورت تاویل نباید کرد و تحقیق این مقام و شرائط تاویل و جواز و عدم جواز ان از کتاب التفرقہ بین الکفر و الزندقہ کہ از تصنیفات امام حجۃ الاسلام است باید طلب داشت

* والعدول عنہا الی معان یدعیہا اہل الباطن الحاد *

فرقهٔ باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و احادیث معانی ظاهر مراد نیست مراد از ان رموز و اشارات باطن است که هیچکس بدان پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم وی حاصل نگردد و این سخن زندقه و الحاد است اگر معانی ظاهر مراد نیست چندین نماز و روزه و طاعات و عبادات از شرایع و احکام از کجا ثابت شده و نیز هیچ معلوم گشته و اگر هیچکس را راه وصول بدان نیست پس انزال کتب و بیان شرایع چیست و معلم که ایشان میگویند بالاتر از پیغمبر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را اراده می نمودند و بظواهر ان امر میفرمودند و بحقیقت مقصود این ملاحده ابطال شریعت و افساد دین است * خذلهم و لعنهم * و اهل تحقیق از ارباب اشارات گویند که مراد بنصوص معانی ظاهر است قطعا با وجود آن دران رموز و اشارات است که با ظواهر منافات ندارد مثلا فرعون و موسی در خارج هستند و قضایا و وقائع که میان ایشان واقع یافت ثابت است و با وجود ان اگر ان را اشارتی بقضیهٔ روح و نفس مثلا دارند

آرند صورتی دارد نه انکه گویند اینجا نه موسی است و نه فرعون مراد ہمان روح و نفس است فقط * فاخلع نعلیک * امر است بموسی علیه السلام کہ در آمدن وادی مقدس براه ادب رود و نعلین خود را بکشد و پای برہنه بیاید و با وجود ان اشارت است باخراج کونین و اسقاطان از نظر در مقام مقدس قرب و محبت مولی تعالی نه انکه اینجا نه وادی مقدس است و نه موسی و نه نعلین کفری یاوه ترحنا معقول تر ازین نباشد * وفی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتهم عنهم نفع لهم * در دعای زندگان مرمردہا را و صدقه دادن به نیت ثواب ایشان نفع عظیم است مردہا را و احادیث و آثار درین باب بسیار است و نماز جنازه نیز ازین باب است و در حدیث آمده است کہ بر جنازه کہ صد کس از مسلمانان نماز گذارند و شفاعت خواهند البته مغفور است سعد بن عباده را * رضی الله عنه * مادرش فوت کرد از حضرت پرسید کہ افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود دادن آب مرتشنگان را بہترین صدقات و فاضلترین خیرات است پس سعد رضی الله عنه چاهی کند و گفت * هذا لام سعد * و در حدیث دیگر آمده

است که * الدعاء یرد البلاء و الصدقة تطفی غضب
الرب * دعا رد بلا کند و صدقه آتش خشم الهی را
سرد گرداند * یعنی از اخیار اموات در دنیا و آخرت
و غیر در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بو قریه
بگذرند تا چهل روز عذاب از قبرستان آن قریه برگیرند
از مجالس علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که جمعیت نیز
ثابت شود که اهل مجالس درس در مقابر محمود بود
والله الموفق و الله مجیب الدعوات و قاضی الحاجات
حق سبحانه تعالی بکرم و فضل خویش قبول کننده دعاها و برآرنده
حاجتهای بندگان است اگر بصدق توجه و حضور قلب و تضرع و
زاری بود البته مستجاب است یا در دنیا یا در آخرت
و استجابت دعا را شرائط و موانع است و آنکه شرائط
حضور قلب و اکل حلال است - اشد موانع است استبطا و استعجال
یعنی گوید بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرائط
و وجود موانع فضل و کرم و رحمت پروردگار تعالی باقی است و
بالجمله دعا مخ عبادت است که الدعاء مخ العبادة اینجا که
عبادت است در اوقات محدوده باسباب خاص و احسن

زعا نیز در وقت نزول بلا و وجود عنا لازم گردد و مشروع و مندوب باشد تو فرمان باری تعالی ست * ادعونی استجب لکم * مثنوی * ای اخی دست از دعا کردن مدار * با اجابت یا روایت چه کار * پس دعاها کان زیانست و وبال * از کرم می نشنود شان ذوالجلال * مثلا مزارعی در حضرت سلطان بیاید و اسپ تازی طلبد و سلطان در بدل این گاو زراعت بوی عطا فرماید این در صورت منع است دور معنی اجابت بطریق احسن و انفع چه ان اسپ تازی سر و گردن او را می شکند منعش از ان عین مصلحت و محض لطف است اگر به فهمد گاو زراعت در حق وی بهتر از اسپ تازی است و منع و توقف اجابت دعا در فضول دنیاوی و شهوات نفس که از درگاه قرب دور اندازد و بلذات اخرت کشد هم ازین باب است و کنایه فهم عن الله و حسن الظن بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او یکی باشد از اینجاست که گفته اند * العطاء من الخلق حرمان والمنع من الله احسان * و دعای کافر مستجاب نبود * وما دعاء الکافرین الا فی ضلال مگر در امور دنیوی و دعای مظلوم مستجاب است اگر چه کافر بود * والله اعلم و یجوز الصلواة خلف کل بر و فاجر

* جماعت در نماز از دست نباید داد و مقید با امام متقی و متورع نباید بود بجهت ان فضیلت جماعت کہ بی شبہہ از سنن موکدۂ انحضرت است صلی اللہ علیہ و سلم ترک نباید کرد و انقدر کہ ان حضرت را تاکید در التزام جماعت و اجتماع و ایتلاف بود در جای دیگر نبودنعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود بہتر و الا ہر کہ باشد نماز بجماعت باید گذارد ہرچند کہ فاسق بود بشرطیکہ فسق و فجور وی منجر بکفر نگردد و عالم با حکام و اہلکان نماز و قدر ما یجوز بہ الصلوٰۃ از قرآن یاد داشتہ باشد * و نری المسح علی الخفین فی الحضر و السفر اعتقاد مسح موزہ از علامات سنت و جماعت داشتہ اند و بر حضر یک شبانروز و در سفر سہ شبانہ روز و گفتہ اند کہ آیت سنت و جماعت سہ چیز است * تفضیل الشیخین و محبۃ الختنین و المسح علی الخفین * ابوبکر و عمر را افضل داشتن و علی و عثمان را محبت داشتن و جواز مسح موزہ را اعتقاد کردن این سہ چیز نشانہ اہل سنت و جماعت است کہ اہل بدعت بدان قایل نیستند و امام حسن بصری گوید ہفتاد تن از صحابہ را دریافتم کہ بمسح خفین جواز میداشتند و از امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ ازان پرسیدند فرمود مسافر را سہ شب و روز و مقیم

را یک شب و روز بود وانچنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی
الله علیه و سلم و در جای دیگر فرموده است که اگر دین و
شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه بمسح اولی بودی
ولیکن مدار دین بر حکم شرع است و مسح در شرع بر روی
موزه آمده است دیگر آنکه اگر چه عزیمت در شستن
پا پیهاست و مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن
جواز آن را معتقد باید بود و در محل تهمت اگر اختیار هم بر
رخصت افتد بمصلحت قریب تر باشد * واستحلال المعصیة
صغیرة کانت او کبیرة واستخفافها کفر * گناه را صغیره باشد
یا کبیره حلال دانستن وسبک داشتن کفر است اگر چه
بغلبه شهوت و حکم بشریت بارتکاب آن مبتلا گردد و
لیکن باید که آن را گناه داند و بتقصیر خود معترف آید و سبک
پنداشتن صغیره بدان نوع بود که ازان هیچ نداند و اصلا
مستوجب عقوبت نه پندارد والا ظاهر است که صغیره سبک
تر از کبیره است و اثم وی کمتر از وست * والاستهزاء
علی الشریعة والاستهانة بها کفر * واستهزا و سخریت
و اهانت شریعت کفر است چه ان علامت تکذیب و

انکار است * والهزل بالکفر کفر * و اگر تلفظ کند کلمه کفر را بطریق
هزل کند یعنی بی آنکه معنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کند کافر شود
چه هزل موجب استخفاف است و هرگاه استخفاف موجب
کفر بود استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد هر چند بداند
که آن کلمه کفر است زیرا که جهل درین باب عذر نبود و هم
چنین اگر کفر بود آن بداسته ور است و این بر تقدیری است
که تلفظ بدان عمدا کند اما اگر بطریق خطا دست دهد و سبقت
لسانی بر زبانش آید کفر نبود اجماعا * ولا یحکم بکفر
السکران * مستی قاطع کردن عقل است و زمام
اختیارش بدست ندادن میگوید اگر کلمه کفر بر زبانش
آید اعتبار ندارد و حکم بکفر او نکند اگرچه دیگر تصرفاتش
مثل طلاق و عتاق و بیع و شرا و اقرار را جایز دارند بجهت
زجر و توبیخ وی و اسلامش که در حالت مستی آرد معتبر
جایز بود و فرق آنست که کفر در ردت امری مذموم و واجب
الاحترام است و زوال عقل عذر در آن تواند بود بخلاف اسلام
که مطلوب و مرغوب است هر بوجهی که باشد اثبات آن واجب
بود و نزد شافعی و روایتی از ابو حنیفه کفر سکران کفر است

* وتصديق الكاهن بما يخبر به عن الغيب كفر * كاهن كه دعوى علم غيب كند تصديق كردن وروا ست گو دانستن اورا كفر است ودر حديث آمده است كه هركه پيش كاهن رود وگفته او را تصديق كند به تحقيق كافر گردد بدين كه محمد آورده است صلى الله عليه وسلم وكاهنان در عرب بسيار بودند كه دعوى علم غيب مى كردند وجن وشيطان خبرها بايشان ميرسانيدند ومنجم در حكم كاهن است هركه تصديق منجم كند وگفته او را يقين داند نيز كافر است وبالجمله تاثير كواكب واجرام علوى ودرخاصيت اوضاع واحوال انها را در حرارت وبرودت وامطار وامساك ونضج اثمار وفواكه وامثال ان معلوم است قطعا ودر سعادت وامثال ان اگر نيز هست در شريعت منهى است واگر در شرائع ديگر قرضا درست بود درين شريعت غرا منسوخ بود ايقدر رد بر امتناع از ان كافيست نسال الله العافية واليأس من الله كفر * نا اميدى از رحمت خدا كفر است * ولا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون * مسلمان هرچند گناه كند و بر ان معصيت رود واز رحمت الهى شرعا اميد بايد بود كه بتوبه بخشند واگر توبه نكند

شاید که بفضل و کرم از گناهان او در گذرد* و الامن من الله کفر*
ایمن بودن از عذاب حق تعالی نیز کفر است لایامن مکر الله
الا القوم الخاسرون* مکر در لغت پوشیدن و فریب دادن بود
مکر خدا آن است که بنده را در معصیت گذارد و ابواب ناز و نعمت
بر روی او بکشاید تا مغرور شود و غافل گردد ناگاه بگیردش از انجا که
گمان ندارد* و الایمان بین الخوف و الرجاء* گفته اند که امیدواری
چنان باید که اگر گویند که یک تن در بهشت خواهد رفت و بس
امید دارد که آن کس من باشم* و کار بجدی که اگر بداند که جز
یک تن بدوزخ در نرود بترسد که آن یک تن من باشم قطعه*
از انها که خواص در گه کبریم اند* وحشت زدگان عالم تسلیم اند* نومید مشو
که رحمت حق عام است* مغرور مشو که خاصگان در بیم اند* و نیز گفته اند
که در حالت حیات خوف غالب باید و چون وقت رحلت در رسد
رجا بیش باید علامت سعادت اینست و در تاخیر رجا که گفته اند*
الایمان بین الخوف و الرجاء رمزی بدین معنی تواند بود یا اشارت
است بتقدیم خوف بر رجا اعلموا ان الله شدید العقاب و ان الله
غفور رحیم* للّٰه الحمد که ختم دفتر بر رجا و مغفرت و رحمت او
جل شانه نموده شد* تمت الرسالة بعون الله و توفیقه*